ایاک نعبد و ایاک نستعین

این کتاب مستطاب روضة الاحکام

تصنیف جناب علامی فهامی فرید الدهر وحید العصر سید العلماء

والمتکلمین رئیس الفقهاء والمجتهدین ناصر ملة سید المرسلین المبری من کل شین مولانا

ومولی الکونین سمی جد ابی عبد الله الحسین ادام الله ظله علی رؤس [illegible] ما دامت

السموات والارضین بمحمد واهله الطیبین الطاهرین بحق [illegible]

ذوالحجه ۱۲۸

حاوی کمالات جامع ضروب سعادات زبدة الافاضل نخبة الاماثل

حقایق ومعارف اکتساب جناب السید عبید الله دام فضله العالی ما کرت الایام واللیالی

در مطبع سنگین منطبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلیم القدیر و الصلوة و السلام الکثیر علی سید رسله محمد البشیر النذیر و علی عترته الذین
نزلت فیهم آیة التطهیر اما بعد پس این رساله ایست مسمی بروضة الاحکام در بیان اکثر واجبات
و مستحبات و اغلب مسائل حلال و حرام که بحسب اقتضای ادله شرعیه در نظر اقل الانام المتمسک بالثقلین
السید حسین عصمه الله عن کل ما یشین و یقول بی راجح و مستند آنها ظاهر و واضح است که از مدتی قبل
جمعی از احباب ایمانی و اخلای روحانی التماس جمع و تالیف آن می نمودند لیکن بسبب ضیق
مجال و توفر اشتغال و توزع بال اسعاف مأمول ایشان صورت نمی بست تا آنکه فضیلت عنوان سعادت و
و نبالت توامان حقایق آگاه الاعز الامجد سید عبد الله حرسه الله و ابقاه ابن العلامة الاوحد
زبدة الفقهاء و المتکلمین اخی المعظم السید محمد لا زالت شموس افاداته ساطعة و اقمار افاداته
لامعة در خصوص اهتمام تمام در تحری و انتهاز اوقات فرصت اقل الانام نموده باعث
و محرک این امر خیر گردیدند و بتدریج املای پاره از مسائل بعد الرجوع الی شطر من الاقوال
والدلائل با مراعات مسلک احتیاط در مواضع تعارض وجوه استنباط بسعی مشکور ایشان از حیز
قوة بفعل آمده نفعه الله بها و سائر المؤمنین انه الموفق و المعین از آنجا که تصنیف این رساله و تالیف

این عجاله در عهد کرامت مهد و کنف امن و امان بندگان سکندر شان اعلی حضرت ولی نعمت قدر
قدرت جمشید شوکت رافع لوای دین و ملت ناشر رایات عدل و نصفت مهر سپهر سلطنت و کامکاری
بدر منیر فلک عظمت و شهریاری صدر نشین انجمن سلاطین نامدار زیب و زین تخت و تاج مملکت و قبله
مروج شریعت مطهره حضرت خیر البشر موید طریقه حقه حضرات ائمه اثنی عشر حامی حمی الاسلام والایمان
مسطر بساط الامن والامان السلطان ابن السلطان والخاقان بن الخاقان ابو المظفر مصلح الدین بادشاه
دریا بجاه سلطان عادل خاقان زمان محمد امجد علی شاه پادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی
العالمین بره و احسانه و در اوان وزارت سرایا امارت نواب معلی القاب قمر رکاب فخامت نصاب ربع
مهر جاه بالش حشمت و اقبال متکی اریکه رفعت و اجلال شمع بزم وزرای بیدار مغز بزم صدر فخامت
مسند ارکار فرمای عامت کبری مدار المهام سلطنت عظمی قدوه علمای دین معین مروج سادات
مومنین وزیر اعظم دستور معظم رکن رکین خلافت و جهانداری عضد سلطنت و شهریاری بدیه الامر
مدار المهام وزیر الممالک امین الدوله عمدة الملک امداد حسین خان بهادر ذو الفقار جنگ یار وفادار
سپه سالار فدوی خاص جان نثار امجد علی شاه بادشاه غازی خلد الله ملکه بمنصه شهود رسید و خلعت وجود
پوشید لهذا امید از حضرت خالق بیهمال و خداوند متعال آنست که اجر و ثواب این عمل خیرا علی مر الدهور
و الاعوام و کر الشهور و الایام عاید حال فرخنده مآل بندگان سکندر شان حضرت ظل الهی ملازمان فیض نشان
وزارت پناهی گرداند و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و چهار مقصد زیرا که آنچه در این کتاب
ذکر می شود یا موجب ازدیاد بصیرت طالب مسائل فقه است یا اصل مسائل فقه و اول مقدمه است
و ثانی اگر مشروط به نیت است آن عبادات است والا اگر در آن ایجاب و قبول هر دو معتبر است آن عقود است
و اگر ایجاب و ایقاع فقط در کار است آن ایقاعات است و اگر ایجاب و قبول هر دو معتبر نیست
احکام است و همین است ارکان اربعه علم فقه و مقاصد چهارگانه این رساله مقدمه مشتمل است
بر چند فائده فائده اول در بیان حال اجتهاد و تقلید بسبیل اجمال مخفی نماند که بعد معرفت
... بین شناختن اصول خمسه اهم واجبات دانستن احکام شرع متین حضرت سید المرسلین است

چه غرض از ایجاد انسان و فرستادن او از کتم عدم باین جهان امتثال و انقیاد فرمان رب العباد و عبادت
پروردگار است تا ذخیره آخرتی حاصل نمایند و آنچه برای حیات ابدی بکار آید بعمل آرند چه ظاهر است
که غرض از تکلیف عبادت عاید بذات باری عز و جل نمی تواند شد زیرا که او تعالی کامل بالذات
و مستغنی از جمیع جهات است پس اثر آن اعتبار بندگان متمیز میگردد بایشان و ایصال ثواب نیکوکاران است
پس بعد تصحیح اعتقادات صرف همت ابطاعات از اهم واجبات است و چون اکثر احکام ربانیه بی واسطه
انبیا بخلق نمی رسید و زمانه انبیا علیهم الصلوة و الثنا انقراض یافته چه پیغمبر ما که سید پیغمبران و خاتم انبیا
هستند رخت هستی ازین جهان فانی بربستند و در عهد کرامت مهد آنحضرت رجوع خلق بآنجناب بود
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی حسب الحاجة تبلیغ احکام شریعت فرمودند پس بعد از آن وقت قرآن
و سنت سید الانس و الجان مستند احکام و مرجع خواص و عوام بود و آنحضرت صلعم کافه رعایا را
بعد خود بمفاد حدیث متفق علیه بین الفریقین انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن
تضلوا بعدی مامور باتباع ثقلین فرمودند پس اوصیای اثنی عشر آنحضرت صلعم حافظان شرع
و مروجان احکام ملت و مرجع و ملاذ خلق بودند هرگاه زمانه اکثر آنحضرت صلعم بانصرام رسید و ایام
العسر و الزمان از بیم عدوان ظلمه غایب شدند رجوع خلق در اکثر احکام بکتاب مجید و اخبار و آثار آنحضرت
منحصر گردید و فهم کلام حضرت ملک علام و احادیث حضرت خیر الانام و ائمه معصومین علیه و علیهم السلام بسبب عروض
و استعمال آن بر مطلق و مقید و عام و خاص و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و دلالت منطوق و مفهوم و تعارض
روایات بحسب ظاهر و تزاحم و وجوه مرجحه محتاج است بنظر و فکر و تتبع و تجود اطلاع بر کلام موالف
و مخالف و سلامت طبع و استقامت فهم و این همه حاصل نمی شود در هر زمان مگر برای صاحب عقل
کامل و علم وافر که او حدسی نافس باشد تا بعد امعان نظر و استفراغ وسع در ادله شرعیه در خصوص
هر مسئله خلافیه بعد تنقیح دلائل استنباط مسائل نماید و چنان نیست که جمعی از اخباریه توهم کرده اند
که هر کس که قلیلی از علوم ادبیه و فهم عبارات عربیه حاصل نموده حکمی از احکام را در حدیثی از احادیث
معصومیه ببیند حکم بآن تواند کرد و قیاس حال خلق در زمان غیبت بر حال آنها در زمان حضور

حضور چنانکه اخباریین با وجود تحاشی از قیاس بنیاد بسیاری بر آن نهاده‌اند چه قیاسیست مع الفارق
را ارباب قیاس حنفیه هم تجویز نمی‌نمایند زیرا که اعضال و اشکالی که در زمان غیبت بسبب استیلای
ناس باختلاف روایات و اختلاف افهام و تطرق اوهام رو داده محتاج میسکند بطرف تحری تام
و امعان نظر پس فهمیدن احکام قرآن و احادیث اهل البیت علیهم الصلوة و السلام کار هر کس نیست بلکه
بمفاد حدیث لا یکون المرء فقیها حتی یفهم معاریض کلامنا مخصوص جماعتی است که بفهم و ادراک صحیح
و ذهن سلیم و رای مستقیم متصف باشند و در یا انتهای علمی کشیده و نکات و دقایق را فهمیده و بر مسائلی
که درین باب دخل دارد اطلاع داشته و مواضع دلالات لفظیه و معنویه را شناخته باشند و از اغلاط
و وجوه اشتباهات با خبر باشند و کسیکه بچنین مرتبه فائز شود او را مجتهد می‌نامند و بر مجتهد لازم است
که کمال اهتمام در معرفت احکام نماید و خود را از هوا و تعصب مذاهب و مسامحه و حب جاه و ریاست نگاه
دارد و خالصا لوجه الله در مسائل تامل کامل بکار برد آنگاه آنچه مفهوم شود بان عمل نماید و چون حصول
این مرتبه همه کس را میسر نیست بلکه بر اکثر خلق متعسر است و بر بسیاری متعذر و تکلیف ساقط نیست
وظیفه ایشان آنست که تقلید مجتهدین نمایند و رجوع بقول ایشان کنند و اخباریان را هم از آن
گریزی نیست چه محققین شان چه عمل حسب فهم خود تحقیق میکنند عوام شان بانها رجوع میکنند اگرچه از
لفظ اجتهاد و تقلید تحاشی میکنند و به تبصره و معرفت تعبیر مینمایند و تقلید احیا را بر اموات ترجیح میدهند
و قول اسلاف خود را مناط حکم نمیدانند پس انکار شان از تقلید و رجوع بعالم دین بلکه مجتهدین محض
لفظی است با آنکه جواز رجوع عامی بعالم بمفاد آیات و روایات ثابت است قال الله عز و جل فلولا
نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون و قال الصادق
علیه السلام ینظران الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به
حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا رد و الراد علینا الراد
علی الله و هو علی حد الشرک بالله و لکن شرط است که عادل و متقی و پرهیزکار و [illegible] متصف باشد
و چنان نیست که هر که به مرتبه عالیه از علم و کمال رسیده باشد بقول او اعتماد توان کرد چه با فسق

و مجوز قول و محل اعتماد و وثوق نمی تواند شد چنانچه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که عوام امت ما هرگاه بدانند از فقهای خود فسق ظاهر و تعصب شدید و تکالب بر حطام دنیا و حرام و ... اکرام و اعانت دوستان خود هرچند قابل اذلال و اهانت باشند و اذلال و اهانت دشمنان ایشان بگویند هرچند ... قابل اعزاز و اکرام باشند پس تقلید ایشان کنند مانند ... که خدای عز و جل ایشان را مذموم نموده به تقلید و اتباع علمای فساق فقال عز من قائل ... و اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و اما هر کسی که از فقها نفس خود را صیانت کننده و دین خود را حافظ و مخالفت با هوای نفس و مطاوعت امر مولای خود نماید عوام را است که تقلید او کنند و آن نمی باشند مگر بعضی از فقهای شیعه نه جمیع شان انتهی ما اردنا نقله من حدیثه علیه السلام و این حدیث صریح است در جواز تقلید مجتهد حی تقلید ... علمای امامیه همین است ... ادله عقلیه و لا تکلیف بالمحال لازم آید و مجتهد را تقلید مجتهد دیگر نمی رسد چنانکه اول ... عوام تقلید او نمایند و بالاتفاق و اما اموات پس تقلید آنها مشکل است زیرا که جواز اتباع ... قول او و ... قطعی است و عدول از قطع و یقین بغیر آن جائز نیست و چگونه مجتهد زنده موجود است ... قول او ... تحقیق نمود اجازت تقلید قول دیگری که در نظرش بطلان آن ظاهر است نتواند داد و قائل ... دانستی پس بدانکه معنی معروف تقلید که اتباع قول غیر است بلا حجه و دلیل درین مقام مراد نیست بلکه مراد از آن در ما نحن فیه اینست که دلیل تفصیلی هر مسئله را مقلد نمی داند و نمی تواند دریافت نه نفی مطلق دلیل و نه نفی دلیل اجمالی که از عقل و نقل در ادله ... مرتب و وضوح است بالجمله استعمال تقلید در ما نحن فیه یا از راه توسع است و یا حقیقت شرعیه و عرفیه و کسانیکه مقصود را ازین عبارت در نیافته اند و توهمات باطله علمای اعلام را مورد طعن ساخته اند ...

فائده ثانیه ضرورست برای هر علمی از مبادی و اصول که در تحصیل مسائل آن علم در کار است و ضرورست از برای علم فقه از علوم ادبیه از نحو و صرف و لغت و معانی و بیان ... از منطق و کلام از هر یکی بقدریکه در فهم احادیث ... فقیه تواند کرد و علم تفسیر آیات احکام ...

... و تقلید ... اجماع ... ادله ...

شده امام و علم رجال جرحا و تعدیلا و معرفت مواقع اجماع و شهرت و خلاف تا بتواند صحیح را از سقیم
تمیز دهد بیرون می‌کند حدیثی بر حدیث دیگر محتاج ان باشند و کافی نیست که روایات مشار الیها را بعضی رد نماید
مطروح بسیار ندو از اینجاست که صاحب تفسیر نور الثقلین با وصف اخباریت در دیباچه تفسیر
خود فرماید که من جمع کرده ام هر حدیثی را که تعلق بتفسیر قران دارد ولیکن بعضی از آن که خلاف اجماع است
شیعه است نادیده یا طرح نمایید و از عمده ما یتوقف علیه الفقه علم اصول فقه است و همه این امور از قبیل شرائط
اجتهاد است و قوه قدسیه که عبارت از طبع وقاد و ذهن نقاد و ملکه استنباط احکام است از ادله
شرعیه و عقل سلیم و فهم مستقیم علاوه بر همه ان و جمعی از مدعیان اخباریت که بسر حد تحقیق نرسیده
محض نام اخبار را بر خود بسته‌اند عمل باصول را منافی عمل باخبار دانسته‌اند و در خاطرشان چنین جا گرفته
که کسیکه عمل باصول میکند عمل بخبر نمیکند و عمل باصول را قسیم عمل باخبار گردانیده‌اند و نفهمیده‌اند
که در علم اصول بحث از ادله شرعیه و از کیفیت استدلال از قران و حدیث است و معرفت این علم مثل علم نحو
در بصیرت و فهم مقاصد کتاب و سنت اعانت میکند و کسانیکه تدرج بدرجه کمال نموده‌اند
چنین در مسائل اجتهاد و مقتضیات آن بوده طریقه متوسط را اختیار کرده‌اند و میگویند
که مسلک متبع اصلی نیک النجدین در کتب فقهیه مان معلوم است از اکثر مسائل اصول کما لا یخفی علی
من طالع المفاتیح و الحدایق و الدرر النجفیه و ان اختلفنا فالدلیل فی الجمله فائده ثالثه بدانکه بعضی
اعلام فرموده‌اند که برای مجتهد و فقیه باعتبار اجتهاد و افتا و قضا سه حکم است که هر حکم لازم
از ان مستلزم سابق خود است بدون العکس اول آنست که او را عمل بتحقیق و اجتهاد خود جایز
بلکه لازم است اگرچه حکم او بر دیگری نافذ نباشد و این حکم ثابت است برای هر آن کس که برای او
ملکه اجتهاد حاصل باشد اگرچه متصف بعدالت نباشد یا اعلم و اورع از او موجود باشد چه او بمقتضای
خود و عقد امتثال است بسبب عمل بمقتضای تحقیق خود و ثانی آنست که حکم و فتوای او بر مقلدین نافذ باشد و این
مشروط است بثبوت اجتهاد بر مقلدین و وضوح عدالت و تقوای او و عدم وجود اعلم از او
که مخالف او باشد از اتباع او و حکم مجتهد بمجتهد دیگر نافذ نیست مگر باعتبار قضا کما یاتی و ثالث آنست

که حکم او بر مجتهد دیگر هم نافذ نشود و این مختص است بقاضی جامع الشرایط در خصوص فصل خصومات
و قطع دعاوی و هرگاه این را دانستی پس بدانکه در صورت تعدد مجتهدین جامع الشرایط بقید
تساوی مجتهدین مقلد مخیر است در تقلید هر یک که از آنها خواسته باشد و تبعیض هم میتواند شد
لیکن هر مسئله که از مجتهدی اخذ کرده و بر حکم آن رای او عمل نموده نقض آن نمیتواند کرد
اگرچه در مثل آن رجوع بدیگری میتواند کرد و اگر در علم فقه و ما یتعلق به مراتب متفاوته داشته
باشد تقلید اعلم لازم خواهد بود و ثابت میشود اجتهاد و مراتب آن باعتبار اهلیت آن داشته
باشد و باشتهار و تصدیق فضلای مصار و اذعان علمای خبیر از اهل اعتبار هرگاه تصحیح
نداشته باشد فائده رابعه بدانکه فاطبه اخباریه دعوی حصول قطع و یقین بصدور اخبار
موجوده در کتب اربعه و مانند آن مینمایند و بر تنویع احادیث و تقسیم آن بصحیح و حسن و موثق
و ضعیف که مجتهدین بعمل می آورند زبان طعن میگشایند غافل از اینکه عمل اصحاب بر اخبار احاد
بوده و تواتر در اکثر مفقود و انضمام قراین هر گونه مفید قطع نمیشود و رفته نمی شود و اعتماد یکی بر قراین
و تحقیق او برای دیگری افاده قطع نمیکند و منتهای حسن ظن رجحان است نه علم و عجب تر آنست که محدث
کاشانی در وافی با وصف اخباریت و ادعای عمل علی العلم و الیقین بعد نقل اخبار کم نشدن ماه
رمضان از سی روز و روایاتیکه دلالت دارد بر آنکه ماه رمضان مثل سایر شهور است گفته که مسئله
محل اشکال است بسبب تعارض اخبار زیرا که روایات اول مطابقت بظاهر قرآن ندارد و تعلیلات
واقعه در آن بکلام ائمه هدی نمی ماند بعید است که از حضرات چنین کلمات صدور یافته باشد بلکه
بوی وضع و اختلاق از آن استشمام جان میرسد انتهی محصل کلامه بقدر الحاجه پس بنظر تامل ملاحظه
رود که با وصف آنکه این روایات را اساطین اخبار و اجلاء شیوخ روایت کرده اند محدث کاشانی
در آن مظنه وضع و اختلاق راه داده پس قطع و یقین بصدور جمیع اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام
کجا باقی ماند علاوه اینکه در رواة نیک و بد و سلیم و سقیم اند کما یشهد به کتب الرجال و راویان
معصوم نبودند پس احتمال مخالفت واقع بکذب عمدا یا سهو او و هم راوی و مانند آن از خطا در

نقل بالمعنی متطرق خواهد بود و با اینهمه چگونه قطع بصدور توان نمود و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که بخدمت جناب امیر علیه السلام عرض
کردم که من از سلمان و مقداد و ابوذر رضی الله عنهم بعض کلمات در تفسیر آیات و احادیث چند را
که از حضرت رسالتمآب صلعم روایت مینمودند شنیده ام که مغایر تفسیر و حدیثی بود که در دست
دیگران بود و از آنجناب تصدیق کلمات سلمان و نظرای او را و تکذیب دیگران شنیدم آیا گمان میفرمایید
که مردم دیده و دانسته بر پیغمبر خدا دروغ می بستند و قرآن را حسب خواهش معنی میکردند حضرت
فرمود که هرگاه سوال کرده پس باید که جواب را بگوش دل شنیده بفهمی بدانکه در دست مردم حق و
باطل و صدق و کذب و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و حفظ و وهم همه مخلوط گردیده
بدرستیکه در عهد کرامت مهد آنحضرت صلعم مردم بر آنحضرت دروغ بستند تا اینکه حضرت
دلتنگ شده برخاستند و خطبه باین مضمون ادا فرمودند که ای گروه مردم بدرستیکه بکثرت دروغ
بسته اند مردم بر من پس بدانید که هرکس که دروغ می بندد باید که جای قرار خود در جهنم مهیا و
آماده کند و بعد از آن هم مردم دروغ بستند بر آنحضرت و جز این نیست که روایات بشما از چهار
کس میرسد که پنجم ندارد اول مردی است که منافق بوده است که اظهار اسلام میکرده و در
باطن باو معتقد نبوده و از دروغ گفتن بر رسول خدا باکی نداشته و از اثم و گناه نمیاندیشیده اگر
مردم میدانستند که اینکس منافق و دروغگو است قول او را قبول نمیکردند لیکن اینها گفتند که
اینکس صحبت رسول خدا صلعم داشته و آنحضرت را دیده و کلام حضرت را شنیده پس با تحقیق فرا گرفته
از او و باین سبب که از حال او آگاه نبودند و حال آنکه خدای تعالی خبر داده بود با آنحضرت بآنچه
خبر داده و وصف کرده ایشان را بآنچه وصف کرده پس فرموده حق تعالی که وقتیکه می بینی ایشان را خوش
می آید ترا جسمها و صورتهای ایشان بجهت اینکه صورتهای خود را می آرایند و شیرین الفاظ اند و اگر
کلام میکنند گوش میدهی بسخن ایشان تا آخر آیه بعد از آن باقی ماندند بعد رسول خدا و تقرب جستند
بسوی پیشوایان ضلالت و دعوت کنندگان بسوی آتش بدروغ و زور و بهتان که بایشان حیله

اینها را متولی اعمال گردانیدند و مسلط ساختند بر گردنهای مردم و بساختگی وضعیت اینها را
دینار را خوردند و مردم بسوی ملوک و دنیا میل میکنند مگر کسیکه خدا او را نگهدارد پس این
یکی از اقسام چهارگانه راوی **مولف** گوید مشتبه هم نشود که این حال اهل زمان پیغمبر
که جناب امیر مومنان بیان فرمودند و صحابه دیگر ائمه هدی و اصحاب ایشان زمره از کجا معین
چه ظاهر است که ادوار و اعصار ائمه ما بیک نمط بوده و هرگاه پیغمبر آخر الزمان و هم در زمان حیات
بر کذب و بهتان می نمودند بر ائمه خاص و انبیاء و جانشینان با اختصاص و وضع بعض از
امثال آن مردم چگونه مستبعد باشد علاوه آنکه در بعض روایات آمده که برای هریک از ائمه
که بر او دروغ می بندد اگر در زمان جناب رسالتماب هم سرکرده منافقین مثل پسر خطاب
بوده در زمان بعض ائمه اطهار جناب مثل ابو الخطاب موجود بوده قد قال الصادق علیه السلام
لعن الله ابا الخطاب و اتباعه قد امرتهم ان یمسوا بالمغرب فابدلوا و جعلوها اذا اشتبکت النجوم
خدای تعالی لعنت کند بر ابو الخطاب و متابعان او و حکم کرده بودم اینکه نماز مغرب را ادا کنند
تا خیر انداختند یعنی مثل اهل سنت بدون حصول یقین بغروب مبادرت بان کنند پس ایشان
در مغرب خلاف کردند تا وقتیکه ستارگان بسیار نمایان شود و نماز نمی گذارند و تحکم را
نسبت بما دادند و اینکه اینها در زمره ائمه در هر عصر بهم میرسند فرقه های بسیار
الیه که از ما پیدا شدند مثل زیدیه و فطحیه و ناوسیه و خطابیه و واقفیه و اسمعیلیه و سایر فرقها
که خود را به دروغ شیعه می نامند و روایت از هر گونه راویان وارد شده پس ترجیح و تعدیل روات
در جمیع اعصار محتاج الیه در کار هرگاه این و السنی بیان رجوع میکنیم بترجمه کلام جناب امیر
پس بدانکه آنحضرت در بیان قسم ثانی فرمود که آن مردیست که شنیده است از حضرت رسالتمآب
چیزی را که بر طبق ارشاد آنحضرت یاد نداشته از او سهوی او را رو داده و وهم بوده
نسبت پس آنچه در خاطر داشته نقل و حکایت میکند و عمل بان نمایند و میگوید که من از رسول
چنین شنیده ام پس اگر مسلمانان میدانستند که او در این حدیث وهم کرده قبول نمیکردند

که من خطا کرده ام هر آینه این روایت را ترک میکرد مؤلف گوید که این قسم راوی نیز اختصاص
بزمان نبوی ندارد چه سهو و نسیان مثل طبیعت ثانیه است برای انسان پس در اهل همه زمان این احتمال
راه دارد و از اینجاست که شیخ الطائفه شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه که مصنف دو کتاب از کتب اربعه
حدیث در تهذیب الاحکام جابجا در روایات مختلفه احتمال وهم راوی را ذکر فرموده و بر متتبع خبیر ان
مواضع پوشیده نخواهد بود و من شاء فلیرجع الیه علاوه بر سهو و وهم احتمال خطا در فهم هم در بسیاری
متطرق است و تجویز نقل بالمعنی در احادیث وارد است و چون رواة معصوم نبوده اند وقوع
خطا از آنها ممتنع نیست پس چگونه مقطوع الصدور توانند بود و آری در زمان غیبت بغیر از رجوع
روایات ائمه هداة علیهم السلام والصلوة بعد تحقیق حال رواة و رعایت مرجحات و قرائن بحسب
وسع و طاقت چاره دیگر نیست پس تحقیق و تنقید بر هر کس که لیاقت آن دارد لازم است و لهذا علمای
اعلام تحقیق حال رواة اهتمام تمام بکار برده اند باز آمدیم بر سر تفسیر حدیث باز در بیان راوی
سیوم فرمود که سیوم مردی است که شنید از حضرت رسول چیزی را که امر بان میفرمود و آنحضرت
بعد از ان از آنچیز نهی نموده و این کس از آن نهی بی خبر است یا شنید آنحضرت را که نهی میفرماید و بعد از ان
حضرت امر بان فرموده و این مرد از آن آگاه نشد پس منسوخ را بخاطر داشت و ناسخ را نیافت
و اگر میدانست که آن حکم منسوخ شده هر آینه آنرا ترک میکرد و اگر مردم میدانستند که آنکس حکم
منسوخ را روایت میکند هر آینه آنرا ترک میکردند مترجم گوید که این حکم مختص است باخبار
نبویه چه نسخ احکام شرعیه بعد از حضرت رسالت ختم شده است و بعد از آنحضرت زمان نسخ منقضی است
که بعد اکمال دین و اتمام نعمت پس همه احکام را بوصی برحق و جانشین مطلق خود یعنی حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام سپرده چنانکه در اخبار این روایت وارد است و هر یکی از ائمه بعد او بران مطلع بوده اند
پس نسخ حکم در اخبار ائمه علیهم السلام نمی تواند شد آری برای اخبار ائمه هدی علیهم السلام وجهی دیگر
برای اختلاف است که اختصاص باخبار ائمه دارد و در احادیث نبویه مثل آن جاری نیست
و اگر باشد نادر است و آن احتمال تقیه است چه بعد حضرت رسالتمآب هر گاه دشمنان حق از ایشان

بیرون آمدند و بغصب حقوق اهلبیت علیهم السلام پرداختند اهلبیت ص مظلوم و مقهور گردیدند
و از خوف جبابره امت و از اظهار حق خایف و ترسان بودند و اکثر اوقات کار بتقیه
می شدند و از اینجاست که در بعضی روات مثل مسعده بن عمر بن حنظله و غیره که در ترجیح اخبار
ماثور گشته وارد است خذ بما خالف العامه و دع ما وافقهم باز آنحضرت ع در بیان قسم رابع از
اقسام رواة فرموده و چهارم کسی است که دروغ نه بسته بر رسول خدا ص و دشمن میدارد کذب
و دروغ را بجهت خوف خدا و تعظیم رسول خدا ص و سهو هم نکرده بلکه هرچه را شنیده است بجد و لی یاد
گرفته پس روایت میکند از آنچه شنیده است زیاده و کم نمی کند و در آن و در میان ناسخ و منسوخ تمیز
داده بدرستیکه قول رسول خدا صلعم مثل قران مجید ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه دارد
و گاه هست که در کلام نبوی دو محمل میدارد تا اینکه فرموده پس مشتبه می شود بر آنکه در نیافته است مطلب آنرا
که خدا و رسول او صلعم مراد گرفته اند و نبودند جمیع صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که
بفهمند چیزی را که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده اند و بعضی مردم می پرسیدند و
طلب فهم جواب آن حضرت را نمی کردند تا آنکه دوست می داشتند که اعرابی تازه بیاید پس بی
تکلف از آن حضرت بپرسد و اینها بشنوند بعد از آن حضرت امیر علیه الصلوة و السلام بیان فرمود
که من بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خلوت و جلوت میرسیدم و هر روز
و هر شب نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میرفتم و لی آنحضرت صلعم میگردیدم و صحابه بود
که آن حضرت مرا مشرف میساخت و هرگاه نزد آنحضرت صلعم میرفتم خلوت میفرمود با من
و زنان خود را بیرون میفرمود از نزد من و هرگاه نزد من تشریف میفرمود فاطمه و حسنین علیهم السلام
را از نزد ما بیرون نمیفرمود پس هیچ چیز را از آنچه خدا به پیغمبر خود تعلیم فرموده بود نگذاشت مگر آنکه
بمن تعلیم نمود و دعا کرد برای من که دل مرا از علم و حکمت و نور پر گرداند پس عرض کردم که تا تو
دعا فرمودی هیچ چیز را سهو نکردم تمام شد ترجمه حدیث با اندک اختصار و دیگر از احادیث
لایح گردید که اکثر و اعظم مطلب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر [illegible]

کما اتفاقاً شده با آن بودیم که غالباً در فهم متشابه اختلاف شده و در غیر واضح گردید که محکم و متشابه
چنانکه در قرآن مجید واقع است در اخبار نبوی نیز واقع است و از روایات دیگر مستفاد می‌شود
که در کلام ائمه علیهم السلام نیز محکم و متشابه هست و محکم واجب الاتباع است و متشابه را واجب
التأویل و نیز بوضوح پیوسته که اکمال دین و اتمام نعمت و تبیین صحابت و تفویض علوم به آنحضرت
دلالت میکند بر اینکه جمیع علوم نزد اوصیاء آنحضرت مجتمع بود ولکن از این امر لازم نمی‌آید
که جمیع علوم از آنحضرت بهر یک از رعایا رسیده باشد و حاجت باجتهاد و تقلید نباشد
و ادعای قطع در هر مسئله جزئیه بطریق موجبه کلیه یا اکثریه در فتاوی و احکام دعوی بی‌اساس است لهذا
شیخ المحدثین شیخ یوسف بحرانی رحمه الله اعتراف بظنیت اکثر احکام فرموده و بعضی از علماء
اخبار این نزاع را نزاع لفظی برگردانیده و یقین را بما یسکن الیه النفس تفسیر نموده و اختلاف ایشان
در جزئیات مسائل اول فرقی لازم است بگفته و آن منحصر در اختلافات روایات نیست بلکه در اکثر
جاها اختلاف افهام و تطرق اوهام و عدم تتبع تام در اخبار ائمه انام و امثال ذلک باعث
بر آن می‌باشد و احتمال خطا و صواب در آن متطرق و لا معصوم الا من عصمه الله گاه هست که تغییر
احکام مجتهدین را که منشأ آن اختلاف انظار و تفاوت انظار است محل طعن میگردانند تا اینکه
بعضی از متحذلقین این را قیاسی تراشیده که حکم المجتهد متغیر و لا شیء مما یتغیر بحکم الله لان حلال
محمد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة و ندانسته که در حکم واقعی اصلی و حکم ظاهری
فرق بین است و اول باختلاف انظار متغیر نمی‌تواند شد دون الثانی و بتقریر دیگر میتوان گفت
که مرادش از تغییر احکام مطلق تغییر است پس بطلان آن بدیهی است چه بسیاری از احکام باختلاف
شرایط مختلف میشود و اگر مراد آن است که باختلاف انظار علما حکمشان مختلف نمیشود پس در
حکم واقعی مسلم است نه در حکم ظاهری و گاه هست که اشتباه و مینماید که حکم تکلیفی ظاهری و حکم
واقعی اصلی متحد و چگونه میتواند شد و نمی‌فهمند که ائمه معصومین مخزن علوم و معارف اند
و عامه خلق را بفاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون مأمور و متمسک باذیال ظاهره و کلمات باهره

شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق [illegible]

آنحضرت اند پس حکم واقعی همان است که نزد آنحضرت است و در صدد تحصیل آن میباشیم و بهره
ما آن را از کلام آنحضرت می فهمیم اگر مطابق مراد حضرت باشد صواب و اگر خلاف آن باشد خطا
پس حکم واقعی که اصل حکم است احتمال خطا ندارد و حکم فقیه غیر معصوم محتمل الخطاء والصواب
و یکی عین دیگری نمی تواند بود و همچنین هرگاه مقصود معصوم ... واقع شود و فقیه آن را
بر مخصص بهم نرسد و از جهت ظاهر لفظ عام که در روایتی دیده حکم کرده باشد حاکم بحکم ظاهر
خواهد بود نه حکم واقعی چه مقصود آنحضرت در نفس الامر تعمیم نبوده است و بحث و فحص فقیه باعث
بر علم بعدم مخصص نمی شود لان عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود و از اینجاست که گاه است
که خود فقیه و گاه غیر او مطلع بر مخصص میشود و از حکم سابق عدول میکند پس تتبع مفید علم
بحکم عام نیست و علاوه بر آن قرائن حالی و مقالی که در اکثر جاها باعث بر فهم مقصود میباشد
بسبب اختفاء امارات و نقل بالمعنی که از طرف شارع باذن فیه است غیر معلوم پس چگونه
دعوی قطع و یقین میتوان کرد و حال آنکه بر اکثر آنها عمل میکنند پس مطابقت آن با حکم
نفس الامر غیر معلوم غایة الامر فقیه در محل العموم معذور خواهد بود لکن حکم اصلی الهی
توان گفت و ایضا هرگاه بر روایت تقیه در غیر مقام تقیه بسبب عدم اطلاع بر موافقت
مذهب عامه چنانکه اکثر فقها را اتفاق افتاده عمل نموده باشند چگونه حکم شان را حکم مطابق
واقع توان گفت و حال آنکه حکم را بر غیر محل آن جاری کرده اند بلکه انکار خطا محض خطا است
و از اجلای بدیهیات معذوریت خاطی و جواز عمل بر حکم ظاهری بحسب شرع و دلالت
میکند بر واقعیت اصلیت آن چنانکه جاهل بمسئله اگر جاهل (?) معذور باشد بحکم حقیقی نسبت
باو مجهول است توان گفت باوجود علم بمعذوریت او خلاصه آنکه حکم واقعی اصل تکلیف شرعی
را میگویند و آنچه در وقت تعذر علم بآن یا بنا بر مصلحتی دیگر بجای آن در شرع جاری باشد حکم
ظاهری است که در صورت علم بحکم اصلی حکم بطریق آن روا نیست و حلال محمد حلال الی یوم
القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة باعتبار حکم اصلی وارد شده است نه باعتبار حکم ظاهری

۱۵

ایا می بینی که اگر بینه قایم شود بر اینکه زید عمرو را کشته است عمداً قصاص او میتوان کرد پس قصاص جایز خواهد بود و هرگاه کذب بینه لایح شود حکم بمنع از قصاص جاری خواهد شد و همچنین هرگاه حدیثی در باب چیزی یا وصفی تتبع بنماییم حکم بوجوب نمی توانیم کرد بلکه باصل برائت نفی وجوب میکنیم من بعد هرگاه حدیثی ظاهر الدلاله بهم رسید حکم بوجوب میکنیم و هرگاه بعد از ان اطلاع دست دهد عدول از ان می کنیم پس این اختلاف بسبب حکم ظاهری است نه حکم اصلی و از این قبیل است نجاست و طهارت واقعیه و ظاهریه و صاحب مدارک نجاست و طهارت را از هنگام علم اعتبار میکند و در واقع نجاست و طهارت را اصلی ندانسته و فرق در میان حکم وضعی و حکم شرعی نکرده و ظاهر است که بدون علم بنجاست حکم شرعی نجاست که وجوب اجتناب است جاری نمی شود و از این لازم نمی آید که اصل نجاست هم قبل ان واقعیتی نداشته باشد و از همین جاست که علم متاخر گاه است که باعث فساد عمل متقدم میشود مثل انکه اگر منی را بعد نماز در جامه خود بیابد یا در وقت نماز بعد نماز مطلع بر نجاست متقدمه شود در صورت اولی اتفاقا و در صورت ثانیه علی قول حکم باعاده نماز کرده می شود و اگر نجاست از وقت علم متحقق می شد این حکم صورتی نداشت پس اتصال تحقق ملاقات سبب صحیح نجاست ملاقی است و وجوب اجتناب حکم شرعی ثانی موقوف بر علم است نه اول و از این لازم نمی آید که نجاست عین علم بنجاست باشد بلکه علم البته غیر معلوم خارجی است و دیگر انکه هرگاه وقتی که اختلاف احکام و عدم اختصاص بعلمای اصول و اخبار ندارد و لیس طعن بیکی از دیگری در خصوص مسایل نظریه اختلافیه جایز است تا وقتیکه منجر بانکار ضروری نشود و بر هیچیک از تشنیع و تاویل صحیح نداشته باشد و اعمال کسانیکه زبان خود را بمذمت علمای اعلام آشنا ساخته با علمای دین انسبت عدول از طریقه ائمه علیهم السلام و نسبت باتباع عامه میدهند حاشا هم عن ذلک در مقام محبت ربانی و اصل بهرانی جاده انصاف پیموده میفرماید که الیوم بجای اهل سنت که عمل نمایی فرقه حقه امامیه الله سلفا و خلفا بر طریقه ائمه دین صلوات الله

علیهم اجمعین باشند چه ورع و تقوی و جلالت شان ایشان که بحد تواتر رسیده از خروج از طریقه
مستقیمه مانع بوده لکن گاه است که بعضی علما از آن تجاوز نموده اند خواه اخباری باشند و
خواه مجتهد از راه غفلت باشد یا توهمی یا قصور اطلاع یا کجی فهم لکن این معنی موجب قدح و تشنیع
نمیتواند شد و جمیع این مسائل که از مناط فرق قرار داده اند از این قبیل است زیرا که [illegible]
هریکی از مجتهدین و اخباریین که با هم مخالفتی میکنند بلکه گاه است که شخص واحد با اختلاف وقتها
مخالفت قول خود مینماید و رئیس اخباریین صدوق بعضی از اقوال غریبه دارد که هیچیک از مجتهدین
و اخباریین با او موافقت نکرده اند و باین سبب کسی در علم و فضل و تقوی او قدح ننموده
کرد و این کج او استاد تشنیع نیافته مگر از زمان صاحب فواید مدنیه که زبان تشنیع بر مجتهدین
دراز ساخته تعصباتی که لایق شان امثال او نبود بعمل آورده اگرچه در شطری از مسائل حق و صواب
[illegible] رسیده [illegible] قامت
[illegible] حضرت سید المرسلین [illegible] علامه حلی علیه الرحمه
[illegible] باعث ایمان جمعی غفیر
گردیده و صغیر و کبیر و شریف و وضیع [illegible] و در دین حق داخل شده اند و کتابهای
مشتمل بر تحقیقات و تدقیقات [illegible] فرموده که متأخرین خوشه چینی از آن کرده اند
و از دریای تحقیق ایشان بهره مند گردیده و این همه تشنیع کردن تمام علمای فرقه ناجیه
حتی صاحب فواید ثابت گردانیده و باین سبب مستحق مدح و تبجیل و مزید تعظیم و تجلیل است
نه لایق مذمت و نسبت به تخریب دین چنانکه جسارت کرده است بر آن قلم صاحب فواید
درباره علامه و غیر او از مجتهدین انتهی محصل کلامه و آنچه افاده فرموده بجاست
مگر آنکه نسبت اصابه حق بصاحب فواید مدنیه در شطری از مسائل که باعث طعن او
بر علمای اصول گردیده خلاف تحقیق است کما مر و یأتی الاشارة الیه فائده
خامسه هرگاه [illegible] پس بدانکه ادله شرعیه نزد علمای اصول چهار تا است

اول نص و ظاهر کتاب مجید دوم نصوص و ظواهر سنت یعنی احادیث سوم اجماع علمای شیعه که کاشف از قول معصوم می باشد چهارم دلیل عقل و حجیت اینها ظاهر است اما کتاب مجید پس حجیت نصوص آن متفق علیه است و حجیت ظواهر آن نیز ظاهر اگرچه از مدعیان اخباریت جمعی ظاهر کتاب را حجت نمیدانند و حجت شان ظواهر بعضی از اخبار است لکن اخبار بسیار مؤید بعمل علمای اخبار معارض آن است و نص کتاب و اجماع اصحاب مرجح این احادیث است و دیگر اقوال شان خالی از افراط و تفریط نیست کما صرح به المحدث البحرانی و تحقیق فاضل مذکور درین مقام غریب است و تعرض باحادیث و ادله این اقوال و تفصیل این مباحث موکول بر کتاب مستطاب اساس الاصول و شرح مقدمات حدایق است من شاء فلیرجع الیهما و اما سنت پس کلام در سنت نبویه علی الصادع بها الف الف تسلیم و تحیه قریب است بکلام در ظواهر کتاب مجید و اما نصوص و ظواهر احادیث ائمه معصومین عم خواه حکایت قول آنحضرات باشد و خواه حکایت فعل و خواه تقریر شان پس حجیت آن مستغنی از بیان است و اما اجماع پس بسبب رجوع آن بقول معصوم لکونه کاشفا عن قوله حجیت آن نیز واضح است و لکن در اجماع بعض علمای اصول و اکثر علمای اخبار کلمات مشتتنه دارند جمعی میگویند که علم باقوال جمیع علما که در امصار و اعصار منتشر اند حاصل نمیتواند شد و لهذا علم باجماع را مخصوص میکنند بزمانه ظهور و حضور معصوم علیه السلام و گویا فهمیده اند که در اجماع علم تفصیلی در کار است و چنین نیست بلکه علم اجمالی که از تطابق فتاوی و اشتهار و قراین بسیار حاصل میشود کفایت میکند و در ضروریات این مذهب حصول این علم واضح است تا آنکه عوام هم آنرا میشناسند و جزم بآن میتوانند کرد و آنچه باین مرتبه وضوح نرسیده است کاه است که برای خواص که تتبع کتاب ها مینمایند و روز و شب در مطالعه کلام فقها بسر میکنند در غایت وضوح میباشد که نسبت بایشان آنرا ضروری میتوان گفت و اگر ضروری نباشد نظری مفضی الی الجزم است و ازینجهت است که فقهای اخبارین نیز جا بجا نفی خلاف مینمایند.

حتی کلینی در کافی ادعای اجماع نموده‌اند و جمعی دیگر تتبع ایشان قول را نسبت تأمل کرده‌اند در انعقاد
که قول اتباع کاشف باشد از قول رئیس می‌شود و فاضل محدث بحرانی در مجلد نکاح حدائق ...
بیان نموده و بسی علمای اعلام و نقله احکام که در عهد و زمان ائمه اعلام می‌باشند هرگاه اطباق نمایند
بر حکمی از احکام جزم حاصل می‌شود با آنکه دوام اطلاع ایشان ... چنانکه از تتبع قول
ابوحنیفه را از اقوال حنفیه و قول شافعی را از اقوال شافعیه می‌شناسند و عجب آنست که شیخ یوسف
بحرانی علیه الرحمه فرموده است که هرگاه در مسئله‌ای [illegible] علمای محدثین مثل صدوق و غیره
فرموده باشند ما جزم میکنیم که روایتی مستند خود دارند که از امام نقل کرده باشند پس هرگاه اتفاق
از جمعی است کاشف از قول معصوم باشد قول جمع کثیر که قول ایشان در مسئله باشد چگونه کاشف نباشد
جمعی مخالفت و تعارض ادعای اجماع را دلیل بر عدم حجیت آن میکنند و نمیدانند که این امر اگر قادح باشد
قادح نخواهد بود مگر در اجماع منقول نه محقق با آنکه تعارض در روایات هم موجود است و اجماع منقول
بخبر احاد هم در حکم اخبار احاد است و چنانکه تعارض روایات باعث نمیشود که دست از اخبار احاد
دست بردارند همچنین از مطلق اجماع منقول هم دست بر نمی‌توان داشت بلکه در اجماعات منقوله که
متعارض باشند مثل اخبار تحقیق و تنقید لازم است جمعی میگویند که اگر اجماع از حیثیت حجیت آنکه کاشف
از قول معصوم است پس قسیم سنت نخواهد بود و اعتبار آن فایده نخواهد داشت و این معنی در غایت سقوط است
لانه کلام فی وضع الاصطلاح ولا مشاحة فیه علاوه و آنکه وجه این تخصیص ظاهر است چه متبادر از سنت
بحسب متعارف کلامی است که از معصوم مسموع شده یا بلاواسطه منقول گردیده باشد و قول معصوم که با اجماع
در می‌یابند علم وجدانی است و انرا روایت نمیتوان گفت که فی المعنی از روایت اقوی باشد
و لازم نیست که مورد اجماع خالی از نصوص باشد تا حاجت بان در باشد و بحث از ان قلیل النفع باشد
در نفایس روایات وارد باشد اعتضاد آن با اجماع باعث قوت آن میشود چنانچه در حدیث وارد است
خذ بالمجمع علیه بین اصحابک و دع الشاذ النادر بلکه نزد اصحاب معمول بودن عمده اسباب تصحیح است لقوله
علیه السلام فان المجمع علیه لا ریب فیه و از اینجا لایح می‌شود که خبری که مجمع علیه باشد محل ریب نمی‌باشد

و فی الجمله تعیین آنست که اگر الخبر محتمل الصدق و الکذب قضیه مشهوره است پس چند حجیت قول
معصوم از وضع و افترا ثابت است لکن در غیر روایات متواتره که بعبر با خبار احاد است تحقیق صحت
سند و حسن و ثاقت الفاظ و کریمه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا در کار است چه و لسنکه قطع بصدق
در هر واحد از اخبار بعید از اعتبار است و حسن ظن بالسلف صالحین در بحث و تنقیه ایشان مستلزم صحت
واقعیه نیست و تحقیق یکی هر دیگری را حجت نیست اقصی ما فی الباب آنست که سبب رجحان و اعتبار را بوده
باشد و عمل با خبار احاد بسبب وثوق براوی یا قرینه دیگر در اصحاب حدیث شایع بوده
و ان قلیله مفید قطع و یقین نیست و از اینجا است که یکی از اساطین حدیث اعتماد بر روایتی میکند
و دیگری در ان سند آن با متنا کلامی میکند و تازه در صدد تحقیق بر می آید و جمع و تالیف مستقله
علیحده می پردازد پس تقسیم احادیث بحسب تحقیق حال رواة که علامه حلی علیه الرحمه و من
بعده و مهذ و جدول آورده اند بیجا نکرده اند بلکه کثیر النفع و مشتمل بر فواید عظیمه است که در مقام تعارض
روایات رجوع با آن در کار است لقوله علیه السلام خذ بقول اعدلهما پس اگر مرجحی دیگر معارض آن
نشود و انکار ان نمیتوان کرد فان الکلام فیه کالکلام فی المرجحات الا هر آینه لازم نیست که
هر روایتی که باصطلاح ایشان ضعیف باشد قابل عمل نباشد چه غرض از تضعیف روایت آن
که بدون ضمیمه خارجیه حجت نیست نه اینکه مطلقا حجت نباشد و بعضها در اعمال سنن و مستحبات مطلقا
میتوان شد لرجوع العمل الی الحدیث المستفیض و هو حدیث من بلغه ثواب علی عمل فصنعه ابتغاء
ذلک الثواب اوتیه و ان لم یکن الخبر علی ما بلغه و تنقید احادیث امری است ضروری که بنا بر
ترجیح مسائل خصوصا در مقام تعارض اخبار حاجت بان بیشتر متعلق می شود و چنان نیست که
بعضی از اهل اخبار بان رفته اند که بهر حدیثی عمل میتوان کرد چه مفاسد کثیره که مستتبع بر ان میشود
میشود که شخصی یکی و روایت را به بیند و از معارض اقوی مطلع و از موافقت با قرآن مجید
با سیئان آگاه نباشد و حکم بان بکند و ادعای عمل باخبار نماید و از اخبار بی خبر باشد چنانکه
در قریب این زمان مشاهده شده که بعضی از مدعیان اخباریت بسبب قلت بضاعت بمجرد ملاحظه

روایت التقیة باقیة الی یوم القیمة در دار الایمان که اصلا اندیشه از اهل عدوان نداشت نماز را

دست بسته بجا می آورد و از شرایط و مخصصات این خبر بیخبر و بر مخالفت اهل جنزه مصر بود و ساخت

الیة المغفرة با آنکه عمل بهمه خلاف طریقه احتیاط است که او عاصی آن بود و کیفما کان

بعضی عمل باحتیاط را مطلقا لازم میدانند و این تکلیفی است که خالی از تکلف نیست غنیة و ما

وظاهر آنست که عمل باحتیاط در مقامیکه حجیت ادله شرعیه ترجیحا بهم رسید اولی است نه

واجب و جائیکه ادله شرعیه در نظر مجتهد متعارض باشد رعایت آن واجب و بعضی از علما در بعضی صور

هم مستحب میدانند و آن خالی از تامل نیست و اما دلیل عقل پس لمفاد قول الکاظم علیه السلام

ان لله علی الخلق حجتین علی عباده حجة ظاهرة و هم الانبیاء و حجة باطنة و هی العقل حجیت آن واضح

است و بایات و روایات کثیره و سیرت سلف صالح ثابت کما یظهر من الرجوع الی مناظرات

اصحاب الائمه علیهم السلام مع المخالفین و العامی آن حتی فی الاصول الکلامیة کما اتفق للمحدث

الحر العاملی چه در علم کلام و دفع شبهات مخالفین لیام نصوص ائمه انام را شرط دانسته است

و کلام او کلامی ظاهری که عند التامل بطلان آن ظاهر است و در روایت مناظره هشام با عمرو

بن عبید که در آخر آن وارد است که امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق عم بعد استماع

تقریر هشام مسرور و خندان شده ارشاد کردند من علمک هذا قال قلت یابن رسول الله جری

علی لسانی فقال یا هشام هذا والله مکتوب فی صحف ابراهیم و موسی و در روایت مناظره

هشام با یحیی بن خالد که در آن مذکور است و وردت علی مسئلة لم اکن سئلت عنها قبل فلم

و لا اعددت لها جوابا فذکرت قول ابی عبد الله عم یا هشام لا تزال مؤیدا بروح القدس

ما نصرتنا بلسانک فعلمت انی لا اخذل و عن لی الجواب فی الحال و مانند آن صریحه بر خلاف آن دلالت

دارد و چگونه چنین نباشد حالانکه شبهات مخالفین روز بروز تازه تازه می شود و اقتصار بر نصوص

ما ثوره در مقابله با بصیرت و دین و دفع شبهات باله منافقین میکنند چه جواب آن محتاج است

بانکار تازه و اقامت براهین صحیحه و اگر علما در مواضع از دفع شبهات دست کشند و بایند

[illegible]

نقل باشد در این باب مره تفصیل شود و از اینجاست که علی بن محمد علیهما السلام میفرماید لولا من

یبقی بعد غیبته قائمنا من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والذابین عن دینه بحجج الله والمنقذین

لضعفاء عباد الله من شباک ابلیس و مردته ومن فخاخ النواصب لما بقی احد الا ارتد عن دین الله

ولکنهم یمسکون ازمة قلوب ضعفاء الشیعة کما یمسک صاحب السفینة سکانها اولئک هم

الافضلون عند الله یعنی اگر نه آن می بود که علمائی بعد غیبت حضرت صاحب الامر

موجود اند همچنین علما که دعوت میکنند مردم را بسوی آنحضرت یا بسوی خدای عز و جل

و دلالت میکنند بر او و دفع میکنند شبهات را از دین او بحجت های خدا و نجات دهنده

ضعفا بندگان خدا را از شبکه های ابلیس و سرکشان اتباع او و از دامهای نواصب هر آینه باقی

نمیماند کسی مگر اینکه از دین خدا بر میگشت ولکن علما زمامهای دلهای ضعفای شیعه را محکم

میگیرند که از طرف حق رو گردان نشوند چنانکه صاحب سفینه سکان آنرا محافظت میکند ایشانند

افضل از همه نزد خدا تعالی و تفصیل این مقدمات عماد الاسلام جناب ابوی مرحوم نور الله

سعیه و اعلی الله مقامه مشروحا بقلم آورده اند من شاء فلیرجع الیه و انکار عقل بحیثیه غیر مرضیه

اشاعره است و علمای شیعه بحمد الله از آن بری هستند و بعضی در عقل فطری و غیر فطری فرق

میکنند و این امری است که مرجع بسلامت طبع و عدم اعوجاج میکند و الا عقلیه حسن و قبح

عقلی از ضروریات مذهب شیعه است باین معنی که عقل سلیم کاشف [illegible] حاکم است باینکه هر چیزی قطع

نظر از حکم شارع حسنی و قبحی دارد و کاشف میشود شارع را بر امر و نهی و چنان نیست که اشاعره

اهل سنت اعتقاد دارند که حسن و قبح تابع امر و نهی شارع است و این علم اجمالی مدرک آن

عقل است چه عقل [illegible] حکم میکند باینکه شارع ترجیح بلا مرجح بعمل نمی آورد اگرچه هر چیزی

از جزئیات احکام را [illegible] ادراک مصالح و مفاسد را نموده باشد

پس ثمره هم [illegible] حسن و قبح عقلی باشد باید که عقل ادراک حسن و قبح هر چیزی تواند کرد

و حالانکه [illegible] ادراک جمیع احکام [illegible] عقل قابل نیست از پی [illegible]

[illegible]

ادراک بعض احکام عقل استقلالی دارد کما فی حسن الصدق النافع وقبح الکذب الضار هر جا که عقل سلیم ادراک حسن و قبح نماید حکم بوجوب حرمة شرعیه هم میکند و از همین جاست که میگویند که حسن و قبح عقلی مستلزم وجوب و حرمت شرعی هستند و صاحب فواید مدنیه لزاما به صاحب سلم از ما نزیده بحسن و قبح عقلی اعتراف دارند و از استلزام انکار دلیل شرعی و هرگاه این را دانستی این را بدان که از بدیهیات است آنکه عقل سلیم حاکم است که تکلیف ما لا یطاق محال است و تکلیف بر چیزی فرع علم است و تا آنکه علم بچیزی حاصل نشود تکلیف شرعی بان تعلق نمیگیرد و نص شرعی هم مؤید این است ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم و همین معنی اصل برائت است و یدل علیه کل شیء مطلق حتی یرد فیه امر و نهی پس قبل از ورود شرع و بعد از آن تا وقتیکه نص شارع که اثبات وجوب از آن بوده باشد وارد نشود و یا بعد تتبع بر ما ظاهر نشود احتجاج باصل برائت میتوانیم کرد و همچنین اصل اباحت قبل از شرع علی الاظهر فیما لیس للعقل الی ادراک الحکم فیه سبیل علی جهة التفصیل و حکم باصالة حظر و تحریم یا توقف وجه وجیهی ندارد و بعد از شرع باتفاق علما حتی الصدوق که اخباریین ایشان بر طریقه خود میدانند اصل در اشیا اباحت است و این مضمون در رسالة اعتقادات منسوب باو ساخته اند و هرگاه دلیل عقلی و نقلی در این دو مسلک باصل حجیت ثابت شد لاجرم گرفت که انکار بعضی از متتبعان اخبار رجحی است و در این کار تفصیل میکند الی المطولات الکبار از آنجمله است استصحاب و آن هر چند نوع است بعضی از انواع آن باتفاق حجت است حتی امین استرآبادی بانی مبانی اخباریت در فواید خود تصریح باین نموده که استصحاب حجت و نوعی باتفاق معتبر نیست بلکه میگویند اعتبار آن منحصر در این دو بود یکی استصحاب دیگر اینکه استصحاب نماید هر حکم شرعی را تا وقتیکه نسخ آن وارد نشود و دوم آنکه استصحاب میکنیم هر حکمی از احکام شرعی مثل آنکه آدمی باکت یقین حاصل شد و شوهر فلان زن است و غلام فلان کس است و یا طهارت است و یا نجس اوباک است یا نجس و زنای شب و یا روزه و اشتغال ذمه ایشان بنمازی یا طهوا تا وقتیکه یقین حاصل شود بوجود امری که سبب نقض آن حکم شده انتهی ایشان استصحاب

را اشتا کابعا پلان است و از اینجا لایح شد که اشتبعاد ما تعیین اجماع در خصوص حصول علم بان بعلت
اینکه علما در اعصار و امصار منتشر شده اند علم باتفاق شان یا وصف عدم اطلاع بر اشخاص
احوال شان از مستبعدات عادی است کلامی است که عمل شان بر ان مکذب لسان شان است چه حصول علم
اجمالی امری است واضح که در ضروریات بضرورت و در نظریات بعد تامل صادق بر متامل
غیر پوشیده نمی ماند و از اینجاست که اخباریان جابجا در کتب فقهیه خود ادعای اجماع میکنند پس
طعن بر اجماع و تشبیه اجماع اهل حق باجماع اهل باطل که ما فهمان این نقوه مینمایند قیاس مع الفارق است
و باعث ضلال و اضلال بدانکه در مقام تشخیص قسمتی ثالث است از استصحاب که حجیت ان واضح است
و ان استصحابی است که بر میگردد بعموم نص مثل انکه وقوع عقد نکاح مقتضی دوام است و اگر صیغه طلاق
را رافع سازد و همچنین وقوع طلاق با ان مشکوک باشد میتوان گفت که حکم نکاح باقیست تا وقتیکه رافع ان
ثابت نشود و تحقق رافع در این صورت مشکوک است و الاصل عدم الرفع اما استصحاب مقامیکه بدلیلی
خاص از اجماع و غیر ان حکمی ثابت شود که در مرتبه لا بشرط باشد تخصیص ان ثابت باشد و الا از محل
بحث بیرون خواهد رفت چه استصحاب در حکم مختص جاری نمیشود و نه عموم ان ثابت باشد چه صحت استصحاب
در اینجا محل ریب نیست پس محط نظار و از مسائل اختلاف علما اخبار است سید مرتضی و صاحب
معالم علیهما الرحمه از حجیت نفی نموده اند و مشهور انست که استصحاب در این باره هم حجیت است و اکثر ادله منکرین
خالی از تعارض نیست و لکن حجیت ان خالی از رجحان نیست بعموم قوله ع لا تنقض الیقین بالشک ابدا
زیرا که یقین بحکم در وقت اول حاصل است و زوال و بقای ان مشکوک پس بشک حکم یقینی را مرتفع
نمی توان ساخت و مؤید انست اینکه استصحاب در اکثر مظان از شرع مستفاد میشود پس در نظر شارع
احتمال بقا راجح است بر عدم آن کما یحکم به التتبع البالغ و التفحص الکامل و تخصیص عموم این حدیث
بموضوعات احکام بی وجه است و تتبع نصوص که دلالت بر عموم وارد اگرچه ادله اقوال آن را اکثر ... ذکر
دیگر ادله بر مخفی نیست استصحاب تعویل نکند و از انجمله است قیاس منصوص العله و قیاس اولویت که
مرجع ان بسوی لفظ است چه اصل قیاس حنفی که بنای ان بر اجرای حکم اصل است در فرع است

در آخر با استنباط علت منصوصه که ظنیه باتفاق علمای شیعه باطل است و این نحو قیاس از خصایص اهل سنت است
و کتب علمای اعلام از مذمت آن مملو است و اما قیاس با اولویت پس مراد اولویتی که از لفظ
بدلالة فحوی و مفهوم موافقت مستفاد شود و محل کلامی نمیتواند شد لرجوعه الی النص کما فی استفادة
تحریم الضرب من آیة التأفیف و استفادة عدم جواز اخذ القنطار من المهر من النهی عن اخذ القطمیر منه
لانفهام العرف بذلک کما فی سایر الدلالات و هو المسمی بدلالة التنبیه کما اعترف الکاشانی
و همچنین اولویت قطعیه و تحقق علت حکم که علیت آن متحقق باشد باقوی الوجوه عقلا و نقلا
کما فی قوله تعالی قل یحییها الذی انشأها اول مرة و هو بکل خلق علیم و [illegible] انتم توجبون علیه
الرجم ولا توجبون علیه صاعا من ماء و چنان نیست که مراد اولویتی معتبر باشد و اینجاست که ابلیس
لعین در قول او خلقتنی من نار و خلقته من طین مطرود حضرت رب العالمین شد با آنکه قیاس او در مقابل
نص بوده است و آن قطعا جایز نیست و معذلک اولویت در حقیقت در آنجا متحقق نبوده و لذا
گفته اند که [illegible] قیاس قیاس صحیح [illegible] اول من قاس [illegible] تفصیل
الا اساس و اما قیاس منصوص العلة پس رجوع آن بنص ظاهر است و اشتمال علیت [illegible]
چه ظاهر تعلیل دلالت بر استقلال میکند تا [illegible] خلاف آن ثابت شود و بنص ظاهر منصوص است
که علل شرعیه از قسم معرفات است و از علامات حکم [illegible] باشد الا آنکه ثابت [illegible]
هو و ابطال الظواهر کلها و از جمله انواع قیاس تنقیح المناط است که علم بعلت از قراین [illegible]
بهم رسد و این قیاس مقبول [illegible] است و اخبار [illegible] قابل [illegible] قیاس [illegible] قیاسی است
که علت حکم در آن منصوص باشد و [illegible] و از دلالت تنبیه و فحوی [illegible]
[illegible]
[illegible] بعضی از علمای [illegible]
[illegible] از علما [illegible]
[illegible]

بعض اقوال هذا حال تفسیر حال آنکه هر دو بزرگوار از اجلای طایفه امامیه اند و حال ایشان ظاهر
نیست یا اینکه آنچه صدوق بفضل بن شاذان نسبت داده غلط است و اشتباه در مدرک حکم او کرده
و یا اینکه فضل بن شاذان اعتقادی رد داده که قیاس را انکار فرموده پس تخطیه و این خطا باعث تفسیق
نسبت اتباع علمای این مذهب منافقین نمی تواند شد کما یقول من لا یخاف الله فیهم والله
خبیر بکلیه و نیز ظاهر آنست که اطلاق قیاس در عرف سابق اختصاص بقیاس اصطلاحی ندارد بلکه
بر مطلق استدلال که بضرب من الاعتبار من غیر دلالة شرعیة بهم اطلاق آن آمده و متمسک با آن مثل
قیاس حنفی طریقه اهل خلاف است و علمای اصول از آن بری هستند قال العلامة الحلی فی مبادی الوصول
الی علم الاصول ان الاجتهاد وهو استفراغ الوسع فی النظر فیما هو من المسائل الظنیة الشرعیة علی وجه لا
زیادة فیه ولا یصح فی حق النبی ص لان المجتهد قد یخطی و قد یصیب فلا یجوز تعبده وکذا لا یجوز لاحد
من الائمة ع الاجتهاد عندنا لانهم معصومون و انما اخذوا الاحکام بتعلیم الرسول او الالهام من الله
تعالی واما العلماء فیجوز لهم الاجتهاد باستنباط الاحکام من العمومات فی القرآن والسنة و ترجیح الادلة
المتعارضة اما باخذ الحکم من القیاس والاستحسان فلا انتهی یعنی اجتهاد و غایت سعی است در استعلام حکم
مسائل ظنیه از ادله شرعیه در وجهی نیست اجتهاد در حق حضرت با امامیه پیغمبر از جهت اینکه مجتهد [illegible]
گاهی بر صواب است و گاه بر خطا پس پیغمبر مکلف بآن نمی تواند شد و همچنین ائمه ع چه جمیع حضرات معصوم
و محفوظ اند از خطا و احکام رسول از وحی و الهام است و ائمه احکام را فرا گرفته اند از رسول یا از الهام
ربانی و اما علما پس جایز است برای ایشان اجتهاد و استنباط احکام از عمومات قرآن و سنت و ترجیح ادله
متعارضه شرعیه اما از قیاس و استحسان انتهی محصله و از این عبارت لایح گردید که اجتهاد و عدم اجتهاد و حکم
بقیاس و استحسان و امثال آن در علمای شیعه اصولیین و اخباریین آشکار و هویدا است [illegible] بطلان عمل قیاس حنفی
و استحسان شکی نیست لکن این لازم نمی آید که هر خبری که اطلاق قیاس یا طعن از آن واقع شده باطل باشد قال الله
عز و جل ان بعض الظن اثم بلکه اول تشخیص معانی قیاس و اقسام ظن و بعد از آن رجوع با دله مجوزه و مانعه از آن لازم
پس چنانکه ظنون مستنده الی الادلة الشرعیه معتبر است قیاس مستند الی الحجة مجال انکار نمی تواند شد چنانچه ابو [illegible]

اعلی الله درجته میفرماید که اجتهاد بمعنی مذکور که علامه حلی و دیگر علمای اصول باین معنی مجتهد اند
اصحاب ائمه هم باین معنی اجتهاد میکردند و اذن در این باب ایشان حاصل بود لیکن انضباط قواعد و تهذیب مسائل او
فیما بعد بسبب تحقیقات متجدده زیاده شده و این امر اختصاص باصول فقه ندارد بلکه در سایر علوم مثل نحو و صرف
و تفسیر هم همین حال مشاهده است فائده سادسه هرگاه از آنچه گذشت معلوم شد پس بدانکه اعتقاد ما در باره اخباریین
آنست که ایشان در معظم مسائل که با علمای اصول مخالفت دارند بر خطا هستند و طریقه ایشان فاسد است
و طعن ایشان بر علمای اصول بیجاست کما اشرنا الیه لیکن کسانیکه حظی از انصاف دارند و متوسط اند مثل
شیخ یوسف بحرانی و شیخ حسین عصفور که مخالفت ایشان در اکثر جاها مثل مخالفت علمای اصول فیما بینهم
موجود است و طعن نیست و ما ایشان را از زمره علمای مقبولین میدانیم اگرچه در بسیاری از اصول مسائل و احکام
دلائل خطای ایشان را مبین ساخته و تنبیه را لازم تا باعث اشتباه دیگران نشود و اما کسانیکه تعصبات و تعقبات بیجا
از حد گذرانیده پس اینها را مقصر و خاطی بلکه عاصی میدانیم و اما آنکه از اینها نیز تجاوز نموده و در طعن و
تفسیق و تضلیل علما در این مبالغه نموده اند و مخالفت ایشان با انکار ضروریات رسیده که از ذهن شما مستور
مشتبه نباشد پس قدح در اینها بیشتر است بالجمله مخالفت در ضروریات مذهب و ضروریات دین موجب
خروج از اسلام و ایمان است و از اینجاست که هر کسیکه از صحابه و علما از جاده مستقیمه ملت بیضا پا بیرون نهاد
او را بد میدانیم هر چند از صحابه کبار یا مشاهیر علمای نامدار باشند و لازم است که مردم را متنبه نمائیم
بر خطای ایشان این امر از راه نصرت دین و حمایت شرع متین است نه از راه حسد و عناد و خصومت و لداد
هر چند بعض معاصرین از متعصبان اخباریت در رساله خود از روی طعن بر علمای اصول نوشته که ملا محسن کاشی را
بجرم اخباریت صوفی قرار داده اند و شیخ بهاء الدین عاملی را بسبب اصولیت با وصف تکلم بکلمات تصوف
از عداد صوفیه خارج نموده اند پس این سوء ظن صاحب رساله از باب ان بعض الظن اثم و از قبیل رجم
بالغیب و رمی بالغیبت چنانکه در یک صحبتی بصاحب رساله برخوردم گفتم که آیا کتاب علم الیقین
و عین الیقین ملا محسن کاشی از نظر سامی گذشته گفت ندیده ام گفتم لا حجة لمن لا یعلم علی من یعلم بالجمله آن
هر دو کتاب شاهد عدل است بر خروج ملا محسن از طریقه حق و صواب حیث قال فی کتابه علم الیقین

وجود الممکنات لیس مغایرا للوجود الحق الباطن المجرد عن الاعیان و المظاهر الا بنسب و اعتبارات
وقال فی موضع آخر الممکن هو الوجود المتعین فامکانه من حیث تعینه و وجوبه من حیث حقیقته
الی غیر ذلک قال المولی الدی العلامة علی اعلی الله فی دار الکرامة مقامه فی تعلیقاته علی ذلک الکتاب
محصل هذه الهفوات ان الواجب تعالی هو الوجود المطلق و المخلوقات هو هذا الوجود
مع التعینات وان وجود الممکنات هو وجود الله و لا تغایر بینهما الا بتعینات اعتباریة وقال القدح
من هذا ان حقیقة الممکن هو الوجود الواجب و تعینه و تشخصه هو الممکن و من المعلومات صحة حمل المطلق
علی المقید و یدل علی ذلک تصریحات هذه الفرقة فی النثر و النظم قال ابن العربی سبحان
من اظهر الاشیاء و هو عینها و قال الرومی شعر با مریدان آن فقیر محتشم بایزید آمد که نک یزدان منم
گفت مستانه عیان آن ذو فنون لا اله الا انا ها فاعبدون و من امثال تلک الکلمات صحایفهم
مشحونة و دفاترهم مملوة هرگاه بران اطلاع ندارند چرا علمای اصول را بجرم اصولیت
در خصوص مذمت فاضل کاشی متهم بتحیف و میل میسازند با آنکه فاضل محدث بحرانی بر
تصوف فاضل کاشانی در درة نجفیة تنصیص فرموده قصور اصولیین چه باشد معهذا اگر محض جرم
اخباریت باعث بر نسبت تصوف بفاضل کاشانی میگردید چرا محدث حر عاملی و فاضل
ربانی شیخ یوسف بحرانی را رمی بتصوف نمیکردیم و اگر تصوف شیخ بهائی در حقیقت لایح
می بود مثل دیگر صوفیه او را چرا بد نمیدانستیم لیکن شیخ بهائی بگواهی محدث شیخ حر عاملی
از تصوف بری است و قد صرح به فی الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة ازین شیخ بهاء الدین
و قاضی سید نور الله به سبب بعض اوهام حسن ظنی باینطایفه و تسنن سنیان این فرقه حاصل بود
و از افراط اعتقادشان غیر ازین نم آیا آیا نمی بینی که قاضی در باره محی الدین اعرابی مینویسد که در
قولش سبحان الذی اظهر الاشیاء و هو عینها کلمه عینها مصحف است و در اصل چنین بود سبحان الذی اظهر الاشیاء
و هو غیبها پس اگر قاضی بوحدت وجود معتقد می بود چرا کلام ابن عربی را مصحف قرار میداد
و با صلاحش می پرداخت ازینجا واضح گردید که بعضی ازین حضرات را بر سوء اعتقاد

و بشناسائی اطلاع نبوده و حسن ظن بآنها داشتند و کلمات آنها را تأویل و تنادیلات صحیحه می‌نمودند
اگرچه این مطلب شان فاسد و مصداق لن یصلح العطار ما افسد الدهر بوده باشند نه اینکه عقیده
فاسده آنها شان شریک باشند و کیفما کان از جهت عدم تأویل شان چه بسم ایشان اعتقاد کسی که یا
با خبار سیما حاصل نشود و اقوام بدبست آورده ایم و هر کس که سعی رجال و فرشال و تبصر بیشتر
برای رایج شده از بد دانستن او و مبالاتی نداریم مسئله وحدت وجود که خالی از قوت نیست
و کلمات ایشان لمی فهمه سهل است که اگر اشتباهی در آن بود و به راهی دارد و لکن ملا محسن کاشانی عذاب
علی الاطلاق غیر دایم دانسته حیث قال فصل اعلم ان الالم عقلیا کان او حسیا لا بد ان یؤول
الی النعیم و لو بعد احقاب لان القسر لا یدوم و الهیئات المضادة للحق غریبة عن جوهر النفس
و استشهد بقول الشیخ الاعرابی ابن العربی فی فصوص الحکم اما اهل النار فمآلهم الی النعیم لکن فی النار
اذ لا بد لصورة النار بعد انتهاء مدة العقاب ان تکون بردا و سلاما علی من فیها و هذا من
فی الفتوحات یدخل اهل الدارین فیهما السعداء بفضل الله و اهل النار بعدل الله و ینزلون
فیهما بالاعمال و یخلدون فیهما بالنیات فیأخذ الالم جزاء العقوبة موازیا لمدة العمر فی الشرک
فی الدنیا فاذا فرغ الامد حصل لهم نعیم فی الدار التی یخلدون فیها بحیث انهم لو دخلوا الجنة تألموا
لعدم موافقة الطبع الذی جبلوا علیه فهم یتلذذون بما هم فیه من نار و زمهریر و ما فیها من
الحیات و العقارب کما یلتذ اهل الجنة بالظلال و النور و لثم الحسان من الحور لان طبایعهم تقتضی
ذلک الا تری الجعل علی طبیعة یتضرر بریح الورد و یلتذ بالنتن و قال فی موضع
الی ان یتلذذوا به و یستعذبوه و قال فتنقلب عذابهم عذبا فی حقهم پس عذاب را گویا مشتق از عذب
بمعنی شیرینی قرار داده که مثل جعل که بنتن متلذذ است اهل جهنم بجهنم و
اما در اینجا خالص تسویه نموده ... تفصیل ...
... حیث قال اما المعانقة و التقبیل فاذا کان الغرض فیهما ... و الا
و ذلک لان النفس ... الی ان قال

فلیسا بمنکر من فی ذاتیهما وقال فی فصل آخر اذا تعانق العاشق والمعشوق جمیعا وتمص کل منهما ریقه جمیعا
وبلعه ووصل بالک الرطوبة الی معدة کل واحد منهما الی آخر ما ذکره من الهفوات المخالفة لطریقة اهل الشرع
و از همین باب است مذمت میرزا محمد اکبرآبادی که قریب بعصر ما بوده و خود را اخباری نامیده و فساد
عقاید و اقوال و وخامت اعمال او از حد شیوع در گذشته و پاره از حالات او در کتاب مطالب که در رد معاد او نموده اند
اوست اشاره رفته و از این باب است احوال جمعی که در قرب این اعصار طریقه جدیده غیر سدیده را ابداع
و آن در حقیقت ملفق است از مقولات باطله و کلمات عاطله فلاسفه و متصوفه و غلاة و مفوضه که بتطبیق
آن بمذهب اهل حق میخواهند و لن یصلح العطار ما افسد الدهر اکثرش ماخوذ از هر دو فرقه اخیره و کلام
حافظ رجب برسی که علامه مجلسی علیه الرحمه در حق او فرموده و لا اعتمد علی ما تفرد به فانه یبدو منه الغرائب
و از خطبة البیان و مانند آن که آخوند علیه الرحمه در شان آن فرموده آنچه حاصلش این است که مثل خطبة البیان
که یافته نمی شود مگر در کتب غلاة و امثال ایشان محل اعتماد نیست حیف است که از مذمت غلاة و مفوضه
که در اخبار متواتره وارد است چشم می پوشند و بتاویل کلمات و روایات ایشان میکوشند و انکار
ضروریات مبادرت مینمایند گاهی میگویند که علی نفس الله و ظاهر است که معنی ظاهری آن کفر
صریح است چه ممکن که مخلوق و مصنوع است نفس خالق و صانع نمی تواند شد و بمعنی مجازی نیز غیر
مجاز است چه مظنه تشبیه است و قیاس آن بمتشابهات کتاب و سنت که منوط بمصالح خفیه و حکمتهای جلیله است
درست نمی آید و همچنین این کلمات که مثل کلمات غلاة است از احدی از علمای متدینین گوش زد
نشده علی نفس الرسول بنص آیه مباهله و از جهت مجانست و مساوات فیما عدا النبوة میگویند علی
نفس الله نگفته اند که در میان خالق و مخلوق مجانستی نیست لیس کمثله شیء نه در کتابی و در روایتی معتبره
بنظر رسیده خداوند عالم سید الانبیاء را در تشهد با اظهار عبودیت برسالت ستوده و مردم را بخواندن
عبده و رسوله مامور ساخته و آنحضرت و همچنین سایر حضرات در غایت تواضع و اظهار عبودیت مبالغه
فرموده اند کجا از شان آن حضرات بوده که خود را بنفسیت و عینیت خالق و صفات مختصه او وصف کرده
باشند لکن اینجا عمده آنکه تشبیه باعدای دین در کردار و گفتار ممنوع و محظور است گاهی میگویند علی

نفس الله میگویند و باز در صدد تاویل بر می‌آیند خواه بخوف علمای دین باشد که دیوار بهم گوش دارد
و خواه در نفس الامر غلط در تشبیه و تعبیر واقع باشد و گاهی تنها بدلیل عدم استقلال انحضرت را
خالق و رازق میگویند و گاهی علل اربع خلق عالم قرار میدهند و میگویند که ایشان اند فاعل علل
و جاعل و ماده و صورت سایر اشیا و علت غائی آنها و کاش بمحض علت غائی که بمفاد لولاک لما
خلقت الافلاک و خبر سایر الناس صنایع لنا ثابتست اکتفا میکردند و گاهی میگویند که اگرچه
خالق نیستند لکن الله خالق بهم تا ولایت و دور از کار بر زده گاهی رمی اند و گاهی میگویند که فعل انحضرت
نام جوهریست مستقل الوجود حادث قایم بذاته که حق تعالی بدون توسط او بر خلق هیچ خیر نتوانست
داد و اراده الله و قدرة الله و علم الله نام نهاده اند و از علم ازلی الهی باشیاء حادثه انکار بحت دارند
و در عینیت صفات بسبب عدم فهم مرام طرفه خلط و خبط بکار برده چنان فهمیده اند که معنی الله عالم الله است
و معنی الله قادر الله قدیر است و معنی الله حی الله الله است و همه صفات را از الفاظ مترادفه دانسته اند و از
کلام ایشان نفی علم و جهل که مقول یا طلبه غلاة است لازم می‌آید و مثل صوفیه بآیات و احادیث متشابهه
و اخبار احاد شاذه و مجملات غیر مبینه تشبث می‌کنند و انما یتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاویله و مثل صوفیه ادعای کشف و شهود و علم باطن و باطن باطن و علم اسرار مینمایند و انی لهم ذلک و نحو آن
من خصایص الائمة الاطهار و هر کس که از غیر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بطریق کشف ادعای
آن نماید حجت نخواهد بود و چه کشف شیطانی است و رحمانی و علم بواطن و اسرار را بطریق کشف نتوان شناخت
و بنا اعتقاد را بر اخبار احاد نتوان گذاشت و قد فصلنا ذلک کله فی الفواید الحسینیه لتصحیح العقاید الدینیه
من شاء فلیرجع الیها و از اینجاست که شیعه متصوفه و غلاة و مفوضه امثال ایشان بر عوام بلکه خواص شیعه حقه
مشتبه است و شر اینها که دشمن خانگی هستند بسبب ادعای ولای اهل بیت اطهار علیهم السلام آناء اللیل و اطراف
النهار مخفی است تعرض بحال ایشان لازم گردید و لا باس بالتعرض لشطر من اقوالهم و شطر من روایات
ذم هولاء المطعونین فانه موجب لرضا رب العالمین اما صوفیه پس اهل اشتباه اند خواه قایل باشند
بحلول خدا در بدن عارف و خواه بمتحد شدن او تعالی شانه بمخلوق بعد آنکه متغایر و متباین بوده

وخواه بوحدت وجود باینمعنی که وجود مطلق خداست و وجودات خاصه ممکنات و فرق باعتبار است
واینقول مختار محققین ایشان است و تشبیه میکنند خدا را بدریا و عالم را بامواج و گاهی خدا را بگل و مخلوق را
بکوزه و گاهی او تعالی را بمداد و خلق را بحروف یعنی چنانکه دریا عین امواج است و گل عین کوزه و مداد
عین حروف و فرق باعتبار است همچنین خدا عین خلق است انتهی و فوائح میبدی که گوید که حضرت
میگوید که متکلمی و صوفی با هم مناظره کردند متکلم گفت بیزارم از آن خدائیکه در سگ و گربه ظهور کند
صوفی گفت بیزارم از آن خدائیکه در سگ و گربه ظاهر نگردد انتهی این همه اقوال کفر واضح و سفسطه فاضح است
و مذمت همه اینها از احادیث لایح قال النبی لاتقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی اسمهم الصوفیة
لیسوا منی و انهم یهود امتی الی ان قال ص و هم اضل من الکفار و هم اهل النار و ایضا قال علی ابن محمد صلی الله علیه
طویل الی ان قال فانهم من خالفینا و لم نعهدهم بمغایرة لطریقنا و انهم نصاری و مجوس هذه الامة الحدیث و
عن الرضا ع انه لایقول احد بالتصوف الا لخدعة او ضلال او حماقة و روی انه قال رجل من اصحابنا
للصادق جعفر بن محمد ع قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم فقال ع انهم اعدائنا فمن
مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یأولون
اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا و انا منه براء و من انکرهم و رد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله
حیف است که جمعی از مدعیان تشیع بطریق ایشان مایل و بتاویل کلمات شان همت برگماشته اند و میگویند
که این امور از افکار ذوی البصایر و الابصار محققین است و طور تصوف ورای طور عقل است و علما
ظاهر آن را نمی فهمند و ملاحظه علی ای کتاب صحیح نوشته آیات و احادیث را بحسب خواهش خود بمعانی
فاسد تصوف حمل کرده از مجامع الاسرار نامیده و جناب الجی هم علی البته در جنه منافات
اکثر اقوال ایشان را نقض فرموده اند من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه و اما غلاة ایشان جناب امیر ع یا دیگر
ائمه را خدا میدانند و بعض ایشان میگویند که خدا تعالی گاه حالی است بصورت علی منصوره گردیده
ظهور نموده چنانکه جبرئیل بصورت دحیه کلبی متصور میگشت یا مثل شیطان که در جسم آدمی داخل میگشت
العیاذ بالله و اینها فرق متعدد اند مثل سبائیه و نصیریه و باطنیه و غیر اینها و مفوضه هم منشعبه از اینها

می باشند که پیغمبر و امام را خالق و رازق علی الاطلاق میدانند و اینهمه کفر است از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است
که غالیان کافرند و مطلق اند و مفوضه مشرک اند کسیکه با اینها مجالست و همنشینی کند یا با اینها خلطه و محبت نماید یا با ایشان
چیزی بخورد یا بیاشامد یا صله و نسبت با ایشان بعمل آورد یا با اینها مناکحت کند یا اینها را امانت دار
قرار دهد یا امانت اینها را نزد خود نگهدارد یا حدیث آنها را تصدیق کند یا اعانت اینها نماید اگر چه
بیک کلمه یا بعض کلمه باشد از ولایت و دوستی خدای عزوجل و ولایت رسول خدا و ولایت ما بدر رود
و شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی در اعتقادیه خود از زراره روایت کرده که عرض کرد خدمت حضرت صادق علیه السلام
بدرستیکه از اولاد عبدالله بن سبا مردیست که قایل بتفویض شده است حضرت فرمود چیست تفویض عرض کردم میگوید که
خداوند عالم محمد و علی صلوات الله علیهما را آفرید پس سپرد بایشان امر عالم را پس این دو بزرگوار عالم را
خلق کردند و روزی دادند و زنده کردند و میرانیدند پس آنحضرت فرمود دروغ گفت دشمن خدا هرگاه
باز گردی بسوی او بخوان برای او آیه از سوره رعد ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله
خالق کل شیء و هو الواحد القهار پس برگشتم بسوی او و گفتم با او آنچه آنحضرت فرموده بود پس ساکت شد
گویا سنگی را در دهن او لقمه دادم و از این روایت و روایات دیگر ظاهر میگردد که مفوضه حضرات را خالق مستقل
مستغنی عن الخالق نمی دانند بلکه مخلوق و محتاج بخالق میدانند و بتفویض و اقدار الهی حضرات را
خالق و رازق می پندارند و با وصف این حضرات ایشان را مشرک فرموده اند پس کسیکه حضرات را خالق بداند چه
خالق مستقل یا غیر مستقل یا علت فاعلی صنع عالم از دایره شرک بیرون نیست ازینجهت خداوند عالم بنا بر
تصدیق نبی و وصی معجزات را وقت حاجت در مواد جزئیه بر دست ایشان جاری میکند و دعای ایشان را
در احیا و اماتت مستجاب میگرداند کما فی التوقیع الرفیع عن صاحب العصر و الزمان عج ان الله هو الذی
خلق الاجسام و قسم الارزاق لانه لیس بجسم و لا حال فی جسم لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر فاما الائمة
فانهم یسئلون الله فیخلق و یسئلونه فیرزق و همچنین کسیکه فعل الله را جوهری حادث و قدرة الله و
اراده الله می نامد و ما عدای او را از تمام ما فی العالم از زمین و آسمان و جن و انسان مخلوق او قرار میدهد
و گمان میکنند که محال است که از خداوند عالم بی توسط او چیزی صادر شود و بتاویل علیل عدم استقلال او را

از تفویض بهتر باشد قول او و تولیت باطل مثل قول حکما و فلاسفه الواحد لا یصدر عنه الا الواحد
چه خدای تعالی در خلق هیچ چیز محتاج آلت و واسطه نیست در خبر محمد بن عرفه از حضرت امام رضا منقول است
قال قلت للرضا علیه السلام خلق الله الاشیاء بالقدرة ام بغیر القدرة فقال علیه السلام لا یجوز ان
یکون خلق الاشیاء بالقدرة لانک اذا قلت خلق الاشیاء بالقدرة فکانک قد جعلت القدرة
شیئا غیره و جعلتها آلة له بها خلق الاشیاء و هذا شرک برای خدا بنظر انصاف نگرند که حضرت امام
رضا علیه السلام از اثبات قدرتی که غیر ذات خدا باشد چه قدر اهتمام در منع فرموده اند که
کلام سکه مرتضی این بود و چاپ نیز شنفتند پس چه حال کسی خواهد بود که صراحة انرا باثبات رساند و در بعض
روایات آمده که اثبات آله کفر است و افتقار بآله از زیاده نمی تواند بود که هیچ چیز را خدا نداند
قدیر بدون واسطه مخترع این جماعه بهم نتواند رسید بدانکه مزخرفات این جماعه بسیار است و لکن قدری
که نوشته شد برای تنبیه غافلین کافی است دیگر باید دانست که صوفیه متشیع و غلاة و مفوضه
متصنع دشمنان خانگی هستند و آدمی را لازم است که از دشمن خانگی پرحذر باشد چه اینها دعوی
ولای اهلبیت شیعیان را گول میزنند و بدعوی کیمیا که بنا بر تصریح صدوق علیه الرحمه یکی از علامات
غالیان است مردم را بسوختن دادن مبتلا سازند و بادعای کشف و شهود که رجالی و شعبده بازی میباشد مثل صوفیه
علم مخالفت طائفه محقه را منحصر خرافات میدانند و انی الهم التمیز بین الکشفین و دعاوی را اثبات کما میتمایند و
لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان لقتله را که محل بحثش نیست بخواهش نفس محمل برای این سطور خود قرار میدهند
و همچنین ایشان فرق ضاله صوفیه زنادقه وحدت وجود میکشند و غالیان بالوهیت علی علیه السلام و مفوضه
بنسبت خلق و رزق بحضرت او و حال آنکه محتملات صلاحیت احتجاج ندارد و اخبار آحاد در مسائل اصول
اعتقادیه بکار نمی آید خصوصا هرگاه مخالف اجماعیات و ضروریات باشند و این جماعه باخبار
تمسک کرده در اصول اعتقادیه بنا باخبار آحاد گذاشته اند و در فضائل اهلبیت علیهم السلام گمان
کرده اند که هر روایتی که یکی از رواة مستند بآن حضرت ساخته باشد انکار آن نمی توان کرد و دستاویز
توهم ایشان آنست که در چند روایات آمده که انکار فضیلت کفر است و این معنی مسلم است

تخصیص بفضائل ندارد بلکه انکار هر حکم آنحضرت همین حکم دارد لکن غرض آنحضرت را در نیافته اند و مردم
بتوهم انداخته اند که هیچ روایت قابل انکار نمی باشد و نفهمیده اند که انکار فضیلت اصلیه کفر است نه انکار فضیلت
جعلیه و حکم بتکذیب روایات غلاة مصرح است بتکذیب و ابطال زعم جماعه و از اینجاست که یونس بن عبدالرحمن که
بطبق ارشاد معصوم سلمان زمان بود بتصریح کشی اکثر روایات را رد و انکار میکرد و از یونس مروی است از هشام
بن حکم مرویست که او شنید امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که میفرمود که مغیرة بن سعید تعمد دروغ
می بست بر پدر من و میگرفتند اصحاب او که خود را در اصحاب آنحضرت مخفی ساخته بودند از اصحاب آنحضرت کتابها
بهمین پیروان مغیره داده داخل میکرد و از روی تلبیس در آن کتب کفر و زندقه خود را اسناد میکرد و از او بسوی پدر
من بعد میداد آن کتب را و برمیگردانیدند بسوی اصحاب آنحضرت و امر میکرد ایشان را که منتشر سازند ایشان در میان
شیعیان پس هر چه از کلمات غلو در کتب پدر من یافته میشود از آن جمله است که مغیره مخفی از ما مندرج ساخته بود و
شان در حدیثی آمده ان لکل رجل منا رجلا یکذب علیه پس هیچ نه اعتماد بر هر گونه روایت توان کرد با آنکه اخبار آحاد
در اصول اعتقاد از پایه اعتماد باتفاق امامیه ساقط است و از اینجا لایح گردید که توسع در قبول هر روایت در
فروع یا از جاده احتیاط بیرون نهادن است بلکه تطبیق اخبار آحاد با اصول ثابته متعلقه اعتقاد لازم است
والا سبیل نجات در توقف است [illegible] اینکه ترویج هر روایتی و تفسیر متشابهی بمقتضی نفس خود مایه افتخار و علم توحید و معرفت [illegible]
قرار دهند و مردم عوام را از راه برند و حسبنا البیان مانند آن که بتصریح علامه مجلسی اختصاصا کتب غلاة را در
اسناد خلق و رزق با آنحضرت [illegible] متمسک خود سازند و باز خود را از اعتقادات فاسده بری سازند [illegible]
تفاوت چه باشد که خود را مومن ممتحن و عالم باسرار و بواطن می پندارند و دیگر از اعالم العلما ظاهر [illegible]
[illegible] بر خود و بخوف آنکه دیوار هم گوش دارد احتراز مینمایند و میگویند [illegible] مراد [illegible]
یکیست چرا الفاظ ظاهر کفر و زندقه را شعار و دثار خود قرار داده اند [illegible] اعتقادات صحیحه بعبارتی
که ظاهر یا باطنش از وصمت کفر بری باشد تعبیر نمیتوانند کرد و هرگاه این را دانستی [illegible] که مسائل اختلافیه [illegible]
و [illegible] در میان علمای اصول فقهای ایشان و علمای اخبار فقهای ایشان و در آن اختلاف
واقع هست [illegible] مسایل که عالم [illegible] در [illegible] اختلاف فهم را اطلاع

علی ما لم یطلع علیه و لا اگر وجه منشاء طعن نمی تواند بود و امر بیست بین که خطا از غیر معصوم واقع

میشود و بیس احد الامرین یعنی احد القولین خطا و دیگری صواب خواهد بود و بیس تقصیر حکم و خطا و فهم

مختص بمجتهدین نیست که این طعن اختصاص بایشان داشته باشد اگر این امر مناط طعن باشد مشترک خواهد بود

اما تاویل اخباریین که اختلاف با اختلاف اخبار بر میگردد و بیس قول ما عین قول معصوم است و عمل

بران عمل بر قول حضرات است نه تقلید غیر معصوم بیس غیر موجه است چه حصر در ان ممنوع و لا معصوم

الا من عصمه الله غایة ما فی الباب اگر اختلاف حدیث باشد خطا در ترجیح خواهد بود و ان هم قسمی است از خطا الیس

خطا عین خطا است چه ظهور خطا از طرفین از بدیهیات است و فرق در علمای اصولیین به عیان اخباریین است قدر

که اینها بخطا معترف اند و اینها با وصف صدور خطا انکار خطا میکنند الا من شذ منهم علی ذلک و اتر با حققنا

نها الاگر گویند که ما انکار خطا نمیکنیم و لکن حکم و فتوی بر طبق حدیث معصوم میدهیم و قول الحضرات

محفوظ از خطا است از بن جهت تبع ما و را باشد نه حکم و فتوای مجتهد که مبنی بر ظنون است و خطا در ان جایز

خواهیم گفت که اینک کتب اخباریین موجود است ببینید و بنظر انصاف بنگرید که ایا بنقل روایات اکتفا میکنند یا معانی

کلام و مقاصد معصوم را استنباط میکنند و میان مختلفات اخبار طریقه جمع بر وجه مقترح و پسندیده

رعایت مینمایند و در وجه ترجیح منصوص را اگر بالفرض تخطی نمایند تقدیم و تاخیر ان و ترجیح و تخییر بحسب فهم

البته بعمل می ایند و اکثر جاها عمل بظن و تفسیر الفاظ حدیث مینمایند و فهم ایشان جابر خطا و تخطئه یکی دیگری را

در فهم مقصود و وجه ترجیح کاشف از وقوع خطا است پس مستبصر و مقلد هر دو تابع فهم بصیر و مفتی اند و گاه

وقوع خطا و ظهور اختلاف میانه علما امر منکر باشد و گاهی جاری بر صحابه حضرت او علمای شیعه بغیر از

تخطئه یکدیگر را جرح و تفسیق نکرده باشند و چنین خطا با وجود وقوع این امر از علمای فقها از شیعه سلف صالح در

و حدیثها اصح کرده شیخ صدوق در جاها تخطئه فضل بن شاذان میکند لکن از فضل فضل هیچ نمی کاهد قال

ابن بابویه فی الفقیه اذا ترک الرجل ابوین و ابن ابنه او ابنته فالمال للابوین للام الثلث و للاب الثلثان

لان ولد الولد انما یقوم مقام الولد اذا لم یکن هناک له ولد و لا وارث غیره و الوارث هو الاب و الام

و قال الفضل بن شاذان خلاف قولنا فی هذه المسئلة فاخطأ فقال ان ترک ابن ابنته و ابنة ابن

[illegible]

وابوين فللابوين السدسان والباقي من ذلك فلابنة الابن الثلثان ولابن الابنة من كل الثلث
يقوم ابنة الابن مقام ابيها وابن الابنة مقام امه [illegible] عن الطريق المستقيم [illegible]
سبيل متقدمين ومتاخرين صدوق را تعقيبات مينمايند وتخطيه او باواز بلند مي سرايند و [illegible]
[illegible] كمال فضل ايشان نقصاني رو مينمايد اگر اين حضرات [illegible] علما اصول [illegible]
كرده اند كه مورد طعن باشند چشم انصاف [illegible] در كار نيست نه تعصب و انكار [illegible] اوضح من
كه ادعاي علم و يقين در جزئيات احكام در اكثر [illegible] اگر عمل بيقين ميكرد خطا
در ان راهي نميداشت قال الشيخ الطايفة في اصوله فان تجاسر من يتجاسر على ان يقول
كل مسئلة مما اختلفوا فيه عليه دليل قاطع ومن خالفه مخطئ فاسق يلزمه ان يفسق الطايفة باجمعها و
يضلل الشيوخ المتقدمين كلهم فانه لا يمكن ان يدعي على احد موافقته في جميع احكام الشرع ومن بلغ
الى هذا الحد لا يحسن مكالمته [illegible] انتهى [illegible] شيخ الطايفة ابو جعفر محمد الطوسي
رحمه الله در كتاب اصول خود ذكر نموده پس اگر جرئت [illegible] نمايد متجاسري كه بگويد كه بر هر مسئلة
خلافيه دليلي كه قاطع [illegible] علم تواند شد موجود است و هر كه مخالفت ان دليل كند خطا كننده
و فاسق است پس [illegible] لازم مي ايد كه تمام طايفه محقه را تفسيق نمايد و علماي متقدمين را
العياذ بالله نسبت بضلال و گمراهي كند زيرا كه ممكن نيست كه او ادعاي موافقت خود در جميع
احكام با كسي نمايد و كسيكه مرتبه عدم فهم او باين حد رسد كلام كردن با وي خوب نيست و واجبست
اعراض از چنين كس بسكوت و صموت [illegible] انتهى [illegible] انكه [illegible] حكم مسايل فرعيه خلافيه
اما مخالفت هر گاه بكلام در اصول دينيه و ضروريات [illegible] ميشود پس طعن و انكار چنانكه
[illegible] ضروريست [illegible] در اصول [illegible] دليل قطعي در كار
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مقصد اول در عبادات است و آن مشتمل است بر شش باب باب اول در بیان طهارت
و آن بر دو نوع است یکی ازاله خبث یعنی دور کردن نجاست و دیگری رفع حدث که
مشروط است به نیت و از آنجا که نوع اول مقدمه نوع ثانی است تقدیم آن انسب است و لیکن اکثر
از علمای ما رضوان الله علیهم نوع ثانی را مقدم داشته اند بعلت اینکه طهارت اسم مختص آن است
و مباحث نوع اول را استطرادی دانسته اند و آن محل نظر است و بعد التسلیم بسبب مبتنی نیست حق بالتقدیم
است فصل اول در طهارت بمعنی ازاله نجاست است چونکه معرفت نجاست مقدم است بر معرفت
مطهر بیان نجاسات را مقدم داشتیم بر ذکر مطهرات و این فصل را مرتب ساختیم بر چند مبحث
مبحث اول در ذکر نجاسات که اتفاقی است یا بنا بر مختار و در تتمه آن اقوال مرجوحه هم استطرادا
بیان میشود مبحث دوم در احکام نجاسات مبحث سوم در بیان مطهرات مبحث چهارم
در کیفیات تطهیر و وجوب ازاله نجاست مبحث اول در بیان نجاسات و آن بنا بر مشهور ده
چیز است اول و دوم بول و غایط است از حیوانیکه گوشت آن نخورند و خون جهنده داشته باشد خواه
غیر ماکول باشد بالاصالة مانند گربه و خواه بعارض مانند جلال کما صرح به بعض الاصحاب و در اصل این مسئله
خلافی نیست مگر در دو چیز یکی فضله طیور و دیگری بول صبی اشهر آنست که نجس است و بعضی دعوی
اجماع نموده اند لیکن از ابن ابی عقیل و صدوق در خصوص فضله طیر قول بطهارت نقل شده و
فاضل علامه خراسانی در ذخیره و رساله فارسی همین قول را اختیار کرده و شیخ فرق کرده است در فضله شب پره
و غیر او و قول مشهور خالی از ظهور نیست و به قال الفاضل المعاصر المشهدی و در خصوص بول رضیع ابن
جنید علیه الرحمه خلاف کرده تا هنگامیکه غذا نخورد و آن شاذ است آری نجاست آن خفیف است
در ریختن آب بر آن کافیست و مدار این حکم بر نخوردن غذا است که اگر بخورد پس غسل آن مثل نجاسات دیگر لازم خواهد
بود و شرط نیست مساوات یا زیادتی غذا بر شیر للعموم روایة الحلبی از آنکه نهایت قلیل باشد یا بحسب اتفاق چیزی
بخورانند در خوردن حساب نخواهد بود و بعضی مقید ساخته اند این حکم را باینکه طفل از حد رضاع بیرون رفته باشد
و ظاهر آنست که طفل پسر باشد یا دختر همین حکم دارد لیکن در بول دختر شستن اشهر و احوط است و هر گاه

این را دانستی پس بدانکه از مفهوم کلام سابق دریافت شد که فضله و بول حیوان ماکول اللحم طاهر است
و درین حکم نیز خلافی نیست مگر در دو جا یکی بول و فضله اسپ و خر و الاغ و دیگری فضله مرغ خانگی غیر
جلال و اشهر و اظهر در هر دو جا طهارت است و خلاف در مقام ثانی شاذ است و مستند آن نهایت ضعیف
در مقام اول روایات متعارض است و الاجتناب اولی و احوط خصوصا از بول حیوانات مذکوره و مولانا
اردبیلی در زبده فرموده است که هر حیوانیکه مکروه است چون اسپ استعمال بول و سرگین او مکروه است و چون که
مستند قول بنجاست یا کراهت احتمال تقیه دارد دلیل ثبوت کراهت هم مشکل است و نیز از انچه گفته شد ظاهر گردید
که فضله ذی النفس غیر نجس نیست و خلافی در آن ظاهر نیست مگر از بعض افاضل ترددی مفهوم میشود در خفاش و طیور
بطهوری ندارد سوم منی از حیوانیکه خون جهنده داشته باشد خواه حرام گوشت باشد و خواه حلال
نه آن حیوانیکه نفس سائله نداشته باشد و انچه از روایت دلالت بر طهارت منی دارد اگرچه از آن باب
باشد متروک است بسبب احتمال تقیه و در خصوص مذی که بشهوت خارج می شود روایات مختلف است و اظهر
اشهر طهارت است و همچنین آب غلیظیکه بعد بول می آید هرگاه بعد استنجا بیاید هرگاه پیش خالی از عین نجاست باشد
پاکست چهارم میته چنین حیوانی خواه مرده انسان باشد غیر از معصوم و شهید و خواه غیر انسان باشد و قول
بنجاست حکمیه ضعیف است لیکن نجاست میت انسان بتکمیل اغسال زوال می پذیرد و میته غیر انسان پاک
نمی تواند شد اگرچه دباغت شده و در حکم میته است اجزای آن حیات در او حلول کرده باشد و اجزایی
کذائی که در حال زندگی آن حیوان از وجدا ساخته باشند مثل دست و پا یا پاره گوشت نه اجزای
پوست صغار که اکثر از جسم انسان منفصل می شود کما هو الظاهر و تعدی نجاست میته موقوف
بر رطوبت است و تعدی آن در حال یبوست ثابت نیست خصوصا در میته غیر آدمی و احوط تطهیر ملاقی است
اگرچه یابس باشد و بنای نجاست بر موت است نه حصول برودت اگرچه وجوب غسل مس میت موقوف
بر برودت است و اعتبار برودت در نجاست ضعیف است و هرگاه این را دانستی پس بدانکه نجس نیست از میته اجزایی
که حیات در آن حلول نکرده مثل پشم و مو و پر و استخوان و شاخ و سم اسپ و گاو و بال پرنده
و بیضه مرغ در حالیکه پوست بالایش سخت شده باشد بلکه در صورت عدم هم حکم بنجاست خالی

از تأمل

از قابل نیست و استثنا کرده اند انفحه را که برای حیوان بمنزله معده انسان است و پنیر مایه بر تقدیر اول
حکم بطهارت مشکل است و بر تقدیر ثانی بسبب انجماد حکم بطهارت آن نتواند شد مگر سطح ظاهرش که ملاقی
جلد میته است حکم بطاهر بودن آن مشکل است لکن عموم نصوص دلالت بر طهارت میکند و ظاهر از آنها
این است که در چندین روایات وارد شده است که شیر در پستان میته پاک است و از اینجاست که جمعی از
محققین قائل بطهارت آن شده اند بلکه بعضی جنوح کرده اند باینکه نجاست میته متعدی نیست مطلقا
و اینهمه خالی از اشکال نیست و همچنین نافه مشک مگر اینکه مذکی باشد و فی الجمله تفصیل اینها را در فوائد
و تعلیقات آن بیان کرده ایم من شاء فلیرجع الیه و چرم و گوشت و نافه که از دست مسلمانان یا از بلاد
اسلام که مسلمانان در آن غالب باشند گرفته شود در حکم مذکی است اگرچه حالش معلوم نباشد و آنچه
از دست کفار گرفته شود در حکم میته است تا وقتیکه معلوم التذکیه نباشد و در نزد کسانیکه
مخالفین را در حکم کفار میدانند گرفتن این چیزها از دست آنها نیز جایز نخواهد بود و لیکن اشهر آنست
که بر اهل خلاف در جهات حکم مسلمانان جاری است و هو الظاهر لکن آیا فرقی است میانه مستحل میته بدباغ و غیر
مستحل یا نه عموم اکثر روایات و اقوال بر اخیر دلالت دارد و خالی از قوت نیست لکن مهما امکن احتیاط
اهم است و بعضی جلد مجهول الحال را بمذکی ملحق ساخته اند و آن معارض است باصل عدم تذکیه و بعضی جمع بین
تمام اعمال الاصلین میکنند و آن هم محل تامل است بدانکه استعمال میته و اجزای آن جایز نیست مگر از نزد
بعضی از علما و جمعی گفته اند که آنچه نجس بالاصاله باشد مثل چربی میته روشن کردن چراغ بآن هم
جایز نیست و آنچه مایع نجس بالعارض باشد در زیر سقف اسراج آن جایز نیست بزیر آسمان و زیر سقف هم منع بثبوت نرسیده
اینهمه حکم میته حیوان ذی النفس است اما حیوانی که نفس سائله ندارد پس میته آن پاک است و قول بنجاست
میته عقرب و چلپاسه شاذ است و خون از حیوان ذی النفس نجس است خواه ماکول اللحم و خواه غیر
ماکول اللحم از وهم معفو آنچه ظاهر بدانکه خونی که از جسم حیوان زنده ذی النفس بیرون آید نجس است خواه بعنوان جریان بیرون آید و خواه
بعنوان ترشح و بعضی از معاصرین تصریح کرده اند که خون باطن برطوبت باطن پاک است و آنچیز را که از خارج بدان رسید بدون تلوث
بیرون آید نجس نمیکند و تفصیل آن در احکام بواطن خواهد آمد ان شاء الله اما خونی که از وجه خارج شود تفصیلی دارد بیان کرد

از ذبیحه در وقت ذبح مسفوح میشود و بکثرت جاری میشود بالاتفاق نجس است و آنچه باقی
میماند در اجزای گوشت پس در جانور حلال پاک و حلالست مگر آنچه از خارج داخل شود و خون دل و جگر هم پاکست
مگر در حلت آن تامل است خصوصا هرگاه بالانفراد خورده شود بلکه در خونیکه در اجزای گوشت مستتر است در حلیت
اجتماع آن منفرد اهم اشکال راهی میباشد و در جانور غیر ماکول که لایق تذکیه باشد مثل شیر حکم بنجاست که صورت ندارد و حکم بطهارت
و در نیست و خون حیوان غیر ذی النفس پاکست و همچنین خون آنچه حلال نیست بلکه حلال هم هست فی المنفرد کلام سلف الاشارة
الیه رفت و خون منجمد یا غیر منجمد که در تخم مرغ بهم رسد اختلافست احوط اجتنابست و خون جرح و قرح نجس است اگرچه در
نماز معفو باشد علی التفصیل یاتی انشاء الله تعالی و در ان ریم و رطوبتی که خارج شود نجس نیست تا وقتیکه خون
مخلوط نباشد و خونیکه در جامه یا بدن یا دیگر جا یابد و معلوم نباشد که خون نجس است یا پاک محکوم بطهارت خواهد بود
ششم سگ هفتم خوک و نجاست غیر آبی این دو اتفاقی است و در آبی خلاف است و احوط اجتناب است
و اظهر و اشهر آنست که اجزای ما لا تحله الحیاة از نجس العین نجس است خلافا للسید و مستنده محتمل للتقیه
هشتم کافر است کفار بت پرست و آتش پرست و سایر اصناف کفار اصلی باشند یا مرتد نجس اند مگر در اهل کتاب
که یهود و نصاری و یا مجوس باشند اختلافست اشهر و اظهر نجاست ایشانست و هر کس یکی از ضروریات دین را
قولا یا فعلا انکار نماید کافر است و در کفر و نجاست مخالفین خلافست تا وقتیکه بحد نصب و اعلان عداوت
اهلبیت علیهم السلام نرسند و الا نجس خواهند بود قولا واحدا و اشهر در صورت اول طهارت است و سید مرتضی و شیخ یوسف علیه الرحمة
بحرانی ره و من تبعهما قائل بنجاست شده اند و نصوص مختلف است لیکن قول اول راجح است و اولاد غیر ممیز کفار
در نجاست تابع ابوین اند علی الاشهر بل لا خلاف فیه لا یکاد و یظهر و اگر احد الابوین مسلم و مومن باشد محکوم بطهارت
خواهند بود اگر حلال زاده باشند و اگر از زنا متولد شده باشند محل تامل است اگرچه طهارت خالی از قوت نیست
و طفلیکه در ملک مسلمانی [illegible] شود که محکوم بطهارت باشد اگرچه ابوین او کافر باشند نهم مسکر بلکه هر مسکر مایع بالاصالة یعنی
چیزیکه در حال میعان اسکر در ان بهم رسد پیش از ان طاهر است هرچند حرام است چه هر مسکری حرام است مایع باشد یا غیر
مایع کثیر باشد یا قلیل و قلت ان مایع مسکر باشد یا نباشد تنها باشد یا ممزوج در دوا یا غذا لکن مسکر غیر مایع در صورت
استهلاک باعث حرمت نخواهد شد بخلاف مایع و حرام است فروختن مسکرات و خریدن الا لغرض صحیح

که مسکر نباشد بلکه مخدر باشد مثل افیون نه حرام است و نه نجس آری اگر ضرر رساند حرام خواهد بود و دوم
عصیر یعنی آب انگور هرگاه بجوشد خواه خود بخود و خواه بآتش و بعضی قید اشتداد یعنی غلظ و قوام افزوده
اند و اراده اطراب آنه شدت ظاهر از تنفیر اهل خلاف است و ابن حمزه در وسیله تخصیص بجوش خوردن بنفسه نموده
کانه الحاق له بالخمر کما نبه علیه فی کشف اللثام لکن در صورت خمریت حکم بطهارت آن بعد ذهاب ثلثین مشکل است
در صورت عدم خمریت با جوش زدن با آتش حکم بنجاست محل اشکال کیفما کان حرمت عصیر بعد غلیان حالا کلام است اگرچه مسکر
نباشد و حکم بنجاست بدون اسکار ثابت نمیشود اگرچه جماعتی بران رفته اند و چنانکه آب انگور تازه بجوش زدن حرام میشود
همچنین آب انگور خشک یعنی کشمش و منقی بلکه چون شاینده و تمر نیز علی الاحوط و انحال لقایل ثانی را در الاکل عصیر
فقاع یعنی بوزه حرام و نجس است او لیس محللا لا التباس لقوله ع خمر مجهول استصغره الناس
در حساب عاشر نجاسات با تند شیب بهمقام چیزهای چند است که جمعی از علما در نجاسات داخل کرده اند و نجاست
ثابت نیست و انهم در شمار قریب باین عدد اند اول عرق جنب از حرام و عرق شتر جلال بلکه عرق هر حیوان جلال
والمسئله لاتخلو عن اشکال و الاحتیاط مطلوب علی کل حال و بعضی تعمیم نموده اند جنبا من الحرام را از زنا و در حیض و نفاس
و در حال صوم و ا و بعد آن طاهر است و بنابر قول بنجاست واجب است که قبل از غسل تطهیر بدن بکند و بعد
اغتسال نماید و برای نماز و اکل و شرب چیزی که بعد از آمدن عرق مس کرده باشد پاک کند و اصل برائت است
در روایات نجاست علی الظاهر بول شتر و بیلابت والله یعلم دوم موش و چلپاسه و خرگوش و روباه
روایات در خصوص مختلف است و اظهر طهارت است و اخبار داله بر نجاست محمول بر کراهت سوم
و غیر از چیزهای نجاستش ثابت نیست علی الاشهر الاقوی چهارم شیر بکه از ولادت دختر بهم رسیده
محمول بر کراهت یا تقیه پنجم فی شیخ الطایفه ره از بعض اصحاب قول بنجاست آن نقل فرموده
ندارد و در روایت عمار نفی آن میکند ششم آهن روایت عمار صریحست در نجاست آن
در طهارت و المتقین لمخالفته شاذ من غیر من یعتد به هفتم مذهب است تحقیق آن گذشت هشتم سور
من الزنا و ظاهر کراهت است تا وقتیکه منافی عقاید اسلامیه از او بظهور نرسد تکمیل باید دانست که هر
چیزی پاک است تا وقتیکه علم یا ظن شرعی بنجاست آن حاصل نشود و هیچ چیز نه بینند که نجس است پاک است

و عروض نجاست بآن چیزی که طهارت آن معلوم است خواه شک کند در نجاست چیزی که عروض
آن معلوم نیست مثلا جامه را پاک کرده است و الحال شک می کند که بول بآن متصل شده است یا نه
یا میداند که رطوبتی بآن رسیده لیکن نمیداند که آیا بول است یا آب یا خونی بجامه رسیده و نمیداند که خون
نجس است مثل خون انسان یا خون پاک است مثل خون پشه یا خون داخل ذبیحه یا فضله حیوانی که نمیداند آیا آن حیوان
ماکول است یا غیر ماکول حضرت امیر علیه السلام میفرماید ما ابالی ابول اصابنی ام ماء اذا لم اعلم و فرموده
کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر و هر چیز حلال است تا وقتیکه خلاف آن ثابت نشود پس نجاست و حرمت
ثابت نمیشود مگر بعلم یقینی یا بشهادت عدلین بلکه خبر عدل واحد علی الاظهر و مطلق ظن در این اعتباری
ندارد و خبر ذی الید را اکثر اعتبار میکنند و در صورتیکه وثوق بر خبر او حاصل شود اعتبار آن [illegible]
و الا در نظر حقیر محل تامل است و چنانکه از یقین طهارت عدول بنجاست نمیکنند مگر در صورت یقین یا ظن معتبر
همچنین بعد از علم بنجاست حکم بطهارت نمیتوان کرد تا وقتیکه علم بطهارت یا ظن معتبر حاصل نشود و خبر عدلین بلکه
عدل واحد بلکه خبر مومن ثقه کافی است بلکه احتمال راجح نیست که هر گاه مسلمی را مامور به تطهیر سازند و بعد از آن
گوید که در آب شسته است چه بالافعال مسلمین محمول بر صحت است کافی باشد کذا اگر پارچه را بشوید هر گاه با ظهار آن مامور
نباشد یا رنگ یا بید و بعد شستن عین نجاست باقی باشد طهارت آن محل تامل خواهد بود چه بسا که اصل شستن معلوم نیست محض اخبار
محض اعتماد مشکل است الا اینکه یقین بهمرسد دوم در احکام نجاست و آن چند امر است اول حرام است در صورت
اختیار خوردن و آشامیدن نجس کردن مسجد و مصحف مجید و اشیاء متبرکه و نماز گزاردن با لباس و بدن نجس
مگر آنچه معفو باشد و هم خلافی نیست در اینکه معفو است در حال نماز نجاست کلاه و بند ازار و مانند آن
که ساتر عورتین نباشد اگرچه نجاست مغلظ باشد لیکن علامه حلی علیه الرحمه مقید ساخته اند انتهی بنا بودن آن
چیزی از آن در محل خود و سید مرتضی علیه الرحمه باین مقید ننموده و صدوق علیه الرحمه نجاست عمامه را
نیز معفو دانسته اند و آن در صورتیکه لا یتم فیه الصلوة نباشد محل اشکال است جمعی تصریح کرده اند باستحباب
تطهیر این لباس دوم هم معفو است خون کمتر از درهم خواه در جامه باشد و خواه در بدن علی تامل فیه
سیوم [illegible] که در روایتی عفو از خون بقدر اقل از حمصه یعنی نخود که ببدن رسیده باشد

وارد است و اشهر عموم حکم است و این روایت را که دلالت بر تطهیر از مقدار نخود دارد حمل بر استحباب کرده
و بعضی حمصه را بجای حمصه خوانده که بمعنی اخمص راحت باشد و هر دو بعید است پس عمل بمشهور مشکل است
مگر آنکه اجماع بر آن چنانچه جمعی ادعا نموده اند ثابت شود و آیا مقدار درهم هم در لباس معفو است
یا ضرور است که کمتر باشد تا خالی از رجحان نیست و آیا متفرق که در وقت اجتماع بقدر درهم یا زیاده
باشد معفو است یا نه خلاف است میانه علما در این خصوص و قول ثانی ترجیح دارد و خون حیض معفو
نیست اگرچه کمتر از درهم باشد علی الاشهر الاظهر و فرقی نیست در این حکم میانه زن و مرد و الحاق کرده اند بآن خون
نفاس و استحاضه را و آن محل تأمل است خصوصا استحاضه لیکن احوط است و آیا خون نجس العین
هم ملحق بخون غیر معفو است یا نه محل اشکال است و احوط عدم عفو است خصوصا نظر باینکه در حدیث وارد است
که چیزی که حرام گوشت است پس نماز در مو و کرک و جلد و بول و هر چیز او باطل است لکن عمل بعموم آن
باعث الغاء حکم عفو است در اکثر اقسام آن مثل کیک و پشه و لم ینقل به احد فیما اعلم و در بعضی
طرق از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که خون تو پاکیزه تر است از خون غیر تو وقتی که خون تو در جای
تو منتشر باشد پس عیبی ندارد و اگر از غیر تو باشد پس بشو آنرا و از این جهة بعضی قایل بعدم عفو شده اند
از خون غیر و دور نیست که محمول بر استحباب باشد کما یشعر به قوله علیه السلام دمک انظف من دم غیرک فانه
جعل لدم الغیر ایضا حظا من النظافة و در روایت مرسله جمیل بن دراج وارد است که اگر خون
در جامه مصلی یافته شود مثل رشح باکی ندارد تا وقتی که بقدر درهم در حال اجتماع نباشد اگر اما
بحمل العام علی الخاص او بالحمل علی الاستحباب فالحکم بالوجوب لا یخلو عن اشکال و الله اعلم و اگر رطوبت
آب یا ریم یا خون مخلوط شود و مجموع کمتر از درهم باشد آیا معفو است یا نه دو قول وارد و دور
نیست که معفو باشد و احوط اجتناب است و اگر خون خود بخود زایل شود یا کسی [illegible] زایل کند
بچیزی که مطهر نباشد مثل اینکه با آب مضاف زایل کند و رطوبت خشک شود و یا [illegible] دور شود و بغیر اثر
نجاست اثری از عین خون باقی نماند ظاهر آنست که آنهم بطریق اولی معفو باشد بلکه بعد از فساد اظهر است
و هر گاه خونی در جامه یا بدن بیابد و یقین نداند که خون نجس است یا خون پاک مثل [illegible] اصل [illegible]

طهارتست و هر گاه نداند که خون معفوست یا غیر معفو پس شهید علیه الرحمه میفرماید که حکم بعفو نموده
خواهد شد و خالی از قوت نیست لان الاصل عدم المنع فتامل چهارم معفوست خون
جروح و قروح و شکی نیست درینکه هر گاه منقطع نشود معفوست اجماعا و لکن تحرز از تعدی
بستن پارچه که مانع شود از تعدی نجاست باشد علی الظاهر ضرور نیست لقوله ع و ان کانت الدماء تسیل
از تعدی خون بانجا که مظنه تعدی نباشد احتفاظ لازم است و اگر منقطع شود و لکن مهلت نماز نیابد
در این صورت هم معفوست و بعضی مطلقا معفو دانسته اند اگرچه خون منقطع شود و وسعت نماز بند نشده آید
بلکه با هم خون آمدن موقوف شود تا وقتی که مقام موقت صحت یابد و در روایت موثقه تصریح
بران دلالت دارد و لکن بعضی احتمال کرده اند که مراد از برء انقطاع خون بوده باشد و خالی از بعد نیست
و لکن حمل میتوان کرد بر تضرر و حرج و مشقت کما یشعر به بعض الاخبار و هو الاقرب و ظاهر است
که چنانچه خون قروح و جروح معفوست متنجس بخون هم معفوست مثل ریم و هو مصرح به
بعض الروایات و مثل عرق که خلو انسان ازان کمتر اتفاق میشود و کما نص علیه فی الذخیره بلکه
مطلق رطوبت متنجسه بالدم والله یعلم و در شبانه روزی یکمرتبه تطهیر ثوب اولیست و تبدیل ثوب
برای هر نمازی لزوم ندارد پنجم اختلاف است درینکه حمل نجاست در حال نماز با امن از تلوث
بدن و جامه مبطل نماز است یا نه بعضی از اصحاب جزم ببطلان کرده اند و بعضی بجواز و صحت
و دلیلی قوی برای منع نیست مگر بعض روایات اشعاری بآن دارد پس احتیاط در اجتناب است
پس بوریکه مشرک آنرا ساخته باشد اگر ظاهرش را طاهر ساخته در حال نماز با خود دارند بطلان نماز
اگرچه احتیاط بهتر است ششم واجبست نگاه داشتن مسجد از تلویث بنجاست و خلافی
درین نیست و در داخل کردن شیء نجس با ایمنی از تعدی اشکال است و ظاهر جواز آن است
اما نجاست متعدیه پس منع ازان واضح است و تفرقه در میان زمین و دیوار مشکل است
و بعضی فرش مسجد را بآن الحاق نموده اند و آن احوط است و ازاله نجاست از مساجد
با امکان و قدرت بران فورا واجبست و تاخیر دران غیر جایز و دعوی اجماع بران کرده اند

و وجوب تطهیر اختصاصی ندارد بآنکسیکه نجس کرده است هرکسیکه متمکن باشد از تطهیر مسجد و نکند در حالیکه دیگری هم متوجه پاک کردن نشود معصیت کرده و بعمل آورد

پاک کردن نشود در نماز شدن با وسعت وقت باطلست اگرچه در خارج مسجد بجا آرد و کسیکه قدرت نداشته باشد بر تطهیر و نماز شدن صحیح است

اگرچه داخل مسجد بجا آرد و اما در وقت مضیق پس نماز را مقدم میدارد و بمسجد الحاق کرده اند شهیدین علیهما الرحمه

ضرایح مقدسه و مصاحف مشرفه را و امر در مصاحف یعنی ایات و حروف واضح تر است و اشتراک در احترام

مقتضی اتحاد احکام نیست مع انه احوط هفتم واجبست دور کردن نجاست از جای سجود یعنی موضع گذاشتن پیشانی

باجماع اتفاقی تصریح کرده بان فاضل محدث بحرانی و دیگر علمای اعلام کلام در بینیا بنظر رسیده مگر از ملا محسن کاشانی

در مفاتیح و ابن جنید الشارح این باب و کسی فتوی ندهد بجواز سجود علی النجس و خیال محال کرده اند که این اجماع حاصل

از قول معصوم است و هو حکم علی غیر معلوم بل هما علم خلافه آری در سجود بران چیزیکه نجس شده از آفتاب خشک شده

باشد قولی بجواز سجود یا عدم حکم بطهر منقول شده و در جای گذاشتن دیگر اعضا خلافست از سید مرتضی

علیه الرحمه قول بوجوب منقول شده و مشهور عدم وجوبست لکن بشرط عدم تعدی و در صورت تعدی غیر معفو عنه

تطهیر واجبست بدانکه مراد از وجوب نیتقا وجوب شرطیست و گاه است که وجوب شرعی هم بآن ضم میشود مثل اینکه وقت

زینه حاضر شود و موضع سجود در مقام نجس ممکن التطهیر منحصر باشد که در ینصورت تطهیر علاوه بر وجوب شرطی وجوب شرعی

هم من باب المقدمه بهم خواهد رسانید هشتم واجبست اجتناب از نجاست در ماکول و مشروب از نجاست که حضرات ع

حکم فرموده اند بریختن شوربا از دیگی که قطره شراب دران ریخته شود و خورانیدن آن باهل کتاب یا کلاب و سکونی

روایت کرده که از جناب امیر علیه السلام پرسیدند که دیگی را بپختند و ناگاه موش دران باشد فرمودند آنحضرت

که شوربا بریزند و گوشت را شسته میخورند و این در جائیست که معلوم نباشد که موش در چه وقت دران افتاده

و اثر بباطن گوشت نرسیده باشد و مهیت مانع از تطهیر نباشد یا ابزار در کرده باشند و اما آنچه در روایات

وارد شده که خون چند ادقیه هر گاه در دیگ بزرگ افتد خوردن آن حلال است خالی از اشکال نیست

و بعضی بمضمون ان قایل شده اند و شیخ مفید و جمعی گفته اند که خون بعد غلیان و تفرق حلال است پاک میشود آن

مشکل [illegible] اگر مراد از خون کور خون پاک باشد پس اجتنابی و اجتنابست از خونی که نجاستش معلوم باشد احتمال اسراف

[illegible] واجبست ازاله نجاست از ظروف طعام از برای استعمال آن چنانکه جایز

استعمال ظروف نجسه همچنین جایز نیست استعمال ظروف طلا و نقره و شکی نیست در اینکه ظروفی که مصداق آنیه باشد استعمال آن
بلکه ساختن آن و فروختن و خریدن آن حرام است و اما مطلق ظرف مثل ظرف تعویذ نقره و طلا پس حرمت آن ثابت نیست
بلکه در خصوص انگشتری که ظرف نگین است و تعویذ که ظرف دعا است نصوص دلالت بر جواز بلکه رجحان دارد و همچنین اجتناب
از نجس در مشروط بالطهارة واجب است همچنین از چیزی که مشتبه به نجس باشد هرگاه محصور باشند نه آنکه غیر محصور باشد و بعضی در محصور هم قائل
بوجوب اجتناب نیستند لکن خالی از تامل نیست و کیفما کان مشتبه به نجس نجس نمیکند مگر اینکه چیزی که نجاست منحصر در آنست باستعمالش داخل گردد
و چیزی که احتمال طهارت باستعمال یکی از آنها حاصل شود یا رسیدن ثوب مربیه که در صورت انحصار جامه در یک یا کثیر
تطهیر آن واجب است آری بر نجاست آن معفو است از جهت روایت مشهوره که زنی غلام زنگی پیراهن بدارد و برای او طفلی هست که بول میکند بر آن چه
فرمودند که در روز یک مرتبه بشوید هرگاه همین یک پیراهن داشته باشد و تامل در اجرای آن بعضی اعلام نموده اند و صحیح نیست و بعضی
حکم را ... بعضی ... هم همین حکم داده اند و بعضی تخصیص عفو به بول نموده اند و بعضی تعمیم داده اند و اقتصار بر مورد نص
احوط است و آنکه هم دانستی که در لباس نجس نماز نمی‌توان کرد آری اگر مطلع از نجاست نباشد و بعد از فراغ مطلع شود
نمازش صحیح است و ظاهر آنست که حاجت باعاده در وقت و قضا در خارج وقت ندارد و اگر در اثنای نماز نجاستی در جامه
خود ببیند پس از دو حال بیرون نیست یا اینکه میداند که نجاست مقدم بر نماز بوده یا نمیداند بر تقدیر اول نقض صلوة و استیناف
احوط است و بر تقدیر ثانی هرگاه در اثنای نماز ازاله ساتر یا تطهیر یا ازاله میسر شود و مستلزم فعل کثیر و منافیات دیگر
نباشد والا استیناف کند این همه در وسعت وقت است و اگر قطع و استیناف بسبب تنگی وقت ممکن نباشد بر هر دو تقدیر
طرح یا ازاله کردنی نیست و اگر طرح یا ازاله مستلزم فعل منافی باشد یا ممکن نشود با نجاست نماز را ادا می کند
و احوط آنست که هرگاه طهارت میسر شود نماز را قضا کند و اگر نجاست از پیشتر معلوم باشد و در حال نماز فراموش
بکند پس این هم از دو حال بیرون نیست یا اینکه بعد از فراغ بخاطرش آمده یا در اثنا بر تقدیر اول سه قول است یکی اعاده در وقت
و قضا بعد از آن دوم سقوط اعاده و قضا سوم اعاده در وقت و سقوط قضا در خارج و مستند این اقوال روایات
مختلفه است و اشهر و احوط قول اول است و بر تقدیر ثانی قطع نماز میکند و از سر میگیرد وجوبا کما هو الظاهر و اگر ساتر
منحصر باشد در نجس و قادر بر تطهیر نباشد جمعی از علما گفته اند که برهنه نماز می‌گذارد و رکوع و سجود باشاره میکند بلکه
این قول مشهور است لکن مستند آن خالی از ضعف نیست و روایات صحیحه دلالت دارد بر اینکه در جامه نجس نماز را بجا

می آرد

می آرد با این سبب بعضی قائل بتخییر شده اند و عمل بر اخبار صحیحه ترجیح دارد بلکه لازم است اگر مخالف اجماع نباشد

بحث سوم در بیان مطهرات است بدانکه اول و عمده مطهرات آب است و مطهریت آن عام است مر هر چیزی را که قابل تطهیر است بخلاف مطهرات دیگر بدانکه آب پاک می کند هر چیزی را که بر او واقع شود هرگاه عین نجاست نباشد و اگر نجاست بر آب واقع شود پس اگر کثیر یا جاری است پاک میکند و اگر قلیل غیر جاری است خود نجس میشود تفصیل این اجمال آنکه آب مطلق چند قسم است اول آب جاری و آن آبی است که ماده چشمه داشته باشد و قلیل و کثیر آن علی الاشهر بدون تغییر نجس نمیشود و علامه حلی علیه الرحمه و بعضی دیگر کثرت را در آن اعتبار کرده اند و آن احوط است و در حکم آن است آب باران اگر باران بحد جریان باشد و پاک کننده است و با انقطاع پس اگر باران بر آن نجس افتاده باشد مطهر نخواهد بود و الا احتمال مطهر دارد و احوط آنست که رعایت جریان حتی الامکان از دست ندهند و در حکم آب جاری است آب حیاض صغار حمام که اتصال بماده کثیر داشته باشد و لذا فرد جاری است آب چاه علی الاشهر الاظهر بین المتاخرین و نزح مقدر مسنون است و احوط رعایت آنست و عنقریب ذکر آن می آید انشاء الله تعالی دوم آب کثیر یا کر است و کر عبارت است از آبی که ماده نداشته باشد اگرچه بر روی زمین جاری و روان باشد و کثرت عبارت است از بلوغ آن بحد کر و آن سه شبر و نیم از مکسر است شبر مکسر است و قمیین همین قدر را کر دانسته اند و جناب ابوی رحمه الله مقامه هم باین قول قائل شده اند خالی از قوت نیست و لکن اشهر آنست که آن آبی است که مکسر آن بقدر چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر باشد و هو احوط و مهما امکن این احتیاط را از دست نباید داد بلکه بعضی دعوی اجماع بر آن نموده اند و تحقیق اول بر تقدیر یک اقطار ثلثه آب سه شبر باشد و ثانی در وقتی که هر واحد از آن سه شبر و نیم باشد و اصح است در صورت اختلاف بحسب معلوم نمیتوان کرد این است مقدار کر بحسب مساحت و اما بحسب وزن پس اشهر اظهر آن است که بمقدار یکهزار و دویست رطل عراقی است و هر رطلی بوزن یکصد و سی درهم بحساب این بار نزدیک شصت و سه من و نیم من کسری باید و کیفما کان آب کثیر در حکم آب روان است در اینکه از ملاقات نجس منفعل نمیشود تا وقتیکه تغیر در صفات ثلثه او راه نیابد بدانکه تغیر طعم و لون یا بو هرگاه از عین نجاست نباشد نجس نمیشود مگر آنکه تغییر بسبب ... نجاست معتبر نیست بلکه تغییر حقیقی در کار است اگر حال تغییر بسبب ... مستتر شود مثل اینکه در آب کر ... خالط با مثل ... بعد ... آیا سرخی خون در آن اثر کرده یا نه

در اینصورت هم حکم بنجاست نخواهد شد آری اگر بقدر این یقین حاصل شود باینکه اینقدر خون اینقدر آب را متغیر ختما
میکرد از امتزاج سرخی سابق اثران کا بیان نیست درینصورت حکم بنجاست اقرب است و درصورت حصول مظنه اعتنائی
بان نخواهد بود چه ظن در باب نجاست متغیر نیست و اگر احتمال کند که بعد امعان نظر و جمع قراین این مظنه منجر بیقین میتواند شد
فکر و ران لازم نخواهد بود چه تجسس و تفحص و بحث در بینها ممنوع است چنانچه از تتبع احادیث مخفی نیست حاصل آنکه در نجاست مسلوب الصفات
اعتبار تقدیر وجهی ندارد و در مستور الصفات حجت اعتبار تقدیر نیست و اگر تقدیر واقع شود منجر بیقین شود اعتبار بان دارد و الا
فلا و الله یعلم سوم آب قلیل را که کمتر از کر باشد و آن نجس میشود بمجرد ملاقات نجاست هر چند اوصاف آن متغیر نشود خلاف
در آن بسیار است و آب قلیل بلکه مطلق مایع مثل آب مضاف و روغن در حال ریختن بر نجس آنقدر که بلند است از نجاست
نجس نمیشود و هر گاه بر نجاست قرار گیرد مثل اینکه ظرفی نجس باشد و آب در آن بریزند نجس خواهد شد خلافا لبعض الاصحاب بلکه
آب قلیل در حال اتصال آن بماده کثیر حکم کثیر دارد خواه در حمام باشد و خواه در غیر آن و تقوی اسفل باعلی در مقصود واضح نیست
و همچنین تقوی احد المتساویین بآخر هر گاه اتصال و اتحاد بحسب عرف متحقق شود و مجموع کر باشد و لکن تقویت یافتن قلیل
بماده کم از کر هر گاه مجموع بحد کر باشد لیس خالی از اشکال نیست چه جای آنکه بانجد نرسد و تقوی اعلی باسفل در صورت
انصباب موقوف بر تحقق ظاهر نیست مثلا آبی را از سبوی در حوض کثیر بریزند هر گاه دست نجس بان سبو برسد حکم بنجاست آن آب
میتوانند شد و التزام بنقاء طهارت آن مشکل است و هر گاه که باشد مثل اینکه سبوی بالا و سبوی دیگر پائین نهند و ابیوی در میان آنها باشد پس
ظاهر آنست که حکم الف حکم دو حوض قلیل مساوی که جوئی در میان رابط باشد و مجموع بحد کر رسد یکی باشند چهارم آب مضاف آبی است که
بتنهائی از ان نام آب گفت مثل اینکه ممزوج شود بچیزی بحیثیتیکه اضافت بان در اطلاق اسم لزوم بهم رساند مثل شوربا
و مانند آن یا آب فشرده از اجسام مثل آب انگور درختان و فواکه و عرق که از دواها کشیده میشود مثل گلاب و آن فی نفسه پاک است
لیکن پاک کننده نیست و بمجرد ملاقات نجاست اگرچه کثیر باشد نجس میشود و طهارت نجس بان نمیتوان کرد علی الاشهر الاقوی
و ذکر آن در ضمن مطهرات استطرادی است و همچنین در اقسام المیاه اخراج المجازی و دوم از مطهرات آفتاب است علی المشهور
و روایات در اینباب مختلف است و بعضی از علما قایل شده اند بنجاست و جواز سجود بر آن و مشهور آنست که از جمله مطهرات
نیست و پاک نمیکند مگر زمین و عمارات را از غیر منقولات و از جمله منقولات فقط حصیر و بوریا را و اگر آفتاب قبل
موضع نجاست خشک شود بعد از آن آفتاب بتابد پاک نمیشود داری اگر آنرا تر کنند و آفتاب بتابد و خشک کند پاک خواهد شد

کردن حمام و یا محض هوا مطهر نیست و اگر بر یک روی نجس مثل دیوار آفتاب بتابد طرف دیگر هم پاک خواهد شد اگر
اتصال در اجزاء آن متحقق باشد مثل دیوار خام نه دیوار پخته و اگر اصل دیوار پاک باشد و هر دو روی آن نجس شود
آفتاب یکی از جانبین را باعث طهر طرف دیگر نخواهد شد سوم آتش است و آن پاک میکند چیزی را که خاکستر کند
در خصوص میانه علمای ما رضوان الله علیهم نیست و فرقی نیست میانه نجس و متنجس و همچنین است کاه منقلب
دود در روغن نجس شیخ علیه الرحمه خلاف کرده اند و ظاهر طهارت است مگر اینکه اشتعال باعث تصاعد اجزاء
قبل از استحاله در آنچه آتش آنرا انگشت [illegible] و کل امر کاه خرف شده [illegible]
و در انگشت قول بطهارت دور نیست و در خزف تامل بیشتر است و در نان [illegible]
و احادیث حکم کننده بطهارت خمیر مقتضی حکم بطهارت هست در جمیع افراد سابقه لکن در بعضی روایات وارد شده
است که چنین خمیر را بدست کافر بفروشند و در بعضی حکم بدفن وارد شده و آن دلالت بر نجاست دارد
از مستحباب و هو مختار الفاضل النجفی چهارم استحاله است و آن عبارت است از تبدیل حقیقتی بحقیقتی دیگر مثل
آنچه سگ در نمکزار افتد و نمک شود و مثل خون که متبدل بریم میشود و مثل نطفه که انسان یا حیوان طاهر شود و مثل
آب نجس که بول یا شیر حیوان حلال شود و گاه است که امر منعکس شود مثل اینکه آب طاهر بول حیوان غیر ماکول شود و بالجمله انقلاب حقیقت
باعث تغییر حکم است و اصل در منقلب الیه طهارت است مگر جائیکه دلیل بر نجاست قایم شود و هر چیزیکه باستحاله پاک شود مثل چیزیکه
شود اگر محل آن نجس شده باشد باستحاله حال پاک میشود بخلاف انقلاب که آنهم نوعی از استحاله است مثل انقلاب شراب بسرکه
که ظرف آنهم پاک میشود اگر چه استی خارجیه داشته باشد و چیزیکه با آن علاج و تدبیر انقلاب کنند اگر چه علاج خوب نیست ولکن
کلما ثبت بالنص صریحا او التزاما و استحاله را در مطهرات شمردن خالی از مسامحه نیست لانه تبدل النجس بالطاهر لا طهر النجس وکذا
فی کون النار مطهرة فانه راجع الی الاستحالة پنجم انتقال است مثل اینکه خون آدمی بجسم پشه و مانند آن منتقل شود چون خون
پشه پاکست و گاه است که این را هم از استحاله حساب میکنند و بنابرین معنا که مدار طهر بر علم باستحاله باشد و ظاهر است
که بمجرد انتقال خون بجسم پشه آنرا خون پشه میتوان نامید بلکه عموم حدیث لا باس بدم البراغیث داخل خواهد بود و حالت
منتظره نخواهد داشت از دمی علق یعنی زلو بمجرد انتقال حکم بطهر مشکل است مگر اینکه استحاله شود بنقصان
و آن مثل نزح آب چاه است علی القول بنجاسته بلکه بنا بر قول بعدم انفعال آب چاه بمجرد ملاقات نجاست هم نزح

که متغیر شده مطهر خواهد بود و آن هم از قسم نقصان است لکن می‌توان گفت که قدر نجس خارج شده و باقی پاک گشته است
تنوری باده و مثل عصیری که بجوشیدن نجس شد چه پاک شدن آن نزد قایل بنجاست آن برفتن دو ثلث آن صورت
می‌بندد و ما هو الا النقصان گفته‌اند که بپاک شدن این پاک می‌شود ظروف و آلات طبخ و طباخ و جامه او و هرچه در
ترشح متقذرات شیره باشد از چاه پاک می‌شود در شستن لوده آب کشیدن و کنارهای چاه از آنجا که اصل نجاست چاه
عصیر جوشش داده شیوه تغییر سه دلیل و فروع این مسئله کلام چندان فایده ندارد هفتم اسلام که اگر کسی آدمی را نجس شد کافر
شهید علیه الرحمه میفرماید که کافر پاک میشود بسبب اسلام باجماع اگرچه از ارتداد فطری برگشته باشد و آن چیزی که از او جدا شده
مثل موی و ناخن که متصل بدن او باشد و مرزا احمد توبلی علیه الرحمه در شرح لمعه احتمال پاک شدن را ترجیح داده اند و جمعی دیگر
نکرده قول اول خود اشهر است و بعضی اسلام را در قسم استحاله داخل کرده اند و آن وجهی ندارد هشتم انتقال بسبب اسلام
در انتقال چند چیز تعلق دارد اول اینکه در زمین مندرج شود خاک و ریگ و سنگ چه همه اینها داخل ارض اند و در کلوخ
خوب شسته تأمل است و همچنین گل و چوب و بعضی تعمیم داده اند مسح را به هر چیزی که باشد هرگاه مزیل اثر نجاست شود کافی دانسته اند
و چند حدیث صحیح دلالت دارد بر [illegible] لکن حمل آن بر معهود متعارف که زمین باشد دور نیست و فاضل [illegible]
اکثر اخبار مخصوص است به زمین و هم آنکه آیا شرط است خشک بودن زمین یا نه اعتبار [illegible]
ندارد سوم اینکه طهارت زمین شرط است یا نجس هم پاک می‌کند [illegible] قایل [illegible] اند ظاهر است که اگر زمین نجس
با و نعل رطوبت داشته باشد [illegible] زمین شرط است و اگر هر دو خشک باشند نجاست هم پاکی ندارد و احتیاط
است چهارم چیزی که بزمین پاک می‌شود اسفل نعل و موزه است باجماع بلکه هرچه وقایه قدم قرار داده شود اگرچه از چوب باشد
مثل چراغ و نیز اسفل عصا محل تأمل است و ظاهر است که اسفل قدم پاک میشود و تأمل در آن بی‌وجه است پنجم کیفیت تطهیر
پاک می‌شود اشیاء مذکوره به راه رفتن بر روی زمین بلکه مسح و کشیدن که عین را زایل کند اگر نجاست عینی
داشته باشد بلکه هرگاه اثر آن نیز دور شود و ظاهر مراد از اثر در این مقام اجزای صغار است و رنگ و بو در آن
داخل نیست و از ابن جنید منقول شده که او پانزده ذراع راه رفتن را در حصول طهارت شرط میداند و علامه بعضی
الروایات و حمل آن بر حال ضرورت که دور شدن نجاست [illegible] آن [illegible] استحباب اظهر است ششم
شرط نیست [illegible] بودن [illegible] نجاست [illegible]

مذکور در ازاله می‌شود که کافی است مثل زمین و جدان که هم مطهر می‌شود چنانچه در استنجا رفع ایذاء و حکم بوقوع خود آمده مثال
سوم باطن بعضی بزوال عین مثل باطن دهن و بینی و گوش و چشم و فرج پاک می‌شود بلکه طهارت بدن حیوان از بسیاری جهت
متنجس و رطوبات [illegible] بسبب آن حاصل می‌شود اما چیزی که از لوازم غیر منفکه بواطن می‌باشند مثل غذا چنانکه در خلال دندان
متخلل شده باشد پاک شدن آن بمضمضه نمی‌تواند شد کما فی شرح اللمعة وغیره و کافی است در پاک شدن جسم حیوانات
غیر انسان دور شدن نجاست و زوال عین آن در موثقه عمار است که سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام
از آبی که می‌نوشد از آن باز و جانور شکار کننده پس حضرت فرمود که هر چه [illegible] وضو را
می‌توان کرد مگر اینکه ببینی در منقارش خونی را و در صحیحه زراره از آنحضرت [illegible]
[illegible] علیه السلام است که گربه [illegible] آب [illegible] خورده [illegible]
خورده است پس الحاصل زوال عین کافی [illegible] حیوانات [illegible] شکار کنندگان پاک [illegible]
کالعین [illegible] اکثر [illegible] مشترک [illegible] اگر [illegible]
باقی [illegible] مسلم [illegible] پاک خواهد بود و بعضی تعمیم نموده اند [illegible] باشد [illegible]
پاک [illegible] حکم بطهارت [illegible]
بواطن بعضی تصریح کرده اند باینکه هرگاه عین نجاست [illegible] رطوبت نجس نمی‌شود بلکه اگر
دهن یا بینی به نجاست گذشته از آنجا و [illegible] خارج شود [illegible] طاهر نخواهد شد و هم غیبت است و در
شروط آن خلاف است بعضی شرط کرده اند علم [illegible] مشروط بالطهارت و بعضی گذشتن آنقدر زمان را
که طهارت در آن امکان داشته باشند و کیف ما کان علم [illegible] نجاست شرط است [illegible]
بعضی [illegible] بلکه [illegible] و بعضی مطلق غیبت را کافی دانسته اند و آن ضعیف است و بعضی در اصل مطهر
بودن غیبت کلام کرده اند مثل ملا محسن کاشانی و صاحب مدارک [illegible] النجاسة و قائل [illegible] غیبت بالقول
مطلق مطهر گفته [illegible] باصالة البراءة و ما [illegible] بین القولین حق آنست که [illegible] ظاهر حال [illegible]
[illegible] طهارت مثل اینکه ببینیم که [illegible] بنماز مشغول گشته یا وقت نماز گذشته است ظاهر اسلام مقتضی
عدم ترک صلوة است پس البته طهارت کرده یا چیزی خورده و در اعضای متعلقه [illegible] داشته و ظاهر [illegible]

مسلمین مجهول الحال بر صحت است پس در این صورت با حکم بطهارت مینمایند و احتمال سهو و غفلت که مرجوح است قابل
اعتنا نمی باشد والا اقتدا بامام جمعه و جماعت بسبب احتمال بقای نجاست جایز نباشد چنانکه صرح به الفاضل
البحرانی ردا علی الکاشانی بحث چهارم در کیفیت تطهیر است و کلام درین مقام در چند موضع واقع میشود اول اینکه بعضی در ملاقات نجاست
طریقه تطهیر آن اتصال بما معتصم آنست بکر و بعضی امتزاج را شرط میدانند و در القا کر دفعه را شرط میکردند و حق این است
بلکه ظاهر آنست که اتصال کافی باشد عملا بعموم طهوریة الماء و اما اینکه کیفیت تطهیر آب منحصر است بین قدر متفق
متفق علیه اقتصار لازم باشد کما افاده مولانا الجمال رد علی القول بالاتصال فلا یخفی ما فیه چه ما نعلیقها تا علی
آب نجس شده بسبب تغیر احد اوصاف ثلثه بین ملاقات که زوال تغیر هم در آن معتبر است خواه قبل ملاقات
خواه مقارن یا بعد آن نیز پاک میشود به نزول باران بران مع زوال التغیر او بعد امکان تغیر او و آب چاه
که نجس شده بعد زوال تغیر اگر چه آب چاه باشد نیز پاک میشود آب چاه به نزح مقدرات شرعیه علی القول بانفعاله
بمجرد ملاقات اگر چه قول بآن ضعیف است و بعضی از علما با وصف آنکه قایل بانفعال آب چاه نیستند نزح
مقدرات شرعیه را واجب میدانند و بعضی بپایه ثبوت نمیرسد اشهر و اقوی استحباب است و کیفیت آن
ان شاء الله پس باکی نیست در ذکر مقادیر شرعیه درین مقام تتمیما للمرام پس بدانکه برای موت شتر هفتاد و دو
بشد و همچنین برای ریخته شدن خمر در آب چاه میکشند چنانکه از روایت صحیح مستفاد میشود و مشهور آنست که اگر یک قطره خمر
در چاه بیفتد همین حکم دارد و اما آن محل نظر است چه صحیحه مذکوره بران دلالت ندارد و بعضی برای قطره خمر
دلو گفته اند و روایت دالة بران خالی از ضعف نیست و در بعض روایات آمده که برای شتر و خر یک کر آب میکشند و آن
شاذ و ضعیف است و لکن بنا بر مختار امر سهل است و اختلاف روایات محمول بر استحباب مزید فضل و ثواب خواهد بود
پس کمتر از آن ثواب نخواهد بود و اکثر مورث مزید اجر و بعضی نزح جمیع آب جمیع مسکرات را نیز واجب میدانند
و همچنین غیر مأکول اللحم ما النفس سایله و بعضی با هر یک حیض و نفاس و استحاضه را و بعضی خون نجس العین را و دلیل
هر یک از اینها واضح نیست و بعضی در ما لا نص فیه جمیع آب را میکشند و واجب دانستن آن بنا بر اشتغال ذمه
در جواب تحصیل برائت وجهی دارد و لکن تمام نمیشود مگر بر تقدیر حکم بنجاست و آن خود مرجوح است و اظهر
اینکه نزح تمام آب واجب یا مندوب است هر گاه متعذر یا متعسر باشد تراوح تمام آب میشود و آن

چهار کس یکدیگر را راحت دهند و به نوبت آب را بکشند از اول صبح صادق تا غروب آفتاب احتیاطاً از اول سحر
شستن قبیح خواه روز طولانی باشد مثل ایام گرما و خواه کوچک باشد مثل ایام سرما و ضرور است از باب مقدمه که جزوی
از شب را قبل صبح و جزوی را بعد غروب داخل در نزح نمایند تا یقین باستیعاب مأموربه حاصل گردد و جایز است آنها را
که نماز را بجماعت ادا سازند که در نیت از کار باز میمانند میکشند یک گروه از برای مردن خم و روایتی بعضی از ایشان
تدبه و بعضی ملحق کرده اند بآن اشتر را و آن بحسب بعض نسخ روایت مذکوره منصوص است و جمعی گفته اند که
گاو نیز همین حکم دارد و مستند شان واضح نیست مگر بعضی دعوی ... جمعی برای
مردن انسان گفته اند که هفتاد دلو باید کشید و روایت موثقه بر آن دلالت دارد و ادعای اجماع هم بر آن
منقول شده و بسبب عموم روایت بعضی تفرقه نمیکنند در میان مردن مسلمان و مردن کافر و بعضی میگویند که اینحکم
بمردن مسلم است و اما کافر پس اگر بمیرد در چاه از وجهت نجاست ... می باید ... پس حکم
غیر حکم موت مسلم خواهد بود پس از آن جهت غیر منصوص خواهد بود و در غیر منصوص ... است یکی نزح جمیع
چهل دلو و یکی نزح سی دلو و وجه قول اول گذشت و وجه قول ثانی ... و بر قول ثالث ... را
گردد به استدلال کرده اند و بنابر قول بنجاست بانفعال آب چاه بمجرد ملاقات نجاست قول اول خالی
از قوت نیست و بنابر مختار که عدم انفعال است امر سهل است و برای حکم باستحباب روایت مذکوره کافیست لکن
در انسان کافر از هفتاد دلو کمتر نمیتواند بود چه کافر از مسلم بدتر است حالا چگونه میشود که نزح او از نزح مسلم کمتر باشد
و نزح کرده میشود برای فضله انسان که رطب باشد یا اجزایش پراکنده شده باشد هر گاه تغییر نیابد بعد اخراج عین
نجاست پنجاه دلو یا چهل دلو و چون که احتمال دارد که تردید در مستند این حکم از راوی باشد بنابر قول بنجاست متعین پنجاه
خواهد بود مستصحباً بالنجاسة الی ان یعلم الرافع و بنابر قول باستحباب امر سهل است و حکم باستحباب خمسین بنابر احتمال
هر دو احوط و اولی خواهد بود و ظاهر آن فضله مسلم و کافر در یک حکم است عملاً بعموم الروایة اگر چه احتمال
الحاق ثانی بما لا نص فیه منتظر است و چهل دلو کشیده میشود بسبب موت سگ و گربه کما فی روایة ... و در
روایت صحیحه علی بن یقطین برای مرغ خانگی و کبوتر و موش و سگ و گربه وارد است که چند دلو کافی است
و ظاهر مراد از آن موت این جانور است و احتمال دارد که مراد آن باشد که زنده بیرون آید

و شیخ طوسی علیه الرحمه گوشت و پوست روباه را ملحق به سگ و گربه ساخته و ابن ادریس همه این جانوران را با ضمامه
شغال و موش خرما ملحق به آن ساخته و در بعضی روایات پاره ای سه یا ده دلو وارد شده و در بعضی هفت
و عمل به هر واحد از آن به قصد ثواب بهتر است و برای بول مرد نیز چهل دلو گفته اند و روایتی به آن وارد است
و بعضی بول زن را نیز به آن ملحق کرده اند و ابن زهره دعوی اجماع بر آن نموده و بعضی سی دلو گفته اند [illegible]
مد غیر منصوص داخل کرده اند و در بعضی روایات صحیحه برای مطلق بول نزح تمام آب وارد شده و لیکن
شاذ است لکن عمل به آن احوط و اولی است و مشهور آنست که هرگاه آب باران به بول و غایط و فضله سگ
مخلوط شده به چاه درآید سی دلو را لازم دانسته اند لروایة مجهول الراوی و در عذره یابسه یا غیر ذائبه ده دلو گفته اند
للنص و الاجماع المحکی و همچنین برای قلیل خون مثل آنکه در ذبح پرنده یا رعاف متعارف خارج می شود و در نص
لفظ دلاء یسیره وارد است و صاحب ذخیره بر وفق آن فتوی داده و بعضی گفته اند برای امر به طیر یعنی پرنده که
کوچکتر از آنها کبوتر است و بزرگتر از آنها شتر مرغ چنانکه ابن ادریس تصریح نموده و غیر او در غیر آن گفته اند و از ابن بابویه
نقل شده که طیر را فقط به کبوتر و مرغ خانگی تفسیر کرده و بعضی لفظ و مانند آن نیز افزوده اند و همچنین برای موش [illegible]
بپوسید و شکافته شود یا گنده شود علی اختلاف الروایتین و بعضی در صورت انتفاخ نیز هفت دلو گفته اند و همچنین برای بول طفل
غیر شیر خوار بنا بر مشهور [illegible] است که طعام بخورد و بحد بلوغ نرسیده باشد و شهید [illegible] نموده که آن طفل
است که از شیر خوردن او را باز داشته باشند یا شیر بخورد لکن غذا بیشتر غالب باشد یا از دو سال تجاوز کرده باشد و
همچنین برای غسل کردن جنب در چاه روایاتی که از حضرت صادق علیه السلام در این باره مروی شده مختلف است در بعضی
لفظ نزل الجنب و در بعضی لفظ وقع و در بعضی لفظ اغتسل واقع است پس تخصیص به یکی از اینها [illegible] و لکن
حکم به نزح بنا بر تحقیق از راه استحباب است نه از جهت نجاست بلکه جنابت مستلزم نجاست نیست فضلا عن التنجیس و احتمال [illegible]
و بعضی از [illegible] جنب داخل در چاه مستصحب نجاست منی باشد و قائل شویم به نجاست چاه به ملاقات منی پس باید که نزح
اخراج [illegible] پس حکم به نزح هفت دلو برای جنبی است که از نجاست منی پاک باشد و همچنین از برای سگ [illegible] زنده
چاه بیرون آید للروایة عن الباقر علیه السلام و از ابن ادریس نقل شده که سگ زنده و مرده نزح چهل دلو [illegible]
[illegible] بنا بر قول صدوق عملا بروایة الصادق علیه السلام و همچنین از برای اسلام [illegible] که از یک یا دو زرع است پنج دلو [illegible]

مرغ خانگی بعضی مقید ساخته اند از جلال و بر هر دو تقدیر نصی درین باب بنظر نرسیده و در صحیح ابی اسامه از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست در باب شتر کرینه و مرغ خانگی و سگ ... مانده که هرگاه منفسخ شود
و طعم آب متغیر نشود بیست دلو کافی است و این اعم است از موت و حیات اگر چه اراده موت بقرینه تمام
سیاق کلام اقربست و اختلاف روایات قرینه استحبابست اگر بود که اگر متغیر شود آب بیش کشیدن آن آنقدر که
بدبو برطرف شود درین حدیث ذکر زرق و جاج نیست لکن چون مناسبت مقام داشت آنرا مذکور ساختیم و سه دلو کشند برای موش
بنابر مشهور که نوبت متفسخ و انتفاخ نرسانیده باشد و اگر برآمده است صحیحه ... هفت دلو ...
و موثقه سعد بن عمار بر آن دلالت دارد و بر اعقرب (?) بنابر قول شیخ و متن و نصی در باب بنظر نرسیده مگر ...
الذکری لا فی الوزغه و شهید ثانی علیه الرحمه در شرح لمعه استحبابش روا داده که عکس ... لا ... السیاک ...
و یک دلو برای موش کنجشک و هر چیزی که از طیور از جثه کبوتر کوچک باشد و بعضی ملحق کرده اند بانها بول طفل شیرخوار را
و این منزوحات وجوبا یا استحبابا در صورت عدم تغیر است اما در صورت تغیر طعم یا لون یا رایحه پس آنقدر باید کشید که
تغیر زایل شود چنانکه در روایت سابق گذشت در وجوب آن کلامی نیست لکن در نزح مقدر بعد از آن خلافست و اظهر استحباب
است و کیفما کان هرگاه تغیر در آب چاه یافته شود از وقت علم ... جایز ... اگر چه از وقت ...
متعدد باشند نه در وقت مشکوک والله العالم باحکام و آب مضاف بنجس ملاقی نجس میشود و تطهیر آن بدون
استهلاک و دور شدن اضافه مشکل است دوم آنکه در نجاسات ... بجا رسیده باشد تکرار غسل لازم
است یعنی دو بار باید شست بلکه در بدن نیز علی الاقوی و در باقی نجاسات علی الظاهر بعد از ازاله عین یکمرتبه شستن کافی
است و احوط دو مرتبه و تثلیث اولیست و در ازاله منی ... ازاله عین کافی است و ازاله رنگ و بو ضرور نیست
هرگاه رنگ مشتمل بر جرم نباشد و احوط در رنگ آنست که اولا در ازاله آن اگر چه ... ماند ...
رنگ حقیقی ها قیمانده باکی نخواهد داشت و دیگر از غسل فاصله حکمی کافی نیست باینجه محل کلام است ...
از آنجا که دو مرتبه شستن ذکر کردیم ... در آب جاری حاجت بتکرار نیست بلکه آب کثیر هم علی الظاهر ...
چیزها مثل ظروف و غیره که حکم آن از سایر نجاسات تفاوت دارد درین بعد بتفصیل خواهد آمد سوم در تطهیر بآب قلیل در
چیزها یکه قابل عصر باشد مثل پارچه پنبه ... یعنی فشردن ضرورست و ظاهر آنست که در هر مرتبه بعد شستن عصر لازم باشد و لا اقل

من کونه احوط و اما بدن پس در شستن آن دلک معتبر نیست اگر چه از علامه حلی علیه الرحمه مسئلا بان منقول شده
بعضی تصریح کرده اند باستحباب آن و آیا در شستن موهای ریش برای مردان و موهای سر برای زنان و مردان عصر شرط است
عموم ادله مقتضی لزوم عصر است لکن با عموم جهت حاجت نفی تخصیص بنظر در نیاید و اطلاقات غسل بدن نجس این
بران من غیر فرق بین ما علیه الشعر و غیره دلالت بر نفی حاجت بان دارد و هر گاه جامه یا غیر جامه را از آنجنس که محتاج بعصر
باشد عصر نکنند بحال خود بگذارند تا خشک شود و بعد از آن زنند آیا در حکم عصر خواهد بود یا نه در صورتیکه عصر را بنا بر انفصال غساله
کنند این جفاف بطریق اولی کافی خواهد بود اما هر گاه اعتبار عصر تعبدی باشد پس محل تامل است و آنچیزیکه عصر ممکن نیست غساله
ممکن نیست مثل نان و صابون که آب نجس بباطن آن فرو رفته باشد یا دانه های مجتمع باشند که در وسط آن آب جا گیرد بعضی از علما پاک شدن آن
با آب قلیل ممتنع میدانند و این حکم علی الاطلاق خالی از تامل نیست والله العلیم چهارم نان و عجین نجس را در آب کثیر پاک
میتوان کرد هر گاه آب در جمیع اجزای آن نفوذ بکند و اجزای آن در آب با میزنند شایع نشود که آب مجاز در آن مضاف گردد
همچنین است احوال جامه رنگین بدانکه رنگ آن که مایع است از قسم مضافست پس اگر جامه را در رنگ نجس انداخته و بعد از
جفاف در آب کثیر فرو برند پاک نخواهد شد تا وقتیکه رنگ مستهلک نشود یا از حد اضافت بیرون نرود و اگر رنگ در
انجا در خود را استفاسا سازد و مانعی نیست کمتر از کر باشد همه نجس خواهد شد بخلاف اینکه کر باشد که مضاف تا وقتیکه متصف است نجس خواهد بود
و آبیکه در وای آنست بر طهارت خود باقی خواهد بود و در رنگی که خشک شده باشد پس جامه رنگین را هر گاه در آب کثیر فرو برند
و آب بهمه جایش برسد پاک خواهد شد مگر اینکه قبل رسیدن آب بجمیع اجزای آن بسبب تغیر آب مجاز در آن مضاف شود
چنانکه در ابقیه دوات گاه است که مشاهده میشود که مرکب در آن خشکیده تحجر بهم میرساند و اینکه آب بباطن آن برسد
خیسانیدن آن آب اصل را بان متغیر میسازد و گاه است که بحد اضافت میرسد در این صورت امر مشکل میشود و در آب قلیل
تطهیر آن بطریق اولی صورت نمی بندد مگر اینکه آب برنگ جامه رنگین نشود و بحد اضافت نرسد و اگر چوب نجس شود و آب نجس
در باطن آن نفوذ کرده تا تطهیر آن با آب قلیل میتواند شد لکن تطهیر بیرون آنه علیحده بسیار دشوار است و حرج
عظیم دارد و گاه بنحو آنرا پاک سازند میشود که در ظرفی بنهند و آب آن بریزند و بعد از آن ظرف آب را در بیندازند و ظرف
و مظروف پاک شود یا در پارچه بگیرند و آب بریزند و عصر نمایند و اگر در ظرفیکه سوراخها داشته باشد مثل منخل بگذارند
و حرکت دهند که آب بهمه چوب برسد و خود بخود از سوراخها بیرون رود و انفصال غساله اسهل و طهارت بی نقص

حاصل نخواهد شد و اگر آب نجس در باطن چوب نفوذ کرده باشد دور نیست که هرگاه آب قلیل مطهر هم نفوذ
کند پاک سازد و الا تطهیر آن در آب کثیر نیز صورتی نخواهد داشت و تطهیر ظرفهای چینی مثل ظروف لاک هم با همین عنوان میشود اگر مع
تأمل فیه و چهارم تطهیر زمین که انفصال غساله از آن ممکن نباشد با آب قلیل چنانچه جمعی تصریح نموده اند میشود و لهذا اگر نجس شد
خاک نجس پاک چاره نیست جایی که طهارت باران یا آب کثیر یا آب جاری یا آفتاب متصور نباشد اما دیوار و زمین پخته که گچ داشته باشد
و سراشیب باشد که انفصال غساله از آن بخوبی میشود تطهیر آن سهل است اما دیوار خام یا زمین سخت پس تطهیر آن محل
کلام است و ظاهر در مثل جدار و زمین سراشیب آن است که پاک شود و هرگاه حوض نجس شده باشد و ممکن باشد که از آب پر
ساخته مثل آب او را پاک کنند خواه دور ساختن آب غساله از راه منفذی باشد خواه از طرفی دیگر آن را خالی سازند دور نیست که
پاک شود ششم تطهیر اوانی و ظروف علامه حلی علیه الرحمه در اکثر کتب خود فرموده است که ظرفی که خوک از آن ولوغ نماید
و بزبان خود آب از آن بیاشامد هفت مرتبه شسته میشود و سید سند علیه الرحمه آن را اختیار فرموده بسبب صحیحه علی
بن جعفر و شیخ الطایفه و محقق علیهما الرحمه اکتفا به سه مرتبه نموده اند و محقق روایت هفت مرتبه را حمل بر استحباب
کرده بلکه سه مرتبه را نیز واجب نمیدانند بلکه از ظاهر کلام او اکتفا بیک مرتبه مستفاد میشود از ولوغ کلب سه مرتبه که اول
از آنها خاک بوده باشد علی المشهور بصحیحه ابی العباس لکن نسخ روایت مختلف است چه در بعض نسخ بعد غسله بالتراب ثم
بالماء من دون تعرض للعدد وارد شده و در بعضی لفظ مرتین و العمل علیها احوط و بعضی [illegible] قایل
بهفت غسل شده اند و روایت بر آن دلالت دارد و ظاهر آن است که مستحب باشد و بعضی غسله تراب را در وسط قرار داده اند
و بعضی مطلق میگذارند و تقدیم اقرب است و آیا مراد از آن مسح خاک خشک است یا ممزوج با آب تعیین احد الامرین
مشکل است لتعارض المجازین و احوط جمع است بین الامرین لکن مزج تراب با آب [illegible] بر تقدیر
بعضی امتزاج آب مضاف را کافی دانسته اند و اگر عوض خاک بخاکستر یا اشنان یا صابون و امثال آن بشویند
بعضی کافی میدانند و جمعی گفته اند که حکم لطع حکم ولوغ است و لطع عبارت است از لیسیدن ظرف بزبان [illegible]
مبالغه در تطهیر احق است و بعضی وقوع سگ را در آب ملحق بولوغ نموده اند و ضعفی بر آن [illegible]
قلیل یا کثیر پیش بعضی تعفیر و تکرار هر دو را ساقط کرده اند و بعضی تعدد را [illegible] بعضی بر زوال عین [illegible]
در آنکه [illegible] اند و وسط احوط بل اصوب است و از نجاست خمر شسته میشود هفت بار بنابر قول شیخ مفید علیه الرحمه

و نزد محقق سه بار و نزد شهید دو بار و نزد بعضی یکمرتبه بعد از ازالهٔ عین و نزد جمعی مرة مزیلة للعین و اول
احوط است و ثانی راجح بحسب دلیل و از کرامر ... و نزد شیخ هفت بار است موافق فتوای نهایه و سه بار بنا بر قول او در
کتاب خلاف و محقق در شرایع و بعضی دو بار و بعضی یکبار بعد از ازاله و بعضی مزیله و اما شستن سایر نجاسات پس مشهور سه مرتبه است کافی است
و بعضی دو بار گفته اند و بعضی سه بار از جهت موثقه عمار ساباطی از حضرت صادق علیه السلام که سؤال کردند
از آنحضرت از حال کوزه و ظرفیکه نجس شده باشد که چگونه و چند مرتبه شسته شود فرمودند سه مرتبه آب در آن ریخته می شود و آب را در آن
ظرف حرکت داده می شود و باز از آن ریخته می شود و آن آب باز آب دیگر در آن ظرف میریزند باز خالی کرده می شود باز سوم
بار آب در ظرف میریزند باز خالی میسازند و حال آنکه آن ظرف پاک شده است و طریقه تطهیر ظرف از این روایت بتفصیل رائج گردید لیکن ظاهر
روایت آنست که ظرف را بعد حرکت دادن آب وارونه بکنند که آب بریزد و بعضی خالی کردن آن بطرف دیگر کافی دانسته اند
بشرطیکه هرگاه یکبار داخل نمایند بار دیگر پیش از تطهیر داخل کنند و این طریقه را بعضی مخصوص ساخته اند بظرفیکه آنرا در زمین محکم کرده
باشند بحیثیتیکه قلع آن دشوار باشد و این احوط است و از بعضی روایات ظاهر میشود که جامه نجس را که بول بآن رسیده در
ظرفی بگذارند و آب براو بریزند و بعد آن عصر نمایند هرگاه چنین کنند پاک می شود و ظاهر آن دلالت میکند
بر اینکه ظرف هم بدو مرتبه پاک می شود و اگر بجهت تطهیر ظرف آب اندک در آن بریزند که بر جمیع نجاست نرسد پاک نخواهد شد
چنانچه جمعی بآن تصریح کرده اند و دور نیست که چنین باشد و بعضی تصریح کرده اند که باطن سبو هرگاه مشتمل باشد
بر چیزی که بحیثیتی که داخل آن ... پاک گردد و مضمضه دو بار یا سه بار پاک می شود چنانچه ظرف پاک می شود و دور نیست
که در نجاست غیر بول یکمرتبه هم کافی باشد تتمه ظروف مشرکین پاک است تا وقتیکه ثابت نشود که دست آنها با
رطوبت بآن رسیده و همچنین چیزی که در دست آنها باشد غیر از پوست و گوشت هر چند که اجتناب اولی است بعلت اینکه اصل در اشیاء
طهارت است و اصل در گوشت و پوست عدم تذکیه است علامه ره در تذکره در حکم بطهارت اینها توقف فرموده و شیخ در مبسوط
از استعمال آن منع کرده و ظاهر طهارت است و احتیاط را در اجتناب تنبیه غساله تطهیر نزد بعضی مطلقا پاک است و نزد بعضی نجس
و کسانیکه بنجاست قائل اند بعضی غساله را مثل محل قبل الغسل میدانند و بعضی کالمحل قبل تلک الغسلة و بعضی کالمحل بعدها و کالمحل
و کیفما کان نجاست او وقت رسیدن آب بجسم نجس یا در وقت انفصال محل اشکال است و علی التقدیر بنا بر اینکه
بعد تطهیر مغسول بعد انفصال غساله باقی ماند پاک است و غساله استنجا پاک است تا وقتیکه متغیر نشود و عین نجاست

در آن

دران نباشد و بر محل نجس وارد نشود و بعضی معتبر نمیدانند مستحب [illegible] آداب تخلیه و دران چند مقام است اول
واجب است ستر عورتین از ناظر محترم در حال خلوت و غیر آن و مراد از عورتین قبل و دبر است و ظاهر آنست که بیضتین هم دران
داخل اند و روایتی که دلالت دارد بر اینکه از ناف تا زانو عورت است که ستر آن می باید محمول بر استحباب یا تقیه است دوم
آنکه حرام است بر متخلی اگرچه در حال استنجا باشد رو کردن بقبله و پشت کردن بآن بنا بر مشهور خواه در صحرا باشد و خواه در
عمارت و بعضی حکم بکراهت نموده اند مطلقا و بعضی فرق کرده اند در صحرا و عمارت پس قایل شده اند بتحریم در اول و بکراهت در ثانی و بعضی
استقبال را حرام میدانند نه استدبار را و قول اخیر وجهی ندارد و اول خالی از قوتی نیست سوم آنکه واجب است شستن مخرج بول
از آن نه غیر آن و اگر میسر نشد مسح رطوبت بول برای تخفیف نجاست باکی ندارد لکن مفید تطهیر نخواهد بود و شسته میشود
مخرج غایط باب وجوبا اگر متعدی باشد تا آنکه پاک شود عین نجاست و اثر بدبوی زایل شود و بو و رنگ مخصوص اگر بماند
ضرری ندارد و اگر تعدی نکند مخیر است در میان آب و سنگ یا مانند آن از اجسام طاهره که عین را زایل کند اگرچه اثر
باقی بماند مثل خرقه و پاره چوب و سلار علیه الرحمه فرموده است که چیزی که از قسم زمین و گیاه نباشد استنجا بآن نکنند و
[illegible] وجهی ندارد و استنجا نباید کرد از آنچه از محل نجاست بلغزد و بران قرار نگیرد مثل شیشه و چیزیکه مرطوب باشد و نه چیزیکه
نجس باشد و نه چیزیکه محترم باشد و نه استخوان و نه سرگین و هر چهار اخیر اجماعی است چنانکه از علامه علیه الرحمه اجماع
بران نقل شده است و استعمال آن معصیت است اما طهارت حاصل میشود یا نه دراین اشکال است و احتیاط در عدم است و ابن زهره
دعوی اجماع کرده بر عدم اجزا استخوان و سرگین و چیزیکه [illegible] شد چهارم آنکه کفایت نمیکند کمتر از سه سنگ
و آنچه در حکم آنست هرگاه بکمتر از آن پاک نشود و اگر پاک شود بکمتر از آن بنا بر مشهور است که اکمال ثلثه ضرور است و خالی از قوت
نیست و جماعتی اکتفا کرده اند باقل در صورت حصول نقا بآن و در اکتفا بسنگ سه گوشه نزاع است و در صورتیکه
حاجت بزیاده از سه سنگ باشد [illegible] اولی است پنجم سنت است طلب کردن مکان
مناسب از برای تخلی بآنکه بنشیند در مکانی بلند یا خاکی نرم [illegible] و ستر [illegible] رفتن
از نظر مردم و تقنع از روی حیا [illegible] و داخل شدن [illegible] بپای چپ [illegible] بپای راست خود را از
[illegible] و بسم الله گفتن در وقت [illegible] الخلا و بیرون آمدن [illegible] باشد
و در روایت معتبر وارد است که هرگاه شخصی [illegible] باید که در وقت دخول خلا بگوید بسم الله و بالله

اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و در روایت معاویة بن عمار فرمود با این الفاظ
وارد شده و تخصیص کنیف [illegible] و ظاهر محمول بر کثرت فضل است و از بعضی روایات مستفاد میشود
اجحاف در تسمیه اولی است و در دو روایت وارد گشته که وقت کشف عورت خواه از برای بول باشد خواه غیر آن
بسم الله بگوید پس بدرستیکه شیطان چشم خود می پوشد و سنت است مقدم داشتن پای چپ وقت داخل شدن
و پای راست وقت بیرون آمدن هرچند نص صریحی در این باب بنظر نرسیده لیکن جمعی فتوی بان داده اند حتی
صدوق در فقیه و بعید نیست که بی نص نباشد و سنت است که در وقت نظر کردن بسوی آب در وقت استنجا از بول یا غایط
و وقت فراغ از ان دعاهای ماثوره بخواند و جمع کردن میان سنگ و آب بهتر است و بعضی گفته اند که سنت است تاخیر کردن
کشف عورت تا وقتیکه قریب شود از زمین و تکیه کردن در حال نشستن بر پای چپ و از شیخ مفید نقل شده که
تقدیم استنجای غایط بر استنجای بول سنت است و موثق عمار بر آن دلالت دارد و از جمله مستحبات موکده استبرای
مرد است و فایده آن احتراز است از نقص طهارت در حدیث حسن منقول است در خصوص شخصی که بول کند بعد از آن
استنجا نماید بعد از ان رطوبتی بیابد فرمود هرگاه بعد بول استبرا کند و بعد از ان استنجا بکند پس اگر رطوبت جاری شود تا آنکه بساق
پا رسد باکی نیست پس آن رطوبت نه ناقض طهارت است و نه نجس است اما رطوبتی که قبل استبرا بیاید پس هر چند قاعده اصل طهارت
و اصل عدم مقتضی آنست که همین حکم داشته باشد لیکن اخبار معتبره و فتوای اصحاب مخصص قاعده است پس حاجت بوضو و استنجا خواهد بود
و قول بوجوب استبرا ضعیف است و کیفیت استبرا آنست که از مخرج غایط تا بیخ سه بار بدست بقوت بکشد و از بیخ
ذکر تا حشفه سه بار و سر حشفه را سه بار بعصر [illegible] که هر یک سه مسح میشود و در بعضی روایات اکتفا بسه مسح اول شده است
و در بعضی بر شش بار و احوط و اکمل اول است و در بعد تنحنح سه بار سنت است و در شرح آن از ذکری نقل کرده
که با خبران بنظر نرسیده مکروه است تخلی در راه ها یعنی شارع عام و اما کوچه غیر نافذه پس از ملک ارباب آن است
و بدون اذن ایشان تصرف در ان غیر جایز و همچنین مکروه است در کنار دریاها و ان مخصوص نیست بسر جاده ها این بلکه
بخصوص محل مخصوص نیست لیکن در خبری که نهی از کنار آب شیرین وارد شده مندرج میشود [illegible]
درختهای ثمردار نه آنکه از شان آن بار آوردن باشد و بعضی تعمیم کرده اند و وجهی برای ان ظاهر نیست [illegible]
که درخت در ملک مستقل یا بر زمین مباح باشد و اگر در ملک غیر باشد محتاج باذن او خواهد بود و مکروه است زیر سایه

فرود آمدن مسافران در مواضع لعن که مراد از آن سر دروازه های خانه هاست کما فی صحیحة عاصم و بعضی
حمل کرده اند آن را بر تنزیل شخص حضر و کردن نقص صلی آفتاب و ماهتاب اگرچه هلال باشد یعنی مکروه است در حال بول و غائط
فرج را در مقابل قرص شمس در آن استیفاء مخصوص است بلکه نهی از استدبار نیز وارد شده همچنین مکروه است استقبال ریح
به بول و استدبار آن بلکه در غائط نیز و مکروه است بول بر زمین سخت و در مساکن حیوانات و در آب
جاری هم را که در جامع تیز مطلق است و نسبت آنچه در حالتیکه ایستاده باشی و خواب مکن در حالتیکه دست تو
آلوده باشد و بول مکن در آب و تخلی مکن بالای قبر و راه مرو در یک نعل پس بدرستیکه شیطان سریع
در بعضی از این احوال و در خصوص آب جاری در روایت از آن است که ... الرد ... بر بیان آن ...
... و مکروه است خوردن و آشامیدن در حال تخلی در کتاب من لا یحضره الفقیه از ابی جعفر
علیه السلام مرویست که روزی حضرت داخل خلا شد پس لقمه نانی یافت پس گرفت آن را و شست و سپرد به
غلام خود فرمود که این لقمه با تو باشد تا وقت بیرون آمدن از خلا آن را تناول نمایم و این حدیث اشعار
دارد باینکه نان از آب قلیل پاک میشود اگرچه مخصوص از روایات دیگر هم ظاهر میشود بشرطیکه نجاست از خارج
بآن رسیده باشد و مسواک کردن در این حالت مکروه است و باعث گند دهن و غیر ذکر خدا کلام کردن مکروه
و در مناجات از حضرت موسی مذکور است که پروردگارا حالی چند عارض میشود که نمی پسندم ذکر
در آنحال از راه احترام پس خداوند عالم فرمود ای موسی یاد کن مرا به هر حالیکه باشی و جایز است
سخن گفتن هر گاه باشاره دست و دست زدن کار سازی نشود و رد سلام و تحمید بر
و جواب آن و حکایت اذان چه همه اینها رجحان شرعی دارد فضلا عن الکراهة و در حکایت اذان بعضی
اند بر حکایت اذکار و منها شهادة الرسالة نه ما عدا آن از حی علی الفلاح و دیگر جمعی
آن عدم اطلاع است بر نص دال بر حکایت اذان و تجویز آن از حیثیت اندراج اذان در ذکر خدا و خروج جمعی
از آن و از اینجاست که بعضی حکم کرده اند بتبدیل آن بحوقله و لکن در حقیقت اجازت حکایت در صحیحه
و بعضی دیگر از روایات منصوص است و اما قرائت قرآن در حال تخلی پس آیة الکرسی منصوص و همچنین قلیل
یک آیه دو آیه و مکروه است استنجا بدست راست و بدست چپ در وقتیکه انگشتری که اسم خدا بر آن منقوش

نجاست نشده والاحرام خواهد بود **فصل دوم** در طهارت مشروطه بالنیة و در آن چند مبحث است **مبحث اول**
در بیان حقیقت وضو و احکام آن و در آن چند مقام است مقام اول در بیان حقیقت وضو بدانکه در وضو هفت
چیز در کار است **اول** نیت است و آن شرط است و عبارت است از قصد فعل خاص مقرون بقصد قربة
مقترن باول فعل نه از تلفظ و نه از صورت مخطره بالبال بلکه علم اجمالی که لازم اراده فعل اختیاری است در آن کافی است
و آن امر سهل است آنچه مشکل است اخلاص عمل است از دواعی نفسانیه که ضمیمه ریا و سمعه با آن منضم نشود و محض رضای الهی
باعث شود بر فعل عبادت چه آنکه منقول است باسانید صحیحه از علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی کاظم از حضرت آبای
بزرگوارش صلوات الله علیهم که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که در روز قیامت خطاب از حضرت رب العزت جل جلاله
در رسد که جمعی را بجهنم برند و ندا رسد بمالک که باتش بگو که پاهای ایشان را نسوزاند زیرا که میرفتند بمساجد با پاها و بگو باتش که رویهای
ایشان را نسوزاند چون وضوی کامل میکردند و آب بهر جزو روی میرسانیدند باد و مرتبه آب و میریختند و بگو که دستهای ایشان را
نسوزاند که دستها بدعا بر میداشتند و بگو که زبانهای ایشان را نسوزاند چون با زبان قرآن بسیار میخواندند پس مالک خازن آتش
گوید که شما چه کرده اید که شما را بجهنم آورده اند ایشان گویند که اعمال خود را از برای غیر خدا میکردیم پس با ایشان گویند که بگیرید
مزد خود را از آن کسیکه عمل را از جهت او بجا می آوردید و ضمیمه طمع ثواب یا خوف عقاب علی الاشهر الاظهر ضرری
ندارد و در ضمیمه که رجحان شرعی داشته باشد یا که نیست مثل اینکه با وجود قصد حمیه منضم شود در صوم یا بخار رجحان شرعی ضمیمه
تبرد و تسخین در وضو یا تبرد و گرم در بین اصحاب اختلافی است و تجویز آن مشکل است لکن که منظور ضرر آب سرد یا گرم باشد اختیار اگر شود
خارج محل نزاع خواهد بود بعلت اینکه اینجا ضمیمه خالی از رجحان شرعی نیست اما مشکل است که آدمی کار اختیاری بکند بی ضرورتی مگر ملاحظه
مگر فرق است در میان اختیار یکی یا جابرا راحت و آسایش نفس و اختیار آن بمحض قربت که ضد آن بخیال تا ذی و اول خالی از
دغدغه نیست و ثانی دور نیست که صحیح باشد و این مسئله را در مناهج التدقیق و جهیز بتفصیل ذکر کرده ایم من شاء فلیرجع الیها و
بعضی ضرور میدانند قصد رفع حدث یا استباحه صلوة را باین معنی که وضو هر گاه از نیتین خالی باشد مستند طهارة را
با آن بجا نمی توان آورد و ظاهر آنست که نیت قربت کافی باشد و همچنین تعیین وجوب و استحباب در مواضع آن لزومی ندارد خواه
وجوب آن لنفسه باشد کما هو قول جماعة و خواه وجوب لغیره باشد و موقوف بر دخول وقت نماز و جوب باشد آن چنانچه
ظاهر است مگر جاهائیکه مداخلت در تمیز داشته باشد لیس فی الوضوء اشتراک کما قیل و قضیه ال بنا بر آنچه گفته شد وضوی

تجدید بر تقدیر ظاهر شدن بطلان وضوء اول کافی خواهد بود در صحت عبادات واقعه بعد آن علما را در این مقامات
نقضا و ابراما ابحاث بسیار است که بشطری از آن در وجیزه اشاره کرده‌ایم و در اینجا اکتفا باصل حکم
نمودیم تا فهم رساله بر عامه خلق دشوار نگردد دوم اجنبیت است از منفصل یعنی عدم قصد منافی و لکن اگر بعضی از افعال را
بدون نیت بجا آرد و اعاده آن فعل و ما بعد آن بدون اخلال در موالاة بکند صحت وضو حاصل خواهد شد دوم
از واجبات وضو شستن عبارت است از اجرای آب اگرچه باعانت دست باشد و روایاتی که دلالت بکفایت مسیر آب مثل دهن دارد ظاهرا
محمول بر مبالغه در تقلیل است والا فرقی در میان غسل و مسح نمی‌ماند و برانچه گفتیم لفظ مثل هم اشعاری دارد و بالجمله
حکم بشستن کردن در نصوص کثیره وارد و عدول از آن مشکل است کیفما کان دست مالیدن ضرور نیست هرگاه آب بدون آن برسد و عموم
شستن شامل است شستن را بکف دست و شستن بغیر دست بمجرد القای آب از ظرف و لیکن اول احوط و اولی است و در
بعض روایات وارد شده لا تغمس فی الوضوء و لا تلطم وجهک بالماء لطما و حمل کرده‌اند آنرا بر کراهت و در وقت
ضرورتی باک ندارد دوم حد رو در طول از رستنگاه موی است تا ذقن و آنچه ابهام و انگشت میانین بر آن بگردد در عرض
و اگر احتیاطا دست را بر هر دو طرف رو بعد آن بمالند که آب بهمه جا برسد احوط است بلکه ظاهر آنست که ارباب
منفذیه از جمیع اطراف زیادتی از محدود لازم باشد خصوصا نظر باینکه در وقت گردانیدن دست بر رو علم بقیام
دست در وسط حقیقی رو مشکل است و در صورت میل بجانب راست از حد در جانب چپ جزوی باقی خواهد بود و در صورت
میل بجانب چپ بالعکس پس بنا بر تحصیل یقین ببرائت از شغل ذمه ثابت کامرا رید بر جانبین احتیاطا ضرور است و آنچه از
ریش خفیف و تنک باشد که بشره تحت آن در مجالس تخاطب نمایان باشد غسل آن لازم است و آنچه کثیف و انبوه باشد
حاجت بتخلیل آن و رسانیدن آب در زیر آن ضرور نیست بلکه رجحان ندارد و لازم نیست شستن موی ریش
که از حد و چه بسبب بلند بودن ریش خارج شده و همچنین موهای ابرو و غیر آن که بر بشره روید کثیف باشند تا آن
رسانیدن ضرور نیست بدانکه موهای رو بنابر آنچه بعضی از اعلام تصریح بآن کرده‌اند به سه قسم است اول
اینکه موها خفیف باشند و لیکن بعضی جاها بسبب اجتماع مستور باشد و بعضی نمایان باشند در این تقدیر آنچه ظاهر است شسته خواهد شد
و آنچه پوشیده است تخلیل آن لازم نخواهد بود چه مو برین تقدیر دو نوع است بر یکی حکم آن جاری خواهد شد دوم
آنکه موی متفرق داشته باشد که در عرف آنرا ساتر جلد نگویند بیشک این تقدیر غسل جلد درکار خواهد بود سوم آنکه موهای بزرگ

رویده باشد که در مجلس تخاطب در بعض اوضاع ما تحت آن نمایان شود و در بعض پیدا نباشد در منصوص است حکم
خالی از تأمل نیست و ایصال آب احوط و اولی و هر گاه این را دانستی پس بدانکه در غسل وجه ابتدا
باعلای وجه علی المشهور ضرور است و روایت الاطلاق و جواب بالماء الطاهر و لکن الغسل من الاعلی الی
اسفل صریحیست در آن مع انه احوط و بعضی قایل باستحباب شده اند و بنا بر قول مشهور ابتدا باعلی کافیست
و چنان نیست که بعضی توهم کرده اند که شستن جزو پائین قبل علی مطلقا جایز نباشد اگر چه مسامت نباشد
کما صرح به بعض الافاضل سوم غسل هر دو دست بالترتیب بینهما اول دست راست و بعد از آن دست چپ و الترتیب بینهما
فی نفس العضو بالبدأة من المرفق علی الاشهر و فیما از قوت ولی نیست و بعضی عکس را هم جایز داشته اند و الظاهر فیه البتة
بلکه رسانیدن آب بتحت آن لازم اگر چه کثیف باشد و بعضی مو را تابع غسل دست ساخته اند لیکن اثبات وجوب مشکل است
از معتاد باشد و خارج از حد دست پس در وجوب شستن آن و عدم آن دو قول است و ... خالی از قوت نیست کما افاده
العلامه رحمه الله و اگر ناخن چرکین داشته باشد جمعی ازاله آن واجب دانسته اند و صاحب ذخیره در حکم تامل فرموده
التسلیم مقید ساخته بحیثیکه مانع وصول آب بظاهر باشد نه آنچه در باطن آن باشد و جناب سید سند فرموده که
مستفاد از ازاله چرک ضرورت و از قدر احوط چهارم مسح سر است و مراد از آن مقدم سر است خواه جلد باشد خواه مو
مختص بانکه یکنبید از حد آن ... و ظاهر آنست که مسمای مسح کافی باشد و بعضی سه انگشت را واجب دانسته اند
و این قول ضعیف است خواه مراد تحدید مسح باشد و خواه تحدید ممسوح و لکن رعایت آن اولی و احوط را
ظاهر آنست که مسح بسه انگشت سنت است و همچنین بقدر ممسوح اولی آنست که از سه انگشت کمتر نباشد و جمع
بعضی باین نحو تصویر نموده اند که از انگشت طولا مسح بقدر سه انگشت باشد و شیخ کمتر از یک انگشت را جایز ندانسته
و آن احوط است و مشهور آنست که عکس در مسح جایز است لقوله لا بأس بمسح الوضوء مقبلا و مدبرا و جمعی اقبال را
واجب دانسته اند و آن احوط است پنجم مسح هر دو پا و غسل آن بدعت است ... خلاف است
که در عرض مسمی کافیست و اولی بل احوط مسح تمام کف است و در طول استیعاب ضرور است از سر انگشتان
تا کعبین و آن علی الاظهر الاشهر بر آمدگی قبه قدم است و بعضی تا مفصل ساق گفته اند و آن احوط است
این احتیاط را ترک نباید کرد و در این مقام اشاره بچند چیز لازم است یکی آنکه مسح ببلل وضو باید احوط است تا اقل

هرچند که ضرورت آن ثابت نیست دیگر آنکه مسح بکف دست میباید و در صورت ضرورت پشت دست و ذراع
هم کافی خواهد بود و بدون ضرورت هم بعضی هر جزو از اجزای دست را کافی میدانند و خالی از اشکال نیست و شهید در ذکری
میفرماید ظاهر آنست که باطن دست اولی است بمسح از ظاهر آن آری اگر رطوبت در کف دست باقی نماند و نقل
از پشت دست دشوار باشد مسح به پشت دست مجزی خواهد بود و آن احوط است دیگر آنکه مسح سر و پای راست
بدست راست اولیست و مسح پای چپ بدست چپ و بعضی هر سه مسح را بدست راست کافی دانسته اند و اول احوط است
دیگر آنکه ظاهر آنست که در مسح ظهور اثر رطوبت بر ممسوح در کار است و اما اگر محل مسح از سابق رطوبتی داشته باشد
پس این امر منافی مسح خواهد بود یا نه ظاهر آنست که اگر رطوبت مسح غالب باشد مضایقه ندارد فاما احوط اجتناب است بلکه بعضی
دور کنند مسح نماید دیگر آنکه مسح بر حائل روا نیست مگر در حال ضرورت خواه تقیه باشد و خواه غیر آن حائل دون شعر
مختص بمقدم سر در مسح سر و ناخن پا در مسح پا الا ما خرج عن العادة باکی ندارد و بخلاف موهای پا و بعضی نقل
اگر از قبه قدم تجاوز باشد ضرری ندارد الا محل کلام است و ظاهر النصوص مجوزه محمول بر تجاوز است و احتمال دارد که منصوص بخصوص مستثنی
باشد دیگر آنکه ضرورت در مسح که از بقیه رطوبت وضو باشد پس آب تازه برای آن نمیتوان گرفت و خلاف ابن جنید شاذ است و مستند او
محمول بر تقیه پس اگر رطوبت در دست باقی نمانده باشد پس از مظان رطوبت مثل ریش و ابرو بگیرد لکن در گرفتن آب از ریش از
جائیکه از حد وجه مسترسل شده خلاف کرده اند و دور نیست که کافی باشد و احوط آنست که هر قدر که در حد وجه
داخل است اقتصار نمایند و بعضی جایز داشته اند اخذ رطوبت را از مظان مذکوره هر چند رطوبت در بعض
اعضای دیگر باقی باشد و آن محل کلام است و اگر نداوت هیچ جا از اعضای وضو بسبب گرمی هوا و مانند آن نماند
پس اگر سببش اختیاری است وضو باطل میشود و اگر اضطراری باشد استیناف آب جایز خواهد بود ششم ترتیب و وجوب
آن ثابت است در اعضای سه گانه غسل پس واجب است مقدم داشتن غسل وجه بر غسل دست راست
و غسل آن بر غسل دست چپ و تقدیم هر سه بر مسح سر و تقدیم آن بر مسح پاها و اما ترتیب میان پاها پس بعضی اعتبار
ساقط کرده اند و بعضی تقدیم پای راست بر پای چپ لازم دانسته اند و بعضی تخییر داشته اند بلی الترتیب المعتبر
و قول احوط است بلکه خالی از رجحان نیست مستند شیخ مقدم مولانا و وجوب آن جا نیست مگر در بعضی آن [illegible] است قول مر
[illegible] میشود و اظهر مراعات آنست که جمیع اعضا ما قبل خشک نشود و احوط مراعات توالی عرفی است با این تا

و عدم تأخیر جفاف تا قبل ضرری ندارد لکن الضرورة و اگر تأخیر سبب جفاف شود پس منافات جفاف حسی خواهد بود
نه تقدیری مقام ثانی در توابع مسائل مذکوره و آن هم چند چیز است اول حکم جبائر بدانکه جبیره تکه ایست از چوب یا
خرقه که برای استخوان شکسته بندند و در حکم اوست چیزی که بسته شود بر قروح و جروح یا طلا نموده شود بر بالای آن از
دوا ها و جناب سید علیه الرحمه بر این دعوی اجماع زروی نص فتوی نموده و هرگاه جبیره و آنچه در حکم آن است
آنرا شناختی پس بدانکه حکم آن نیست که بیرون کشیده شود یا مکرر آب بالای آن ریخته شود یا در آب فرو برده شود
تا آب بشره برسد اگر وصول آب ضرری نداشته باشد و شیخ الطایفه علیه الرحمه و علامه حلی علیه الرحمه تخییر
این امور را لازم دانسته اند و جمعی قائل بتخییر شده اند زیرا که غرض وصول آب است بهر عنوان که باشد و خالی از قوت
نیست و حکم به نزع جبائر محمول بر اولویت است یا بر اینکه حضرت بیان یکی از صور نهائی نکرده فرموده
در آن اینهمه در صورتی است که جبیره در محل غسل باشد اما در مقام مسح پس بدون نزع جباره ممکن نیست اگر ممکن شود
و الا مسح بر جبیره خواهد کرد و بعضی اینجا هم قائل بتکرار شده اند تا رطوبت به بشره برسد و این بعید است و هرگاه کشودن
جبیره ممکن نباشد و رسانیدن آب ضرر داشته باشد یا نجس متعذر التطهیر باشد کرد اگر جبیره میشود اگر در محل
باشد یا مسح میکند اگر در مقام مسح باشد و اما جبیره پس در هر دو صورت مسح بر آن میکند و جو با بنابر مشهور و بعضی در
محل غسل مسح را مستحب دانسته اند و آن اول احوط است این حکم عام است جبائر قروح و جروح و شکسته را بلی مو الاصل في
الحکم و تخصیص حکم بقروح و جروح بدون الجروح [illegible] پیدا ندارد که در جرح مسح جبیره منصوص نیست و دور نیست که در جرح مجرد الجبیره
غسل ما حول کافی باشد و کذا [illegible] مسح بر آن احوط است لکن بعد غسل ما حول تا پارچه جلد صحیح را مستور نسازد
و در اعضای غسل در مسح جبائر اقل [illegible] لازم نیست که [illegible] احتیاط است لقرینه عن الحکم الاصلی و آیا استیعاب
مسح موضع جبیره واجب است و یا مسمی کافی است در این دو قول است احوط بلکه اظهر وجوب است و هرگاه جبیره نجس باشد
جمعی از علما تصریح کرده اند باینکه ظاهر کردن آن می بعد بالای آن مسح کنند و آن خوب است و بعضی بغسل ما حول اکتفا
کرده اند و بعضی مسح را بر نجس راجح دانسته اند و لا یخفی ما فیه و هرگاه طلا اعضاء در موضعی از اعضا طهارت کرده
باشند که دور کردن و آب رسانیدن زیر آن ممتنع باشد پس دلالت دارد که مثل جبائر مسح بالای آن کافی است و آن منصوص است
در صحیحه یا حسنه حسن بن وشاء و در موثقه عمار آنچه وارد شده از گذاشتن مثل مانند آن بر ناخنی که قطع شده باشد هرگاه مانع

و حصول آب به پائین آن باشد و حمل کرده‌اند بر مقامی که ضرورت و حاجت داعی آن نباشد و هرگاه بدون شستن چیزی
بر موضع میسر شود چسبانیده و رفع آن مشکل بضرر باشد پس مسح بر کردن آن لزومی ندارد و خبر مراره یعنی آنچه روایت کرده
الشیخ فی التهذیب عن عبد الاعلی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام عثرت فانقطع ظفری فجعلت علی اصبعی مرارة
فکیف اصنع بالوضوء فقال تعرف هذا واشباهه من کتاب الله عز وجل ما جعل علیکم فی الدین من حرج امسح علیه یعنی
دلالت دارد پس … ساختن … نهایت آنست که در صورتی که ناشی از طهارت من قبل اختیار احداث
نموده آن را دوا باید شود و با آنکه این هم محل تامل است پس حق آنست که ثابت نیست هرگاه عذر از قسم مرضی غیر از قرح و جرح
مانع ایصال آب باشد بعضی از علما در این صورت حکم جبیره را جاری می‌کنند و همچنین بعضی از علما در شستن استیعاب
عذر تمام عضو را از حکم جبیره به تیمم عدول کرده‌اند و ظاهر آنست که تا وقتی که جبیره بدون حرج و مشقت شدید میسر شود
متقدم بر تیمم است والا حکم جبیره مبدل بحکم تیمم خواهد شد و بعضی گفته‌اند که از بعض روایات ظاهر میشود که در اغسال جنابت
جبیره نیست ولکن ظاهر عموم حکم است آنچه ذکر نائی الوجه الرابع هرگاه عذر جبیره مرتفع شود عباداتی که با طهارت واقع ساخته
بالاتفاق حاجت باعاده آن نمی‌شود و در احتیاج باعاده طهارت اختلاف است و احوط اعاده است هر چند ضرورت آن ثابت نیست
دوم واجب است در وضو که وضو کننده خود مباشر افعال آن شود پس جایز نیست که دیگری را متولی وضوی خود گرداند با اینکه کسی دیگر
روی او را بشوید یا غسل اعضای دیگر یا مسح بجای آرد مگر در وقتی که حاجت و ضرورت باعث داعی شود که در این صورت تولیت
حرام نیست بلکه در وقت حاجت واجب میشود اگر چه دادن اجرت میسر شود سوم مباح بودن آب پس جایز نیست وضو
کردن با آب مغصوب و اگر بکند صحیح نخواهد شد چه نهی در عبادات مستلزم فساد است و اگر آب از چوب مغصوب گرم بکند
طهارت … نمی‌توانند کرد و اگر چه گنه کار و ذمه دار باشد چهارم هرگاه شک کند در فعلی از افعال وضو پس اگر قبل از فراغ
از وضو باشد مشکوک را ما بعد آن را بجا آرد و اگر بعد از فراغ باشد اعتباری ندارد و این همه ظاهر است که در دو جا اشکال
است یکی آنکه شک هرگاه بفعل آخر متعلق شود پس نمیتوان گفت که قبل الفراغ است یا اینکه بعد الفراغ است
پس احتیاط در بجا آوردن آنست که اینکه از جای خود حرکت کرده یا باشتغال دیگر مشغول شده یا بلکه دو …
که طول جلوس … همین حکم داشته باشد بلکه بعضی مطلق جلوس را کافی دانسته‌اند … در حال …
… از حال شک … مطلق جلوس … هرگاه … از افعال …

قابل دار اینجاست که حکم عدم اعتنا بشک فعلی در حال اشتغال بفعل دیگر که در نماز وارد شده بر خصوص
از مستندات آن عموم دارد لکن جریان آن در خصوص محل اشتباه است چه حدیث مذکور در خصوص مقام مشتمل بر حال وضو
نه حال فعل خاص از خصوص پس قول بعدم اعتنا بشک در فعل متقدم وقت اشتغال بفعل متاخر خالی از وجه نیست با آنکه
اصل عدم فعل مؤید قول اول است و آنچه در حال شک در افعال وضو مبین شد بعینه در غسل و تیمم جاری است پس بعد از فراغ
در غیر فعل آخر قابل اعتنا نیست و قبل از آن موجب بجا آوردن مشکوک است مع ما بعد آن تحصیلا للترتیب و اما در فعل اخیر
پس اگر غسل کننده عادت بموالاة عرفی داشته باشد ظاهر آنست که اعتبار شک نکند و اما در غسل ارتماسی و در غسل ترتیبی
که عادة بموالاة ندارد پس بعضی قایل شده‌اند بوجوب اتیان با آن و شبوت نمیرسد بلکه ظاهر آنست که انتقال از محل بفعل دیگر
کافی باشد در عدم اعتنا بشک و اگر ظن بترک کند در جائیکه اعتنا بشک میکند پس اعتنا بالطریق اولی لازم خواهد بود
ظن نباید در موضعیکه اعتنا بشک نشاید اعتنا بظن بفعل اولی خواهد بود و اگر امر بالعکس باشد مسئله خالی از اشکال نیست و اگر
شخصی در طهارت کثیر الشک باشد پس اعتنا نمیکند اگرچه انتقال از وضو نکرده باشد پس بنی بر صحت میگذارد چه
عده وسواس از شیطانست در روایت صحیح وارد شده که ذکر کردند نزد حضرت صادق علیه السلام که مردی مبتلی
در نماز و حال آنکه صاحب عقل فهم است آنحضرت فرمودند که چه عقلی دارد حال آنکه اطاعت شیطان میکند پس سایل
عرض کرد که چگونه اطاعت شیطان میکند آنحضرت فرمود که بپرس از او که این کاریکه تو میکنی از چه راه است
در جواب تو میگوید از وسوسه شیطان نجم شک در حدث بیقین طهارت را منتشکند و شک در طهارت بیقین حدث
و دور نیست که ظن هم رافع یقین نباشد و اگر جزم بهر دو یعنی شک در تشخیص متقدم و متاخر داشته باشد ظاهر آنست که
طهارت میکند کما فی النص لا تکافؤ الاحتمالین بعدم مشموله لظن احد الجانبین و بعضی گفته‌اند که اگر حالت
سابقه علی الحالتین را بخاطر دارد بنا بر ضد آن میگذارد و بعضی قایل باستصحاب حکم آن حالت شده
اند بنا استصحاب آن و اینهمه مخدوش است آری گاه است که علم بحالت سابقه و اطراد عادت منجر
حال حاضر میشود پس مطابق علم خود عمل میتواند کرد لکن از محل بحث و موضوع کلام خارج میشود و خارج
خروج بلل مشتبه ببول بعد الاستنجا قبل الاستبرا چه عدم علم مقتضی بقاء طهارت سابقه است لکن اجماع و نصوص باعث
و ترجیح ظاهر و تقدیم آن بر اصل عدم گشته و هرگاه یقین بداند که در عضوی از اعضای وضو اخلال کرده بجا آورده

ان و مابعد ان لازم است خواه بر حال خود باقی باشد خواه منصرف شده باشد مگر اینکه موالات از دست رود
پس از سر گیرد و اگر استنجا از بول یا غایط نکند و سهواً نماز بخواند اعادهٔ نماز لازم است نه اعادهٔ وضو و قول باعادهٔ آن
شاذ و ضعیف است و اعادهٔ نماز را بعضی مخصوص بوقت میدانند نه خارج آن و بعضی مطلقا حاجت باعاده نمیدانند
و اول احوط است تتمیم در مستحبات وضو است و آن چند امر است اول مسواک و آن مالیدن دندانهاست بچوب و مانند آن
حتی بانگشت چه در روایتی وارد شده که اگر دندان بانگشت شستن و انگشت مالیدن در وقت وضو داخل مسواک است
و در روایت صحیح ولکن بانگشت مخصوص بنافله شب قریب بفجر وارد شده و افضل آنست که مسواک بچوب سبز باشد [illegible] بالاتر از آن
اراک است و میباید که مسواک بر عرض دندانها کشیده شود نه طول آن و محل آن قبل وضوست پس اگر سهو کنند بعد از آن بلا فصل
بکنند چنانکه در خبر معلی وارد است و از روضهٔ بهیه و نفلیه جواز بعدیت و اجزای آن مطلقا مستفاد میشود و در چند [illegible]
ازین مسواک برای نماز هم سنت است و ان بعد وضو واقع میشود لکن امر آخر و مسواک از مستحبات موکده است فی نفسه
و از برای وضو نیز حتی اینکه وارد شده السواک شطر الوضوء و بعضی گفته اند که از مستحبات وضو نیست و در جواب
گفته اند اینکه نفی جزئیت نموده باشند و از مستحبات وضو گذاشتن ظرف آب است بر دست راست
خواه دهان ظرف تنگ باشد و خواه فراخ یا مختص باول است و از آنجمله سنت گرفتن آب بکف دست راست اگرچه برای
شستن همین دست باشد بدین نحو که اول ازین دست گرفته در دست چپ بریزد و دست راست را بشوید چنانکه در
الصحیح و روایات دیگر بر خلاف آن دلالت دارد و از آنجمله است گفتن بسم الله وقتیکه دست بآب میبرد و [illegible]
بر رو میاندازد که در چند روایت وارد شده که هرگاه تسمیه بعمل آرد تمام جسم پاک میشود و از وضو تا وضوی دیگر
دیگر اگر گناهی سر زند این تسمیه کفارهٔ آن باشد و شرک شیطان مندفع گردد و اگر تسمیه نکند پاک نمیشود مگر [illegible] آب
بلکه تاکید تسمیه بقدریست که حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم تارک آنرا حکم باعادهٔ وضو فرموده اند و از آنجمله
غسل هر دو دست پیش از اغتراف از بند دست یکبار بعد حدث بول و نوم و دو بار از حدث غایط
و در بعضی روایات بعد بول هم دو بار وارد شده هر چند احتمال دارد که برای دفع توهم نجاست باشد از باب
احتیاط و بنابرین مختص بقلیل خواهد بود و مخصوص بحال شک نه حال یقین بطهارت چنانچه از بعضی روایات مستفاد
میشود لکن اطلاق اکثر اخبار مقتضی تعمیم حکم است و حمل روایت اول بر مزید تاکید در صور سابقه ممکن است و از آنجمله

است مضمضه و استنشاق بسبب نصوص کثیره علی الاشهر و بعضی انکار وجوب و استحباب آن کرده اند بر طبق بعضی روایات
و آن محمول است بر نفی وجوب و نفی سنت نبویه رداً علی بعض العامه القائلین بالوجوب و سنت است تثلیث این دو بنابر
روایت شیخ و تقدیم مضمضه بر استنشاق هم از آن مستفاد می شود و از آنجمله است غسلات ثلث علی المشهور لعله المنصور
و بعضی روایات استحباب را محمول بر تقیه ساخته اند و صدوق محمول بر استفهام انکاری بر دو محمل دور از کار و بعید از سیاق
اخبار است لکن روایات و اقوال در این باب به غایت اضطراب و اگر از رهگذر این اختلاف جاده اجتناب پیماید نکو خواهد
بود و شستن اعضا بار سیوم بدعت است و از آن جمله است گشودن چشم در حال شستن رو و لازم نیست که آب را
داخل چشم کنند بلکه خوب نیست تا اینکه مروی است که این عمل مرکب این مرض می شود پس همین علت تا بینا شدن و از آنجمله
است ابتدا کردن مرد در شستن دست ها از پشت دست و زن از شکم دست و بعضی در بار دوم عکس آن را اولی دانسته اند
و مستند آن واضح نیست لکن رعایت آن اولی است و از آنجمله است کامل کردن وضو به یک مد آب چنانکه در اخبار کثیره
وارد است و از آنجمله است خواندن دعاهای ماثوره در هر فعلی از افعال وضو چنانکه در روایت محمد بن حنفیه رضی الله عنه
مذکور و ثواب آن بر السنه مشهور است و در فقه الرضا علیه السلام منقول است که هر کسی که در حال وضو سوره انا انزلناه
بخواند از گناهان بیرون رود مثل روزیکه از شکم مادر بیرون آمده باشد و از جامع الاخبار ظاهر می شود که خواندن آیة الکرسی بعد از وضو
ثواب بسیار دارد و از آنجمله است کنار نهادن دست بر عضو مغسول و قول بوجوب ضعیف است و بدانکه زراره از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت در وضو ... [illegible] ... می کند تا از آنجمله
مکروهات وضو استعانت است یعنی طلب اعانت از دیگری ... را کردن اعانت بر فعلی از افعال وضو مثل آنکه
آب بر کف دست او کند تا آنکس خود بشوید و آنکه دیگری بشوید پس آن ... تولیت و حرام است در صورت اختیار علی الاشهر
الاظهر و بعضی قائل بکراهت شده اند و کیفما کان طلب نمودن آب از غیر و طلب گرم کردن آن از استعانت مکروهه داخل نیست
و از جمله مکروهات خشک نمودن آب وضو است از یار ... [illegible] ... علیه السلام منقول است که هر کسی که وضو بگیرد و بدستمال
خشک کند یک حسنه برای او نوشته می شود ... [illegible] ... خشک شود
سی حسنه نوشته شود و چندین روایات ... [illegible] ... احتمال تقیه نمی رود ... عمل بر آن بعید نیست
و از آنجمله است آنکه کوزه یا ظرف ... [illegible] ... صورت جهوا داشته باشد و از آنجمله است

اینکه آب از آفتاب گرم شده باشد چه نهی وارد شده است از وضو بآن و همچنین از غسل و خمیر کردن آرد با آن بعلت اینکه
خوف برص از استعمال آن وارد و در مرسله محمد بن سنان رخصت استعمال آن وارد شده و از انجمله است از غیر نجاست
تغیری بهم رسانیده باشد چه حضرت صادق علیه السلام فرموده است که آنرا استعمال مکن مگر اینکه آبی دیگر غیر متغیر موجود نباشد
پس تنزه و احتراز از آن میکنی و مکروه است وضو از سور حائض مطلقا یا آن حائضی که مامون نباشد یعنی وثوق بتحرز او از نجاست
حاصل نباشد و همچنین از سور ولد الزنا و بعضی مکروه دانسته اند وضو را از سور یهود و نصاری و ظاهر است که حرام باشد و مکروه است
از آبیکه چلپاسه یا کژدم یا مار بآن رسیده باشد اگر چه زنده بیرون رفته باشد و همچنین آبی که در طهارت کبری یعنی غسل مستعمل شده باشد

مقام ثالث در بیان غایات وضو بدانکه جمعی از علما وضو را واجب لنفسه میدانند لا لغیره و بحسب و اشهر اظهر خلاف آنست
و هر گاه این را دانستی پس بدانکه وضو مشروع شده است برای اغراض عدیده که حصول و صحت آن موقوف است
بر وضو و غایات متعدده که تکمیل و زیادتی ثواب آن منوط است بطهارت پس از قسم اول است نماز خواه فریضه باشد
و خواه مندوبه و واجب میشود وضو بوجوب آن و مندوب میشود وقت استحباب آن و صحت آن در شرط واقع شده
دار و وضوئیکه برای نماز مستحبی کرده باشد در نماز واجب داخل می تواند شد و از انجمله است طواف واجب و مندوب و لکن در قسم ثانی اختلاف است
که آیا شرط صحت است یا شرط کمال و تحقیق آن در مباحث حج خواهد آمد انشاء الله از انجمله است مس کتابت مصحف
مجید پس واجب میشود بوجوب آن و سنت می شود در وقت سنیت آن علی الاشهر و سوا حوطان لم نقل کونه
اظهر و باصل شرع مس کتابت قران واجب نیست لکن خالی از رجحان نباشد پس وقتیکه آنرا نذر بکند واجب میتواند شد
و گاه است که برای ضرورت اصلاح غلطها و ضم اوراق پراکنده و برداشتن آن از زمین نجس و انتزاع آن از دست
غاصب حتمی و هرگاه بدون مس کتابت نتواند شد و مراد از مس ملصق ساختن باجزای بدن است بآن و حایل پس اگر آستین و مانند
آنرا حایل گرداند مس نمی باید پاکی نیست و فرقی نیست میان ظاهر کف و باطن آن و در نسبت مس بناخن که از زوائد
بیرون نباشد حکم بدن داشته باشد بخلاف موها و پاکی ندارد مس حاشیه و جلد و غلاف و برداشتن
آن و آیا منع صبیان از مس آن لازم است یا نه ظاهر ثانی است لکن از راه تعظیم و تمرین منع اولی است و مس
اسم خدا و ائمه معصومین علیهم السلام خواه در قرآن باشد و خواه در غیر آن و مس محل سجده بعضی مشروع
و قسم ثانی از غایات وضو که مستکمل باشد داخل شدن است در مساجد و حدیث قدسی که از حضرت صادق

علیه السلام مروی است وارد شده خوشا حال بنده که وضو کند در خانه خود و پس بزیارت خانه من بیاید آگاه

باشید که اکرام زیارت کننده بر صاحب خانه لازم است و از انجمله است تهیه نماز هر چند فاضل معتمد صاحب

اللئام و محقق ملا حسین خوانساری سندش نیافته اند لکن در شرح مفاتیح از ذکری نقل کرده اند

که حضرت فرموده اند توقیر نماز نکرده است آنکسیکه طهارت را تاخیر نماید تا اینکه وقت نماز داخل

خواندن قران چه با طهارت ثواب بیست و پنج حسنه و بی طهارت ثواب ده دارد و از انجمله است کتابت

قران و ملا هادی شارح مفاتیح میلی بوجوب طهارت دارد بجهت اینکه در حدیث صحیح وارد شده

که نوشتن قران بدون طهارت حلال نیست لیکن اینکلام محمول بر تاکید و مبالغه است جمعا بینه و بین

و قایل بان از اصحاب یافته نشد و شارح مذکور میفرماید اگر روایتی وارد میشد در بیان بود حکم قطعی بتحریم میکردیم

با آنکه این حکم مناسب است بتعظیم قران و کلامش از طرق اشاریت بعید واقع شده و از انجمله است برداشتن قران

با غلاف یا بند و از انجمله است خوابیدن چه خواب با طهارت ثواب شب بیدار دارد و از انجمله است برای خواب جنب و از انجمله

سعی برای حاجت چه در روایت عبدالله بن سنان وارد است که کسیکه طلب حاجت خود را در حالیکه با وضو نباشد بکند و برآورده

نشود پس ملامت نکند مگر خود را و از برای زیارت قبور مومنین کما عن الجامع ملا حسین خوانساری فرموده اند که بعضی از علما ذکر

کرده اند که بخصوص روایتی وارد شده لکن مطلع بران نشده ام و از برای ذکر حایض در اوقات صلوات و فعلا

در حجاز آن بنظر نرسید بلکه بعضی از ایشان بنا بر روایت قول بوجوب نقل کرده اند و سیاق روایت اینیا دلالت بر آنها

دارد و از برای بقا علی الطهارة و اکثار طهارت که روزی را زیاده میکند و از انجمله است وضوی تجدیدی

بدرستیکه وضو بالای وضو نوریست بالای نور و کسیکه وضو را تازه میکند بدون اینکه حدثی از و صادر شود

حق تعالی توبه او را تازه میکند بدون اینکه طلب آمرزش کند و در بار از احادیث که نهی از وضو کردن

یقین طهارت و شک در حدث وارد شده ظاهر مراد از آن وضوئی است که به نیت رفع حدث

ابتدا طهارت واقع شود و ظاهر نصوص و فتاوی آنست که تجدید وضو سنت است اگرچه بوضوی اول نماز

نکرده باشند و از شافعی منقول شده که او مکروه میداند تجدید را در صورتیکه بوضوی اول نماز نخوانده باشد و سنت نمیداند

الا برای نماز اعاده ... شهید علیه الرحمه در ذکری توقف فرموده است در تجدید وضو برای نماز واحد

لفقد النص الصریح و هرچند عموم کافیست لکن بعض نظر بمعارضه عموم نهی از وضو بعد یقین الطهارة این تامل
را بجا و ترک را احوط دانسته اند و بنابر تأویلی که ذکر کردیم معارضه باقی نمیماند و در ارتفاع حدث از وضوی تجدیدی
هرگاه بعد از آن ظاهر شود که قبل آن محدث بوده بنا بر علما خلافست و حکم بارتفاع بعید نیست و شارح مفاتیح
ملا هادی اخباری میفرماید بعید نیست که تجدید غسل هم سنت باشد و آن محل تامل است و از آنجمله اراده جماع
حامل است چه حضرت رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم در وصیت حضرت امیر علیه السلام نهی از این امر فرموده
بخوف اینکه فرزند اعمی القلب و بخیل الید بهم رسد و از برای وطی جاریه دیگر لقول الصادق علیه السلام و از برای معاودت
الجماع مطلقا کما روی عن الرضا علیه السلام و جمعی حکم کرده اند باستحباب وضو از برای محتلم وقتیکه اراده جماع بکند و خبری
باین مضمون بنظر نرسیده مگر در باب غسل روایتی وارد شده است که محتلم قبل جماع غسل کند تا فرزندیکه از وی
بهم رسد از جنون محفوظ ماند و از آنجمله است اینکه جنب اراده تناول کردن چیزی نماید که وضو در آنوقت فضیلت دارد
و همچنین از برای حایض و از برای اینکه در حالت جنابت اراده غسل دادن میت نماید یا اینکه غسل دهنده میت اراده جماع
از زن خود بکند و همچنین برای نماز جنازه و برای داخل کردن میت در قبر و از برای داخل شدن زن نزد شوهر در شب
زفاف و همچنین برای شوهر و برای آن کسیکه از سفر داخل خانه شود و از برای جمیع مناسک حج و وضو از افضل سنت است
بجای طواف و نمازان که وضو در آن ضروریست و همچنین برای وقت عروض ناقض فضیلت وضو و ذکرش در فصل نواقض
خواهد آمد مقام رابع در بیان نواقض وضو بدانکه نواقض وضو بر دو نوعست ناقض اصلی و ناقض بفعل آن اما نوع
اول پس چند چیز است اول بول دوم غایط سوم ریح هرگاه خارج شود از موضع طبیعی نصا و اجماعا
و مخرج طبیعی ریح دبر است پس ریحیکه از فرج زن بیرون می آید ناقض وضو نیست و همچنین ریحیکه از مخرج بول مرد
یا زن بیرون آید و قول بنقض ریح خارج از ذکر ضعیف است و ریحیکه از رایحه و صدا خالی باشد ناقض است و
روایت تقیید باحد الوصفین ظاهر آنست که محمول باشد بر آنچه غالب است که این اوصاف امارت یقین بصدور حدث
میباشد و اگر فرض شود که بدون این اوصاف نیز یقین حاصل گردد چنانچه گاه هست که چنین اتفاق میشود
البته ناقض خواهد بود دلالت میکند بر آن حدیث رضوی و غیر آن و اگر مقعد با فضله خارج شود و باز داخل
گردد بعضی ناقض نشمرده اند و فیه نظر و در حکم خروج از مخرج طبیعی است مخرجی که در غیر موضعیکه عادت جاری است

مخلوق شده باشد باید بشود آن موضع و منفتح شود نیز آن و دعوی اجماع کرده‌اند و در این حکم علامه حلی در منتهی و ظاهر کلامش آنست که در صورت اعتیاد در کار نباشد پس بکرات بیرون آمدن هم در نقض کافی باشد و اگر مخرج طبیعی منسد نشده باشد اختلافست مشهور آنست که باعتیاد ناقض خواهد بود بدون آن و بعضی میگویند که اگر این مخرج جدید زیر ناف باشد ناقض خواهد بود و در بالای ناف ناقض نخواهد بود و قول دیگر آنست که ناقض نباشد مطلقا و تقویت فرموده آنرا سید جناب ابو طالب ثراه لعدم نهوض دلیل علی النقض و احتیاط واضح است **چهارم** خوابیکه غالب باشد بر قوه سامعه و آن از جمله احداث است بذاته نه از جهة احتمال صدور حدث و مادامی که یقین بنوم کذائی حاصل نشود بمجرد حصول مقدمات نوم یا صورت نوم ضرر نمیکند کل ذلک للنصوص و آنکه بخوابد و نشسته باشد اگر یقین بهم رساند بخواب موصوف ناقض خواهد بود و با دل علی خلافه با دل بچم جنون و بیهوشی آ و آنچه عقل را زائل کند و هر چند بعضی از علما گفته‌اند که دلیل این حکم واضح نیست لیکن خلافی در آن بنظر نرسیده بلکه بعضی دعوی اجماع مسلمین نموده‌اند و روایت دعائم الاسلام بر آن دلالت دارد **ششم** استحاضه قلیله است و آن سبب وضوست برای هر نمازی و عمانی استحاضه قلیله موجب چیزی زیاده و آن ضعیف است و در حکم آنست در اینجا وضو سلس البول هر گاه مستمر باشد بحیثیتی که مهلت نماز نیابد و بعضی گفته‌اند که حاجت تجدید وضو برای نماز ندارد و قول اول خالی از قوت نیست **هفتم** موجبات غسل است که وضوی سابق را می‌شکند و اما نوع **ثانی** پس از آنجمله است مذی که بنا بر تحقیق ناقض وضو نیست لکن اعاده وضو بعد آن اولی است از آنجمله است مس باطن فرجین بلکه گشادن سوراخ ذکر و قول بناقض بودن آن ضعیف است لکن احوط و اولی اعاده وضوست و از آنجمله است قهقهه و خونی که بر آید از یکی از دو مخرج خلافا لابن الجنید و از آنجمله است آمدن خون رعاف زیر و قی کردن و تخلیلیکه باعث بر آمدن خون شود از دندان با کراهت طبع در شرح مفاتیح روز این حکم را محمول بر استحباب کرده‌اند و ممکن است که حمل کنیم بر تقیه و از آنجمله است خواندن شعر باطل زیاده از چهار بیت و کذب و دروغ گفتن و غیبت کردن و ظلم نمودن اعاده اولی است و از آنجمله است هر گاه رطوبتی بعد استبرا بیا بدوا از آنجمله است آنکه قبل استنجا از بول وضو نموده باشد و اعاده در صورتها اولی است **مبحث دوم** در اغسال است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در غسل جنابت است و در آن چند مقام است مقام اول در بیان موجب آن و آن دو چیز است یکی انزال منی یعنی بیرون آمدن منی از مخرج طبیعی آن و بعضی بتقسیم

کما فی بعض الروایات و در بعض آن ذکر باصره و سامعه هر دو واقع است و هر چند ذکر قوت سامعه کافی و ضمنی است از ذکر باصره کما صرح به الشهید الثانی و از همین جاست که اکتفا بذکر قوت سامعه نمودیم لکن اکثر علما هر دو را ذکر می کنند و لا باس کما ذکرنا فی الوجیز الرایق ۱۲ منه دام ظله العالی

نموده اند خروج منی را از موضع طبیعی و غیر طبیعی مطلقا و بعضی در وقت انسداد مخرج طبیعی مخرج غیر طبیعی را در حکم آن دانسته اند و بعضی
اعتبار غیر طبیعی را مقید باعتیاد ساخته اند خواه طبیعی منسد شود و خواه نه و کیفما کان هر گاه منی بیرون آید خواه بجماع و خواه
بدون آن در حال بیداری خواه در حال خواب مرد باشند یا زن غسل واجب خواهد شد و روایاتی که دلالت بر نفی غسل از زنان
دارد ماول است یا مطروح چنانچه در وجیز رائق بآن اشاره کرده ایم و بهر کیفیت علم بخروج منی در وجوب غسل در کار است
و اگر اشتباهی بهم رسد پس شخصی که صحیح باشد رجوع می کند بعلامات آن از شهوت و دفق و فتور جسد بعد بیرون آمدن آن اگر
مفید علم شود کلامی نیست و الا چون منصوص نیست و احتمال حمل آن بعض بر تقیه بعید جرع بآن خالی از قوت نیست و اگر این
علامات نباشد غسل لازم نخواهد شد لکن اگر علامات و قراین دیگر بحسب تجربه او مفید علم شود پس حکم بوجوب غسل
میتوان نمود نه بدون آن اگر چه رجحانی بهم رسد اما مریض پس از برای او علامت شهوت کافی است کما فی النص در صورت
حصول علم کلامی نیست لکن حصول علم بمجرد آن با وصف اشتراک این صفت در منی و مذی مشکل است حال
مرد و با زن یکی است جمعی از علما مثل محقق اوصاف ثلثه را برای او نیز اعتبار کرده اند و جناب مولانا سید علی طاب ثراه
مجرد شهوت را کافی دانسته اند و روایت صحیح بر آن دلالت دارد و مرا این علامت افاده علم نمیکند و لهذا در روایات
دیگر حکم غسل بر آن مرتب نفرموده اند و کیفما کان آنچه از فرج زن بعد نزدیکی مرد بعد غسل بیرون آید باعث اعاده
غسل نمیشود لاحتمال کونه من ماء الرجل کما فی النصوص تتمیم وقتی که بیابد منی را بر بدن خود یا جامه خود که
اختصاص باو داشته باشد بحیثیتی که بداند که این منی از غیر او نیست احکام جنابت برا و جاری خواهد شد لکن هر گاه معلوم
نباشد که وقت خروج منی چیست بر آخر احتمالات بنای آن خواهد گذشت و قول برعایت اول محتملات ضعیف است
و هر گاه با وصف اختصاص جامه بداند که این منی از وست یا نه ظاهر آنست که حکم جنابت برا و جاری نخواهد شد
اگر چه گمان بکند که از وست و در صورت ظن احوط آنست که غسل بکند و اگر بیابد منی را در جامه مشترک خواه اشتراک
معیت باشد مثل اینکه دو کس بیک بستر بخوابند یا اشتراک تعاقب باشد که نوبت بنوبت آنجا را استعمال آورده
باشند و ندانند که منی از کدام یکیست غسل بر هیچیک واجب نخواهد شد و بعضی این حکم را مخصوص دانسته اند
باشتراک معیت و اول اوجه است و ثانی احوط بلکه احتیاط در صورت اولی نیز در کار است کما ذکرناه فی الوجیز الرائق
و کیفما کان ظاهر آنست که یکی از آنها بدیگری اقتدا نمی تواند کرد اگر چه بعضی از محققین جائز دانسته اند و هر دو در مسجد داخل

نمیتواند شد علی تامل فیه مقام دوم سبب یکی برای جنابت التقاء ختانین است یعنی دخول بقدر حشفه در
قبل زن را باجماع و در دبر زن و در دبر غلام علی الظاهر مع انه احوط و علی التقادیر فرقی نیست در وجوب
غسل میان فاعل و مفعول هرگاه هر دو مکلف باشند و شهید در روض فرموده است که هرگاه صبی و صبیه چنین عملی
بکنند اقرب آنست که احکام جنابت بانها متعلق شود و محقق خوانساری میفرماید که ثمره نزاع در وجوب منع ایشان
از داخل شدن مساجد و مس مصحف و قرائت عزایم و وجوب غسل بر ایشان بعد بلوغ ظاهر خواهد شد انتهی و بعضی از آن محل
نظر است و اگر احد الطرفین بالغ باشد تعلق احکام جنابت باو اوضح است و تفرقه میان واطی و موطوء در حکم
دبر چنانچه فاضل کاشانی بان قایل گردیده شاذ است و تمسک او بمعارض با دله آخر نادر است مقام سوم در احکام
وان چند چیز است اول واجب است بر جنب غسل کردن برای رفع حدث جنابت لکن وجوب ان علی الظاهر بجهت
غیره است نه وجوب لنفسه خلافا للفاضل الخراسانی والمحقق الخوانساری کسانیکه قایل بوجوب لنفسه شده اند
وجوب لغیره را منع نمیکنند و کسانیکه بمحض وجوب لغیره قایل اند کما هو المختار از استحباب لنفسه انکار ندارند پس اگر قبل از دخول
نماز واجب جنب بقصد رفع حدث و قربت غسل را بعمل آرد علی القولین صحیح خواهد شد و فیه کفایة حتی اگر از دخول
الوقت [illegible] بعد دخول حاجت بشعور نماز و قصد بجا آوردن قضا ندارد انما یفتقر الیه عند قصد الوجوب لا [illegible] الیه
مستغنی عنه و چنانکه غسل بر مسلمان واجب است بر کافر نیز واجب است لکن در حال کفر غسلش صحیح نیست و بعد مسلم
شدن باسلام هر چند تکالیف سابقه مثل روزه و نماز ساقط میشود لکن سقوط غسل ثابت نیست کما اوضحناه فی الجوهر دوم
حرام است بر جنب قبل غسل قرائت سور عزیمه العاص نکه اختصاص بان دارد و آیه مشترک مثل بسمله در صورتیکه
مقصد یکی از ان سوره باشد و احتمال تخصیص تحریم با آیه سجده بعید است سوم حرام است مس نوشتهای قرآن یعنی
صورت حروف و مد و تشدید نه اعراب هرگاه در مصحف واقع باشد یا جای دیگر بنیت قرآنیه نوشته شده و اگر الفاظ مشترکه
مشترک را بدون نیت قرانیه بنویسند مس آن باکی نخواهد داشت و مس کردن بجلد جایز نیست و در ناخن [illegible]
مس بعض منافیه ندارد چهارم جایز نیست مس اسم الله خواه بر درهم نقش کرده باشد و خواه بر چیز دیگر [illegible]
انبیا و ائمه علیهم السلام و محقق در معتبر و فاضل خراسانی در ذخیره نگرده داشته اند بلکه در اسم الهی تامل نموده اند
مگر از جهت معارض بودن روایت لغیره عن مس درهم علیه اسم الله بروایت [illegible] ان مگر بجهت [illegible] اجماع

وشهرت تام جسارت برخلاف صریح نموده اند والعمل علی المشهور بحکم در رنگ کردن دست حنا که علی الاشهر
الاظهر حرام است بلکه جمعی دعوی اجماع نموده اند مگر سلار که مکروه دانسته و آن ضعیف است و از کلام صدوق
ظاهر میشود که جنب بعد وضو در مسجد خواب میتواند کرد لروایة شاذة موافقة لمذهب احمد مع معارضتها باقوی منها جایز است
در غیر مسجدین مرور کردن و چیزی گذاشتن و اگر در جوانب مسجد امر در رفت بکنند بنحوی که از مصداق رفتن بیرون رود و دست شهید ثانی
و شیخ علی علیهما الرحمه جزم بتحریم نموده اند و آنچه از بعضی روایات مستفاد میشود که مشی در مسجد جایز است نه نشستن الا آنکه
بیشتر مذکوره ضعیف است محمول است بر اینکه مرور کردن جایز است و اما مشاهد مشرفه پس شهیدین علیهما الرحمه الحاق کرده اند
آنها را بمساجد و شارح مفاتیح هم با ایشان در این حکم موافقت کرده و مستند ایشان روایت قرب الاسناد است
از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت بابو بصیر فرموده آیا نمیدانی که سزاوار نیست جنب را که داخل شود در خانه های انبیا
پس ابو بصیر برگشت و روایت مفید علیه الرحمه آیا نمیدانی که در خانه های انبیا و اولاد انبیا داخل نمیشود جنب و احترام حضرت ایشان در حال
حیات و ممات یکسانست و دلالتش بر وجوب اجتناب خالی از خفا نیست و امکان احوط است و ششم گذاشتن چیزی
در مساجد علی الاشهر جایز نیست و سلار علیه الرحمه مکروه میداند و بعضی از متاخرین تحریم را مخصوص ساخته اند بصورتیکه گذاشتن
چیزی مستلزم مکث باشد و حرمت در این صورت جای کلام نیست لکن خبر نهی عام است هفتم جایز نیست برای
جنب باقی ماندن بر جنابت در شبهای ماه رمضان تا طلوع صبح خلاف صدوق شاذ است و مکروه است از برای جنب خوابیدن زیاده
از نصف در جمیع اوقات جنابت و چنانچه شهید ثانی تصریح بآن فرموده و بعضی از علما تخصیص کرده اند کراهت را زیاده [illegible]
[illegible] و کیفما کان کراهت از نصف تجاوز کند کراهت شدید تر میشود و بعضی مطلقا مکروه و بعضی حرام دانسته اند و آن
ضعیف است و مکروه است برای او برداشتن مصحف و مس ما عدای خط و غلاف آن و باکی نیست هرگاه پارچه حائل باشد و مکروه است
خوردن و نوشیدن چیزی پیش از غسل مگر اینکه بشوید دستها و کلی دارد و مضمضه و استنشاق کند اگر چنین نخواهد کرد
اندیشه برص است هکذا فی روایة و در بعض روایات وارد شده که مورث فقر میشود و وضو کردن افضل است و ذکر
استنشاق در روایات بنظر نرسیده بلکه در عبارت صدوق علیه الرحمه واقع و مکروه است ابتدا در خوابیدن تا وضو کند بکنند
مبادرت بطرف غسل افضل است و مکروه است خضاب از حنا و غیر آن مقام چهارم در کیفیت غسل است و کیفیت آن
و در آن پنج چیز است اول نیت و تحقیقش گذشت دوم استدامه حکمیه یعنی قصد نکردن منافی آن در غسل عضوی از اعضا

سوم شستن تمام بدن شستن موها واجب نیست مگر از باب مقدمه جایی که بدون تخلیل موها آب بجلد نرسد در حدیث
وارد است برسان آب را بزیر همه موها و بانگشت آب درون پیچهای گوش برسان و ببین که موی از موهای
سر و ریش باقی نماند که آب بزیر آن نرسیده باشد و روایت حسنه حجر بن زایده وارد است که کسی که فرو گذارد
یک موی را از جنابت در جهنم است پس آن در آتش است مراد از آن ظاهرا مبالغه است در رسانیدن آب بپای آن چنانچه
در روایت اولی تفصیلش گذشت یا محمول است بر شستن موی از باب مقدمه و همچنین ضرورست رسانیدن آب در زیر
انگشتر و روایتی که بر صحت غسل در صورت ترک تخلیل انگشتر وارد شده محمول بر انگشتری که تنگ نباشد و شستن
ظاهر اعضا در غسل در کار است نه باطن آن پس داخل کردن انگشت در گوش چنانکه در روایت سابقه گذشت
برای غسل ظاهر آن است نه باطن آن و سوراخ گوش و مانند آن اگر باطن که نمایان باشد با ظاهر آن است که در
حکم ظاهر باشند و اگر مستتر باشند وجوب رسانیدن آب به آن ثابت نیست اگرچه احوط است والله یعلم چهارم آنکه
ضرور است در غسل مراعات ترتیب و یا ارتماس دفعه واحده اما اول طریقش آنست که اول سر و گردن را بعد
نیت بشوید و بعد آن جانب راست و بعد آن جانب چپ را و تامل بعض اخبار بین در حکم کردن شستن هر دو
جانبین پس عمده دلیل آن اجماع است و روایات دلالت صریحه بر آن ندارد کما فصل ذلک کله فی الوجیزه و عورتین را نصف
در جانب راست و نصف دیگر را در جانب چپ یا با هر جانب با مقدمه بشوید بلکه سهل آنست که با هر دو جانب بشوید و بعضی از
علما گفته اند که شستن آن با یکی از دو جانب کافی است و اول احوط است والله یعلم و در شستن جمیع اعضا آب یکی
کافی است و امرار دست ضرور نیست اما طریق ثانی تا غسل یعنی ارتماس پس داخل شدن در آب است یکدفعه عرفی بعد قصد غسل به نیت
قربت کما هو الاشهر الاظهر و مقدم داشتن جزوی از اجزای بدن در کار نیست این امر سبب که ارتماس لازم است و خود
بدون تکلف بوقوع می آید و بعضی گمان کرده اند که اگر غمس تمام بدن بتدریج و فاصله هم متحقق شود کافی خواهد بود
و این مشکل است از برای دفعه حقیقی ممکن نیست و در دفعه عرفی چندان اهتمام در کار نیست و وسواس را در آن نگنجانند
و از اینجاست که صاحب ذخیره میفرماید که اگر حاجت بتخلیل شعر یا پیچهای جلد شکم و مانند آن داشته باشد این تخلیل منافی دفعه
عرفیه نخواهد بود و اکتفا به غسل ارتماسی در جنابت و حیض ثابت است و در ما عدای آن تصریحی بنظر نرسیده مگر
اینکه اجماع ثابت شود و صاحب حدائق گفته است که خصوصیت جنابت درین باب بتنقیح مناط منتفی است و

دوراین

دور نیست که رجوع بمفهوم غسل بحسب لغت و عرف موید آن باشد و بعضی الحاق نموده اند بارتماس ایستادن را
در باران شدید و انداختن آب بدفعه واحده بر تمام بدن خالی از اشکال نیست اگرچه صاحب حدائق هر دو امر را
جایز دانسته و کیفما کان اگر بدن غسل کننده بیرون آب باشد و بعد آن داخل آب بکند در تحقق ارتماس کلامی نیست
و بعضی حرکت نمودن در زیر آب بعد نیت کافی دانسته اند و این خلاف ظاهر است و اگر کسی در آب تا گردن یا قریب
بآن ایستاده باشد و بعد نیت تا آب فرو رود کافی بودن این چنین ارتماس بعید نیست اگرچه احتیاط همین است که تمام بدن از آب
بیرون باشد و شیخ مفید از ارتماس جنب در آب ایستاده قلیلا کان او کثیرا منع فرموده و شیخ الطایفه توجیهی که
برای آن نوشته ضعیف است و اجماع و ظواهر نصوص دافع آنست مقام پنجم در بیان مقدمات و مسنونات
غسل است و آن چند چیز است اول استبراست برای آن کسی که منزل شده باشد و آیا واجب است یا مستحب بعضی قائل
بوجوب شده اند و اشهر اظهر استحباب آنست و کیفما کان استبرا عبارت است از سعی در اخراج بقیه منی ببول کردن
یا بعصر معهود که از مخرج غایط تا انثیین با انگشت میانین سه بار بقوت عصر نماید و از بیخ ذکر تا حشفه با انگشت میانین
و ابهام سه مرتبه و فشردن سر حشفه سه بار و این اکمل طرق است و احوط آنها و انسب بحکم بر اعم دانستن آیه را از زنان و
شیخ مفید علیه الرحمه برای آنها استبرا بول ثابت کرده اند و وجه آن ظاهر نیست و جمعی بعصر عرض حکم نموده اند
و آن چندان بعید نیست لکن آنهم ثابت نیست و ان کان احوط دوم حکم استبرا و ترک آنست و آن بچند صورت متصور
می گردد صورت اولی اینکه جنب بعد انزال و قبل غسل بول کند و بعد آن استبرا بعصر نماید و بعد غسل رطوبتی مشتبهه
بمنی خارج شود پس اشکالی نیست در اینکه اعتنا بآن نمی کند و طهارت او منتقض نمیشود صورت ثانیه آنکه استبرا بول
کرده باشد و نه بعصر مبادرت بغسل نماید بعد آن بلکی ... در این صورت نیز طهارت منتقض نمی شود اگرچه استبرا شرط صحت
غسل نیست اگرچه بعض اعلام با وصف نفی وجوب شرعی حکم بوجوب شرطی کرده اند بلکه برای تحصیل صیانت
غسل از نقض رطوبات مشتبهه صورت سوم آنکه بر تقدیر مذکور بعد غسل رطوبتی خارج شود پس اگر بداند که منی است یا مشتبه
باشد اعاده غسل لازم است بر تقدیر اول اجماعا و بر تقدیر ثانی علی الاشهر الاظهر و فرقی نیست در آنکه بول کرده باشد یا نه
صحیح الاخبار ... و در بعض روایات که حکم باعاده نماز وارد شده محمول است بر استحباب و حمل بر ...
بعید است صورت چهارم آنکه بعد انزال بول کرده باشد نه بعصر در صورت بر آمدن رطوبت مشتبه ...

و در صورتیکه بعد غسل از طریق مشتبه خارج شود ظاهر آنست که اعاده غسل در کار نیست اری اگر مشتبه ببول باشد
وضو میکند صورت پنجم آنست که استبرا بعضی نماید بی بول عکس صورت چهارم با آنکه بول کرده استبرای او ممکن نباشد
و ظاهر آنست که بر این تقدیر اعاده غسل بعد خروج بلل لازم باشد کما هو الاشهر صورت ششم عکس الصورت است که
فرض شود که بول کردن او را ممکن نشد و حکمش بنا بر مشهور آنست که اعاده در کار نیست و ظاهر کلام علامه علیه
الرحمه در تذکره وجوب اعاده است و الیه یمیل کلام السید فی المدارک و هو مختار الفاضل التجرادی بر خلاف آن دلالت میکند
ظاهر روایت معتبره مشهور لکن احتیاط در اعاده است سوم واجبست تطهیر بدن قبل غسل هر گاه نجس باشد چهارم
اینکه آب مباح باشد و مکان هم مباح باشد پنجم در ذکر مستحبات غسل است سنت است که قبل داخل کردن دستها
در ظرف بسم الله بگوید و هر دو دست را سه بار بشوید از بند دست بلکه از نصف ذراع بلکه از مرفقین و الکل مروی و محمول
علی مراتب الفضل و بعضی گفته اند که بکتر سه هم کافیست در ظرف واسع الفم طرد حکم بسبب عمومات ممکن است و الیهم
آن بسوی آب قلیل کما هو الغالب هم دور نیست و مضمضه و استنشاق سنت است و سنت است
در وقت شستن اعضا و جمعی از علما گفته اند که روایتی در خصوص بنظر نرسیده بلکه محقق در معتبر فرموده است
که همین است حکم علمای اهلبیت علیهم السلام و علامه در منتهی می فرماید که اینست مذهب اهلبیت علیهم السلام
و این عبارات دلالت بر وجود روایات دارد و فقه رضوی حقیق است ثم امسح سایر جسدک
ما انهم ذکر الله تعالی علی غسله و عند وضوئه طهر بدنه کله و قول بوجوب آن از مالک فقیه اهل سنت نقل کرده اند
و سنت است رسانیدن آب بدست جائیکه بدون ایصال هم آب برسد مثل موهای خفیف و پیچهای گوش و سنت است
خواندن دعاهای توبه در وقت غسل کردن و بعد آن و سنت است موالات یعنی شستن اعضای غسل
پی هم از راه مسارعت بسوی مغفرت و غسل کردن بصاع صاحب حدایق میفرماید که از اخبار کیفیت غسل مستفاد
میشود که آب استنجا و مضمضه و استنشاق و دیگر مستحبات در صاع مذکور داخل است و جمعی از علما فرموده
اند که هر عضوی از اعضای غسل را سه بار شستن سنت است و روایات غسل جنابت باستحباب تثلیث در سر
و تثنیه در باقی بدن دلالتی دارد و در غسل میت تثلیث جمیع اعضا منصوص است و انبیهم وارد است که
غسل میت مثل غسل جنابت است و ابن جنید قایل شده باینکه در خصوص اینجا نیز سه بار

و شهید در ذکری میفرماید که اقرب آنست که موهای دراز را بشوید چه در حدیث صحیح وارد است که آنکه
یک موی را از جنابت نشستن فرو گذارد متعمداً پس او در آتش جهنم است و اگر این استدلال تمام شود مفید وجوب
خواهد بود نه استحباب ولکن احتمال دارد که مراد از ترک موی ترک محل آن باشد یعنی بقدر یک مو که از بدن جنب ناشستن باز ماند
باعث دخول نار است مبالغة فی الغسل و فهم این معنی از محاورات چندان استبعادی ندارد و بنابراین استدلال بآن بر
استحباب غسل شعر محل تأمل است مقام ششم در تتمهٔ احکام غسل است اوّل آنکه واجب نیست ترتیب در
نفس عضو در غسل للاصل و بعضی مستحب دانسته اند متقدم داشتن اعلی را دوم سنت نیست تجدید در غسل سیوم
غسل جنابت از وضو کفایت می کند و بعضی هر غسل را مغنی از وضو دانسته اند و اشهر آنست که دیگر اغسال از وضو
کفایت نمی کنند بلکه واجب است که وضو را با آن منضم سازند و بعضی گمان کرده اند که شیخ الطائفه ضم وضو را با غسل جنابت
سنت دانسته اند لکن بپایهٔ ثبوت نرسیده بر تقدیر صحت نقل ضعف آن ظاهر است چه روایات عدیده بر نفی وضو از غسل جنابت
وارد شده و در بعضی تصریح واقع شده باینکه وضو با غسل جنابت بدعت است و بعض روایات که دلالت بر استحباب
می کند محمول بر تقیه است چنانچه در روایت محمد بن مسلم آمده که او نقل کرد بحضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد
که اهل کوفه روایت می کنند از علی علیه السلام که آنجناب امر می کردند بوضو قبل غسل جنابت پس آنحضرت
فرمود که دروغ بسته اند بر آنحضرت و سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی از متاخرین خصوصاً از اخباریین
با دیگر اغسال وضو را سنت دانسته اند نه واجب و مسئله خالی از اشکال نیست لکن قول بوجوب کما هو الاشهر سیما بین
المتقدمین اقرب است مع انه احوط و کیفما کان وضو در صحت غسل مدخلی نیست چهارم هرگاه در اثنای غسل ترتیبی بلکه
ارتماسی نیز حدثی صادر شود بنابر اعلا حکم آن اختلاف است بعضی گفته اند که از سر میگیرد و آن مختار علامه حلی است در
تذکره و مختار شیخ در مبسوط و شهید در ذکری و در دروس و محدث شیخ حر در بدایه للروایة و بعضی گفته اند که اتمام کافی است و هو المنقول
عن ابن البراج و ابن ادریس و همین است مختار صاحب ذخیره و بعضی قائل شده اند باتمام و وضو بعد از آن و همین است مختار شهید ثانی و شیخ حسین عاملی و محدث [illegible]
[illegible] تضعیفاً للقول بالاعادة لجهالة الروایة کما صنعه صاحب المدارک و رجحان قول به نقض بضعف روایت واضح است لکن مطابق این روایت
در وقت وضو نیز واجب است فاعادة الغسل اولی مگر احتمال دارد که محمول بر استحباب باشد چه ناقض بودن حدث اصغر نسبت بغسل از کلام شارع
مفهوم است و از اینجا معلوم شد بحرانی میفرماید که مسئله محل اشکال است و قول اول خالی از قوت نیست الخ

احتیاط و اتمام است و وضو کردن بعد از آن و اعاده غسل بیشتر از آنچه در خصوص احتیاط فرموده از طریقه احتیاط
بعید و وارد و آنسب بنظر نیز آنست که اول اعاده ما مضی من الغسل عملا بالروایه بعمل آرد به نیت وجوب و بعد از آن تتمه را
بفعل آرد و وجوبا بعد از آن وضو بآن ضم کند و احوط آنست که بعد از اتمام ناقض وضو را بعمل آورده وضو را
بقصد وجوب یا قربت بعمل آرد و اگر از اول امر ناقض غسل یعنی حدث اکبر را از اول واقع سازد و غسل را بجا آرد
بنیت رفع غدغه خواهد بود و در غسل ارتماسی حدث اصغر مسئله بعید است لکن از دائره امکان بیرون نیست و اعاده
قبل الاتمام در اینجا اشکال و استبعاد دارد و سید در مدارک میفرماید که اجرای این حکم در اغسال دیگر غیر
جنابت هم می توان شد و هنگامیکه قائل شویم باجزای آن از وضو و الا اتمام و وضو متعین خواهد بود و من میگویم
بر این تقدیر نیز تفرقه خلاف محتمل است چه نقض حدث اصغر غسل جنابت را مستلزم نقض دیگر اغسال نیز
نمی توان شد مگر میتوان گفت که نص مختص است بغسل جنابت پس در غیر آن این حکم مطرد نخواهد شد الا ان ثبت
الاولویه فتامل پنجم غسل جنابت هرگاه جمع شود با دیگر اغسال از همه آنها کفایت می کند خواه نیت همه اغسال کند
و خواه نیت جنابت تنها و هرگاه به نیت قربت اقتصار نماید پس خالی از تامل نیست چه نیت جنابت میکرد به نیت رفع حدث و گاه
غسل بمحض قربت بکند از نیت رفع حدث عاری خواهد بود و بمحض قربت در وقتی کافی میشود که فعل غسل مطلقا خالی از وجوب و ندب نباشد و ظاهر
اینست که غسل علی الاطلاق رجحان شرعی ندارد بخلاف وضو و اگر بالاجمال رفع حدث را بخاطر داشته باشد پس قصد
مشترک خواهد بود و بر این تقدیر کفایت آن ظاهر است اما اگر نیت غیر غسل جنابت نماید پس حکم به تداخل مشکل است
و نصوص از افاده آن قاصر لعدم صراحتها فی ذلک پس اعاده غسل به نیت جنابت احوط است لان الاصل
عدم التداخل علی ما حققنا فی الوجیز الرائق و هرچند تداخل در بعضی از احکام شرعیه مثل نجاسات و طهارت و رفع
حدث اصغر و مانند آن تاثیر نداخل می کند لکن در بعضی دیگر از احکام بر خلاف آن دلالت وارد و اظهر آنست که
عمومات ادوات شرط و جزا دلالت بر تعدد میکنند فما لم یثبت خلافه فالاصل عدم التداخل و بنا بر این هرگاه اسباب
عدیده صلوة ایات بهم آید تعدد صلوة ضرور خواهد بود و آن هرچند صورت متصور است یکی آنکه دو سبب
بهم مثل خوف و زلزله واقع شود و بعد از آن سبب اول نماز گذارده باشد پس در این صورت در وجوب نماز ثانی کلامی نیست
چنین اتفاق اگر در غسل بشود نیز عدم تداخل محل اشتباه نمی باشد دیگر آنکه دو سبب متحد الجنس مثل دو زلزله

بعد دیگری واقع شود نه از پی هم آن نها متخلل نشده باشد پس از کلام بعضی افاضل تداخل میشود
و آن مشکل است دیگر آنکه دو سبب مختلف الجنس در یک وقت با هم واقع شود و در این صورت نیز بعضی علما
میل بحکم تداخل دارند و اشکال در این سابقش منتشر است و اقرب عدم تداخل است و استدلال بعموم اذا اجتمع علیک لله
حقوق فی اجزاک عنها غسل واحد با آنکه معارض است بعموم حکم به سببیت و وجود کل مجمل کلام است کما اشرنا الیه
فی الوجیزه و همچنین هرگاه اسباب سجود سهو در نماز متعدد واقع شود ظاهر آنست که متعدد شود بتعدد سبب والله اعلم بحقایق الامور

مطلب دوم در احکام حیض و در آن چند مقام است **مقام اول** در بیان حقیقت حیض است پس بدانکه حیض در لغت
سیلان آب را می‌گویند یقال حاض الوادی اذا سال و در قاموس بمعنی خون سایل از زن نوشته و در شرع بمعنی خونی است
که از رحم زنان بعد بلوغ و قبل الیاس می‌آید و غالبا در او فاسد است و بعادت میشود و از سه روز کمتر و از ده روز زیاد
نمی‌باشد و در میان دو مره آن کم از ده روز فاصله نمی‌باشد و این خونی است که خداوند عالم بحکمت بالغه در رحم زن
برای پرورش جنین و رضیع متکون میفرماید پس هرگاه نطفه در رحم قرار میگیرد پروردگار آنرا غذای جنین قرار میدهد
و اگر غذا در اینحال باو نمیرسید از نشو و نما باز میماند و حق تعالی بقدرت کامله خود آنرا بعد زائیدن از راه پستان
بشیر مستحیل بلبن میسازد و کثافت دمویت از آن دور میکند و کسوت لبنیت بر آن میپوشاند تا غذای لطیف
طفل باشد تا هنگامیکه اعضای او نازک است و تاب طاقت اغذیه غلیظه ندارد پس هرگاه زن از حمل و شیر
دادن خالی میشود و برای آن خون مصرفی باقی نمی‌ماند در جای خود مجتمع گشته بخارج رحم بیرون می‌آید
و این خون معروفست میانه اطبا و کافه اهل ملل و محتاج بتعریف نیست و معنی خاصی در شرع ندارد پس شناختن
آن موضوع بعرف کافی است چنانکه در شناختن منی و غیر آن از موضوعات احکام شرعیه توقف بر شارع
نیست و لذا استفاد من الریاض و آن ماخوذ است از کلام صاحب ذخیره و در نظر قاصر محل تامل است بلکه ظاهر آنست
که از منقولات شرعیه است در معنی اخص از معنی عرفی چه آنچه در لغت مذکور است نیست پس اگر زنی را دو روز
خون سه ماهی بیاید در عرف آنرا حیض خواهند گفت کما هو مشاهد فی بعض النساء و لکن بحسب شرع آنرا حیض
نمی‌توان گفت هر چند بسبب اغتذای جنین و رضیع تواند بود و همچنین هرگاه سه روز متوالی نباید بنا بر
اعتبار التوالی و ما شاکل ذلک پس معلوم شد که موضوع حکم شرعی اخص است از معنی عرفی بنوعی از منقولات

الشرعية البتة و هرگاه این را دانستی پس بدانکه در تحقیق موضوع شرعی در حیض چند چیز که بمنزله فائده قیود تعریف است
ضرور است اوّل اینکه باید که خون حیض در شرع کمتر از سه روز نمی باشد و خلافی در آن نیست آری اختلاف در این
که سه روز متوالی معتبر است یا سه روز متفرق منتشر در جمله عشره از ابتدای دیدن خون هم از حیض محسوب است
اول اصح اشهر است و ثانی مختار شیخ است در نهایه از متقدمین و صاحب حدائق از متاخرین لمرسله یونس و قول اوّل اقوی
تر است و در وجیزه رائق در تحقیق این مقام بسطی تمام داده ایم و بنا برین قول بلکه بنا بر قول آخر نیز در چند چیز اشتباه
واقع می شود یکی اینکه مراد از سه یوم آن باشد که سه شبانه روز خالی از خون نباشد بعنوانی که هرگاه پنبه را بگذارد
تلوث آن لازم باشد یا مراد آنست که وجود دم در هر یوم در وقتی از اوقات کافی است گو مستوعب اوقات
نباشد یا وجود آن در ابتدای روز اوّل و آخر روز سوم و در وقتی از اوقات روز دوم در کار است
بهر واحد از احتمالات مذکوره جمعی از علما قایل شده اند و سید در مدارک قول وسط را اشهر دانسته و آنرا
تقویت داده لکن محل تأمل است و شکی نیست در اینکه در صورت اولی حکم بتحیض متیقن است و ما عدای آن
مشکوک پس هرگاه در صورتهای دیگر حکم شرعی بکیفیت معلوم نشد اجرای احکام حیض بر آن نمی توان شد
پس قول اوّل خالی از قوت نیست و از کلام شیخ مفهوم میشود که کسانی که قایل بتوالی ایام ثلاثه شده اند استیعاب
اوقات را شرط میدانند و اطلاق ثلاثة ایام تأیید آن میکند ففی الصحیح ادنی الحیض ثلثة و اقصاه
عشرة و حمل آن بر رویت مسمای دم در هر یوم چنانکه سید گمان برده بعید است و در فقه رضوی
است مالم تر ثلثة ایام متوالیة و هر چند در صدق رویت دم تحقق مسمی کافی است لکن بنظر بتمام اخبار
و مجموع ادله استیعاب اقوی است و تایید میکند آنچه را گفتیم اینکه هرگاه زنی را از وقت زوال یوم
اول خون بیاید تا زوال یوم ثالث مستمر باشد در عرف نخواهند گفت که سه روز خون را دیده است بلکه دو روز
خون آمده و لکن تخلل فترات یسیر که در عادات جاری شایع باشد منافی تحیض نیست کما صرح به جماعة و آیا
شب ها در ایام سه گانه داخل است یا نه و بنا بر دخول شبها کافی است دو شب واقع فی الوسط و داخل است
یا نه شب اول مختار اسکافی و علامه حلی است علی ما نقل عن المنتهی و دعوی اجماع هم از ایشان منقول
شده و احتمال ثانی در کلام جناب سید سند واقع است حیث قال مع احتمال الاقتصار علی النهار

خامس

خاصه لیصدق ثلثة ایام و هم تبادر اللیالی منها الا ان الظاهر عدم الخلاف فی دخول اللیلتین منها فیها
ولکن چنانکه مبنی این احتیاط بر منافی اجماع دانسته و خارج بودن شب اول از ظاهر بعض قریب دانسته تفویت آن
کرده و ظاهر آنست که هر سه شب داخل باشد و احوط آنست که اگر شب در اول خون را ببیند در این صورت ترک
حیض را بعمل آرد و این تدقیقات را که جمعی از فروع توالی دانسته اند وجهی ندارد بلکه چنانکه سابق اشاره
نموده ایم بنا بر هر دو قول توالی و تفرق اعتبار لیالی و عدم آن و استمرار دم و عدم آن مستطرق میشود چه تحقق سه روز
در مجموع عشره بنا بر قول بتفرق نیز خالی از اجمال نیست و احتمالات مذکوره در آنجا نیز هست و از منتهی نقل
شده که اگر زنی را ساعتی خون آید و ساعت دیگر نیاید ازمنه خون را باهم جمع باید کرد اگر در جمله عشره
سه روز فراهم آید حیض خواهد بود و قال السید السند طاب ثراه و ظاهره عدم اشتراط التوالی و لیس ببعید الخ
که بنا بر قول بعدم توالی نیز استیعاب ازمنه ساعات که از فراهم آمدن سه روز کامل شود معتبر است
لکن ساعات خلو از دم را طهر خواهند گفت یا حیض بر تقدیر ثانی سه روز حیض کامل نمیتواند شد قبل از آنکه ساعات
دم موالیه سه روز کامل برسد بر تقدیر اول ساعات خلو از دم در حکم طهر خواهد بود و لیس باید که در اینحال نماز
و دیگر مشروطات بالطهارة را بجا آرد پس با وصف حیض نماز از او ساقط نباشد هذا امر غریب بل الظاهر لیسا
بالتفرق علی ما هو مذهب الفاضل التحریر و من تبعه و حده و دوم آنکه زیاده از ده روز نباشد و منشا ان این
[illegible] که ده روز متوالی باشد و فاضل تحریر در اینمقام نیز خلاف جمهور اصحاب بتجویز تفرق عشره نموده بنابر آن
میشود که یک حیض پانزده روز بلکه تا سی روز طول کشد و هو کما تری و سند اول سوم آنکه طهر کمتر
از ده روز نباشد و مراد از آن بالاتفاق ده روز متوالی است لکن فاضل تحریر آنرا مخصوص میساخت بطهر متخلل بین
الحیضتین و در یک حیض طهر را می متعدد داقل من العشرة تجویز میکند و مستند او در اینمقام مسئله [illegible]
چهارم آنکه خونی که قبل از بلوغ یا بعد سن یأس بیاید بالاجماع حیض نیست و آن سن بحسب شرع محدد است به
در غیر قرشیه و نبطیه پنجاه سال است و در قرشیه شصت سال و همچنین نبطیه هذا هو المشهور و روایات در اینمقام
مختلف است بعضی دلالت میکند بر اینکه سن یأس پنجاه سالگی است مطلقا و آن مستند شیخ است در نهایه و ترجیح
داده است این را محقق در شرایع در مبحث طلاق کما نقله عنه فی الذخیرة و بعضی دلالت میکند بر اینکه سن [illegible]

سالگی حاصل میشود مطلقاً و آن منحصراً محقق است در صحیحهٔ حفص و مستند قول مشهور روایت ابن ابی عمیر است عن ابی
عبد الله علیه السلام که آنحضرت فرموده است که چون زن برسد به پنجاه سال خون را نمی بیند مگر اینکه زنی باشد از قریش و درین
روایت من حیث السند جای تأمل نیست چه مراسیل محمد بن ابی عمیر بمنزلهٔ مسانید غیر او ست و لکن در دلالتش
تأمل است چه اولاً نهایت آنچه از آن مستفاد میشود آنست که غیر قرشیه بعد پنجاه سال خون را نمی بیند لکن صریح نیست در اینکه
آن حیض نمی باشد لجواز ان یکون ذلک بیاناً لما هو الغالب حالهن کذا افاد فی الذخیره و آن محل النظر
است چرا که منفی از سایر نساء دم حیض است لضعف القول بالستین مطلقاً پس مشخص شد که زن غیر قرشیه هم دم
حیض نخواهد بود علاوه آنکه لفظ حمره در این مقام بمعنی حیض اظهر است پس احتجاج بآن مانعی ندارد اگرچه
احتمال دیگر نیز متطرق باشد و اشکال دیگر آنست که درین روایت برای غیر قرشیه حدی مضبوط نیست پس اثبات
ستین از آن نمی تواند شد جوابش آنست که هرگاه از این روایت لائح گردید که غیر قرشیه بعد پنجاه سال
خون را نمی بیند پس باجماع مرکب تحدید آن بشصت سال ممکن است خصوصاً نظر باینکه جمع بین روایات ستین
و روایات خمسین هم موید آنست پس اطلاق این روایت محمول بر خصوص ستین میتواند شد سیما نظر
باینکه در مقنعه شیخ است و قد روی ان القرشیه و النبطیه ترایان الدم الی الستین و آن دلالت بر وجود
روایت صریحه دارد و لکن روایات خمسین مطلقاً با قوت سند معتضد باصل عدم تخصیص است
و اصل عدم سقوط عبادات است پس احوط آنست که غیر قرشیه بعد پنجاه سال عمل استحاضه کند و عبادات
را ترک نکند و در باب عده رعایت تحیض نماید و نیز در جمع بین الروایات میتوان گفت که حکم بانقطاع حیض در
پنجاه سال بحسب اغلب عادات نساء است و حکم بشصت سال باعتبار ما قد یتفق و لو نادراً و از بعض کتب طبیه
انقطاع حیض از سی و شش سال تا شصت سال معلوم میشود و قال شارح القانون المسمی بالجیلانی و ینقطع
حمل المراة فی الستین هذا هو الغالب و قد یحصل التولد بعد ذلک گویا اعتبار پنجاه سال در اکثر روایات
باعتبار الغالب و نادر است من الطرفین هر چند جمع بر نهج مذکور بظاهر مخالف اجماع است لکن ممکن است
که گفته شود که این وجه جمع بر می گردد باعتبار شصت سال یعنی اگر بعد پنجاه سال آمدن خون موقوف
شود حکم بیاس و سقوط عده جاری خواهد شد و اگر خون بحسب عادت بعد خمسین جاری باشد

اگرچه نادر است چنین انقطاعی [illegible] شود پس تا شصت سال رعایت احکام حیض باید کرد یا اینکه گفته شود که شارع
به رعایت مصلحت ضبط احکام [illegible] را باعتبار رسیدن داده پس تقدم و تأخر انقطاع که نادر الوقوع است
مناط اختلاف احکام نیست و وجود حیض بعد خمسین در نظر شارع بمنزله عدم است چنانکه انقطاع قبل
الخمسین در حکم عدم است پس حکم مستمر به و جاری خواهد شد هر چند عادت نساء باختلاف امزجه و بلاد مختلف باشد
فتدبر پنجم اینکه جمعی تصریح کرده اند بر اینکه حیض با حمل جمع نمیشود پس بنا بر قول ایشان لازم است که در تعریف
حیض قید عدم اجتماع دم با حمل افزوده شود [illegible] ظاهر آنست که حیض با حمل جمع میتواند شد مگر این مسئله چهار
قول است یا پنج اول آنکه حیض با حمل مطلقا جمع میتواند شد و هو الاشهر دوم آنکه تا وقتیکه حمل بروز
نیاید حیض جمع میتواند شد نه بعد ظهور آن سیوم آنکه اجتماع مشروط است باینکه از عادت بمقدار بیست روز
تأخیر نکند چهارم آنکه هرگاه مصادف ایام عادت باشد یا با تأخر و تقدم قلیل رو دهد یا بصفت حیض باشد بحکم بتحیض
میتوان کرد نه بدون این شروط و قائل صریح با آن ثابت نیست پنجم آنکه حیض با حمل مطلقا جمع نمیتواند شد و مستندش
روایت سکونی است ما کان الله لیجعل حیضا مع حمل و این روایت با وصف ضعف محمول بر تقیه میتواند شد یا بر عادت
اغلب زنان و روایت صحیحه دلالت بر امکان جمع دارد منها عن الحبلی تری الدم اتترک الصلوة قال
نعم ان الحبلی ربما قذفت بالدم یعنی شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید از حال زن حامله
که خونی را ببیند آیا ترک میکند نماز را فرمودند آری بدرستیکه حامله گاه است که خون را دفع میکند و اطلاق
اشتمال آن دلیل است بر قول اول و لکن در بعض روایات وارد شده که حامل هرگاه ببیند خون را بعد گذشتن بیست روز
از وقت عادت خود که در آن خون را میدید آن نه از حیض نیست در آن هنگام آن خون از رحم و طمث
نیست پس باید عمل استحاضه بعمل آرد و نماز را بجا می آرد و هرگاه ببیند قبل از وقت معتاد یا اندکی بعد از آن یا در وقت
پس آن حیض است پس باید که باز ماند از نماز بقدر ایام عادت خود و همین روایت صحیحه دلیل قول سیوم است
که مختار شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه است در نهایه و غیر آن لکن در این روایت از چند وجه
تأملی است و اما قول رابع که قایل صریح آن ثابت نیست پس مستند آن جمع بین الروایات است و بعضی
از روایات دلالت بر تقیید بصفات دارد و اگر اجماع بر خلاف آن ثابت نشود اوجه اقوال

نمیتواند بود چه ظاهر آنست که اجتماع حیض با حمل نادر است پس اجتماع شرایط و قرائن عادت قرینه بر حیضیت
خواهد بود و در صورت فقدان آن احتمال حیضیت ضعیف خواهد شد پس اعتنا بان لازم نخواهد بود پس احوط آنست
که در صورت عدم قرائن عادت و فقد صفات ترک حیضیه با عمال استحاضه بعمل آرد و نماز را بجا آرد
چه تقییدات مستفاده از این روایات دلالت بر عدم تحیض بصورت وارد لکن عموم روایات نفی
موید با عمل اکثر با قاعده ما یمکن کونه حیضا فهو حیض دلیل بر تحیض است قابل و دلیل قول
ثانی ظاهر نیست مگر شیخ در خلاف دعوی اجماع کرده بر اینکه حامل مستبین الحمل حایض نمیشود و دست
آن مشکل است مقام سوم در تعریف حیض من حیث الصفات بدانکه حیض خونیست سرخ تازه
یا مایل بسیاهی گرم که بقوت می آید چنانکه از صحیحه بختری یا حسنه او و دیگر روایات مستفاد میشود ولکن این صفات
باعتبار غالب حالات و اوقات است و از اینجاست که بیانات روایات در خصوص مختلف است پس در
روایات مرسله وارد است که اگر خون کثیر باشد که خمار را رنگ کند و اگر کمتر باشد و زرد رنگ باشد
پس نیست برای او مگر وضو و در بعض روایات بر محض حمرت اکتفا شده و در بعض آخر بر حرارت و دفع
و صاحب ذخیره فرموده است و مقتضای این روایات آنست که حصول این صفات علامت
و امارت حیض است پس هرگاه این شرایط متحقق خواهد شد حکم بحیض نموده خواهد شد مگر آنکه دلیلی بر خلاف آن
یافته شود و قریب بآنست کلام شیخ یوسف بحرانی بلکه اصرح از آن و جناب سید سند میفرماید که در حیض بعد از آنها
بسبب اختلاف دلالتی نیست بر اینکه این اوصاف خاصه مرکبه باشد علاوه آنکه خاصه قابل از
و تخلف این صفات نادر نیست با آنکه دانسته که حیض از موضوعات احکام است و رجوع در شناختن آن
بشرع ضروری نیست و آنچه افاده فرموده خوب است مگر اینکه کسانیکه آنرا خاصه قرار داده اند
خاصه علی الاطلاق قرار نداده اند و انفکاک خاصه غیر شامله مستحیل نیست و از اینجاست که ما
بالدلیل را استثنا کرده اند و حیض اگرچه موضوع حکم است لکن معنی شرعی آن از معنی لغوی اخص است
پس عدم رجوع بشرع بالمره نمیتواند شد زیرا که هر قدر از قیود که در معنی لغوی و عرفی
بدلیل معلوم خواهد شد خواهد افزود و ما زاد باصل عدم منفی خواهد شد و چنانکه صفات مذکوره

چنانکه صفات مذکوره گاهی تخلف از حیض میشود گاهی در غیر حیض نیز یافته میشود مثل اینکه خون بصفت حیض بعد تجاوز از عشره بیاید پس این استحاضه است با آنکه صفات حیض در آن موجود است پس این صفات از قبیل عرض عام اخص است از نیکو خاصه نامیده شود و جای این نیست که در اغلب احوال چنین خون فی الحیض مییابد و از اینجاست که اکثر علما قید غالب بر صفات مذکوره افزوده اند چنانکه محقق در مختصر نافع فرموده و فی الاغلب اسود او احمر حار له دفع و علامه حلی در ارشاد گفته و هو فی الاغلب اسود حار یخرج بحرقة هرگاه این را که دانستی پس بدانکه اگر خون حیض مشتبه بخون بکارت شود پس در بعضی از روایات وارد است که باید خون حیض بکار رجحان یابد و در لقیان درزمان خلف بن حماد و غیر آن چنین وارد شده که پنبه را داخل فرج بکنند و اندکی تا آنرا بجا الش و اگذارد پس آنرا بیرون آرد پس اگر خون در پنبه طوق زده باشد خون بکارتست و اگر خون پنبه را فرا گرفته باشد آن از حیض است و چون بعضی روایات مسئله صحت سند نیز دارد پس تامل در مسئله در شق ثانی بی وجه است اگرچه فرا گرفتن خون پنبه را در خون بکارت هم در صورت وفور خون محتمل است چه بنای حکم بحیضیت جانب آنست بلکه در مقام معارضه قوی میباشد که بعضی از افاضل اعلام را در مقام اشتباهی داده که در طریق امتحان در مقام دیگر ابر داشتن و انگشت داخل کردن ذکر ساخته اند و حال آنکه این طریق امتحان در وقتیست که خون حیض بخون قرحه مشتبه شود و آن غیر مفروض مسئله است و اما حکم این مسئله پس بعد استلقا بر وجه مذکور آنست که اگر خون از جانب راست برآید در خون قرحه محسوب خواهد شد و اگر از جانب چپ برآید حکم بحیضیت آن نموده لکن در روایتی عکس آن وارد گشته و قرحه در جانبین پیدا میتواند شد پس جزم با حد الطرفین مشکل است تا آنکه چون مجی حیض اکثر از جانب چپست او بنای حیض بر تغلیبست پس با وصف احتمال قرحه در اینجا شارع حکم بحیضیت فرموده پس استشکال فاضل بحرانی بسبب احتمال قرحه در جانب ضعف است از آنکه حکم بتحیض منشود و بکیر در اشتباه و حصول رایب هرگاه علم بقرحه بهم رسد حکم بحیض بودن آن صورتی ندارد و اشتباه هیکه اختلاف هر دو روایت متعارضه مسئله که عکس هم اند میشود لکن روایت اولی خالی از رجحان نیست و هرگاه حال حیض من حیث الصفات معلوم شد پس بدانکه از قضایای مشهوره و مسائل معروفه امکان کون حیضا فهو حیض یعنی هر خونی که ممکن باشد که از افراد حیض محسوب باشد و امکانش مستقر باشد شرعا آن

محکوم بحیض نیست اگرچه بصفت حیض نباشد و از اینجاست که گفته‌اند مقارن صفت بودن شاید باید دانسته از
خواص حیض منفکه آری عند التمییز حاجت بصفات بیشتر می‌شود و اکثر جا با بکار می‌آید لکن در ثبوت حیض آنکه
بعضی افاضل را التحاقات شریفه است که تعرض آن اشاره الله در رساله منفرده نموده خواهد شد مقام سوم
بدانکه هر خونیکه از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد اگرچه مختلف اللون باشد یا تمامش بغیر صفت حیض باشد
بنا بر قاعده امکان مذکوره و غیر آن تا وقتیکه علم بخلاف حیض حاصل نشود حیض ثبوت رسیده که از قبح جرح
و اگر در اثنای این خون نقاء متخلل شود بنا بر مشهور حکم حیض دارد هرگاه حیض دیگر معارض آن نباشد
هرگاه خون ده روز تجاوز کند پس ذات العاده باشد یعنی عادت خود رجوع میکند و مبتدئه و مضطربه رجوع
بتمییز می‌کنند و این مقام بسیار موقوف مشکلست چه حایض بر سه قسم است مبتدئه و ذات العاده و مضطربه موده اول
در احکام مبتدئه است بدانکه مبتدئه زنی است که خون را اول مرتبه دیده باشد و بعضی اطلاق می‌کنند لفظ مذکور
بر زن مذکوره تا وقتیکه خونش بر یک نمط قرار نگیرد و عادتش منضبط نشود و بنا بر اطلاق اولین قسم ثانی را
در مضطربه می‌شمرند و حکم مبتدئه در نصوص هرچند معلق بر اسم مبتدئه نیست تا تحقیق موضوع لغوی یا عرفی آن لازم
باشد لکن بعضی روایات مناسبت باطلاق اول دارد هرگاه این را دانستی پس بدانکه مبتدئه را چند حکم است
اول آنکه مبتدئه بای معنی که باشد بلکه مضطربه نیز بنا بر اشهر علی ما صرح به فی الریاض بمجرد دیدن خون متحیض میشود
و عبادت را ترک می‌کند و ترک حیضیه را العلم می‌آرد و جمعی قائل شده‌اند باینکه تا سه روز بگذرد نماز را ترک میکند
استظهارا للعبادة والاول مختار الشیخ والثانی مختار السید اکثر روایات متعاضد به قول اول است و بعضی ادله
بر ثانی دلالت می‌کند مثل استصحاب تکالیف سابقه و اصل عدم یعنی اصل نبودن خون حیض و هرچند روایات
اول در دلالت بر قول اول بصراحت مشتهر است این ادله صلاحیت معارضه آن ندارد نیست لکن کلام در اذن
این مرام است و عمل بر عموم روایات و اصل کون الدم حیضا باعتبار کونه اغلب و اینجا خالی از رجحان نیست
و فاضل بحرانی و شیخ سلیمان قول را تقویت نموده‌اند و لکن احتیاط بفعل عبادت و عمل بر تروک حیضیه
در غیر آن احوط است لعمومات التکلیف قال المحقق فی النافع والاحتیاط للعبادة اولی خصوصا در
صورتیکه خون بصفت حیض نباشد دوم آنکه مبتدئه و مضطربه خواه بمعنی غیر مستقر العادة باشد خواه بمعنی ناسیه

عادت خون شان [illegible] آن حیض خواهد بود و اگر تجاوز کند از ده روز رجوع می کند بتمیز یعنی صفات حیض و هم مستحاضه اگر خونی را که دیده است مختلف الصفات باشد و شرایط تمیز در ان چنانکه خواهد آمد بهم آمده باشد و بعضی گمان کرده اند که حکم تمیز در مبتدأه جاری نمی شود لظاهر مرسله یونس و لکنه اقوی است کما صرح به السید طاب ثراه و فاضل المعاصر و غیرهم و مرسله محمول است بر عدم احتیاج مبتداه و بیشتر ترک حیض اکثر خونش به وصف طبیعی می باشد سوم آنکه [illegible] خون ابتداء محقق نباشد یا شرایط آن مفقود باشد رجوع می کند بسوی عادت اقارب خود خواه مادر او باشد و خواه غیره در منتسب بابوین باشد یا باحدهما علی المشهور و مستند آن خبری است که ضعف آن را منجبر بشهرت و دعوی اجماع دانسته اند چه در آن وارد است که سوال کردند از حال زنی که در اول مرتبه حیضش آمد و تا سه ماه طول کشید فرمود قرءها مثل اقراء نسائها یعنی حیض او مثل حیض زنان او است و حیض دارد از زنان قرابت او هستند بعد آن فرمود فان کن نسائها مختلفات فاکثر جلوسها عشرة ایام و اقله ثلثة ایام یعنی پس اگر زنان قرابت او مختلف باشند پس اکثر تحیض او ده روز است و اقل آن سه روز است و در خبر زراره و خبر محمد بن مسلم وارد است که واجب است بر مستحاضه را که ببیند بعض زنان خود را پس اقتدا کند با قرائنها و ظاهر آن و شکی نیست در اینکه مبتداه بالمعنی الاخص این حکم دارد و لکن بعضی تعمیم کرده اند و بعضی افاضل معاصرین آن را اختیار فرموده و خالی از قوت نیست لکن روایت اخیره مضطربه را نیز شامل است و مضطربه بمعنی اخص را از ان استثنا کردن لازم است لکن در این مقام تحقیق چند چیز ضرور است یکی آنکه رجوع با قارب چنانکه در روایات اولی مستفاد می شود مقتضی استغراق است لکن علم باتفاق عادت آنها نادر الوقوع است بلکه مستحیل است هرگاه عموم نسبت بزندگان و مردگان گرفته شود لا محاله محمول بر زنانی خواهد بود که استعلام حال شان ممکن باشد و با این حال تکلیف باستیعاب کلی از تعسف ازاینجا است که جمعی لفظ مذکور را بر اغلب حمل کرده اند و معاورات عرف تائید آن می کند در روایت دیگر وارد شده اگر شناسد ایام نفاس خود را و مبتلی شود پس بنشیند بقدر ایامی که در خود دید یا خواهر خود دید یا خاله خود و اکتفا بیک زن در صورت عدم تحقق تخالف محل تامل است اگر چه این روایت اشعاری با آن دارد چه اولا سندش ضعیف است و ثانیا حمل آن بر عدم تمکن از معرفت عادت دیگر زنان بالتیسیر آن

ممکن نیست پس غرض آن خواهد بود که در صورت الحق ما مر اعتبار عمل الی استعلام حال جوع

بیک آن است نمیتوان کرد و در صورت تعذر و تعسر دریافت حال ایشان رجوع باغلب زنان در کار است

هکذا افاد السید السند طاب ثراه فی الریاض یکی آنکه مبتدأه را رجوع باقارب مقدم است بر رجوع بهم سنان

او یا مخیر است اول اشهر است و بعض قائلین باعتبار اتحاد بلد و هم سنان بلکه اقارب نیز و قید اتفاق را اعتبار

اندر این صورت فقد اقارب یا وجود ایشان با عدم ... یا عدم علم بعادت ایشان رجوع ...

خواهد شد و چون دلیل تخییر نیست نهایت چنان شامل است مر اقارب و غیر اقارب را از هم سنان بلد و با غیر

اینکه در اضافت اقارب ... البته کافی است ولکن ابن جنید غیر مبتدا درست و بعضی اقسام ایشان را اقرار ایشان ...

خوانده اند و ایشم ثابت نیست لکن رجوع بهم سنان بلد با اعتبار حصول ظن میتوان شد و تأیید میکند آنرا خبر

یونس چه در آن وارد است که زن در اول حیضش خون افراد دیس حیض او ده روز میباشد

هر قدر که کم و زیاده بشود خونش ... می آرد تا اینکه ببیند و نیز چه این روایت دلالت ...

مقدار حیض بحسب سنان مختلف میشود پس مقایسه بهم سنان میتوان کرد مگر اینکه احوط آنست که اول رجوع ...

اقارب خود بکند هر گاه ایشان متفق و یا با اختلاف باهم داشته باشند پس رجوع بهم سنان نماید لکن رجوع تمام ایشان

لزوم ندارد بلکه ممکن نیست غالباً بلکه کفایت میکند رجوع بهم سنان بلد او از زنانیکه استعلام حال ایشان

کذا افاد السید السند طاب ثراه ولکن از بعض روایات سابقه باعتبار معنی ظاهر مرجح میشود که بعد فقد اقارب

مبتدأه روز و ده روز که اقل و اکثر حیض است میتواند کرد و کیفما کان هر گاه هم سنان نیز بهم رسیده باشد

بوده یا و تمیز هم حاصل نشد رجوع بروایات میکند محقق در شرایع فرموده که مبتدأه در هر ماهی ...

حیضش قرار میدهد یا در ماهی ه روز و در ماه دیگر سه روز و لکن بعضی تقدیم ده روز را بر ده روز

و بعضی بعکس قایل شده اند و شارح معاصر اید الله مبتدأه را بمعنی اعم گرفته بلکه فرموده است که مضطر به متحیره نیز

نزد مصنف در حکم شریک است الکن در قسم اول تخییر کم تحیض ... و ... هفت روز و ... مبتدأه ...

اکتفا نموده و حکمش اولی بوده ... سید سند در ریاض المسائل فقط بر روایت هفت روز از هر ...

من بُون تخییر بینها و بین غیرها و بعضی قایل شده اند باینکه از هر ماه ده روز بلکه رعایة الاکثر ...

قرار داده اند بر ما بیت [illegible] که قدر متیقن است و روایات و اقوال در این خصوص اختلاف بسیار دارد و
عمل برده روز در دور اول مبتدا و از [illegible] است لکن بعضی آن را عام نموده اند و بعضی در هر دو ماه در ماه اول ده روز
را حیض قرار داده و در ماه دیگر [illegible] خالی از اشکال نیست و قول تخییر در روایات سابقه خالی از قوت نیست
ولکن احتیاط در اختیار هفت است کما ذکره السید [illegible] موقفنا فی ذکر احکام ذات العاده [illegible] اولا
بدانکه عادت حاصل میشود بتکرر رؤیت [illegible] پس بمرة واحدة ثابت نخواهد شد و دلالت میکند بر آن
موثقه سماعة بن مهران [illegible] اذا اتفق شهران [illegible] ایامها و مرسله یونس بقول رسول الله للتی تعرف
ایامها دعی الصلوة ایام اقرائک [illegible] انه لم یجعل القرء الواحد سنة الی ان قال ولکن سن لها الاقراء ادناه حیضتان فصاعدا
الی غیر ذلک با آنکه خلافی در مسئله نیست [illegible] و کیف کان مشهور آنست که عادت بر سه نوع است اول وقتیه و عددیه
معاً دوم عادت عددیه تنها سوم عادت وقتیه تنها و نوع اول از عادت متحقق میشود که در دو ماه بلا تفاوت [illegible] در شهر واحد
[illegible] و نوع ثانی در یکماه نیز ممکن الحصول است لکن بعضی این قسم را اعتبار نکرده اند و آن ضعیف است و موثقه [illegible]
منافی اعتبار آن نیست [illegible] مخرج الغالب نوع ثالث آنست که وقت آن متحد باشد و عدد مختلف باشد و آن نیز مقتضی [illegible]
مشهور است و اگر مراد از آن مبدأ وقت گرفته شود اقسام [illegible] میشود چه گاه است که اتحاد وقت از آخر حیض
یا وسط آن [illegible] دعوی اعتبار اول و الغاء وسط و آخر تحکم است و لهذا بعضی از معاصرین آن را قسیم و معتبر
دانسته لکن [illegible] موده که من مطلع نشده ام که کسی باین امر متنبه شده باشد یا حکمی از آن ذکر کرده باشد و اگر اتحاد وقت را هم
قرار دهند از اتحاد وقت در ابتدا و اتحاد آن در انتها و یا اوساط پس کلام اعم و انحصار مسلم خواهد بود
و گمان فقیر آنست که اتحاد اعم مراد باشد پس عدم تعرض باقسام آخر از این راه خواهد بود نه از راه عدم اعتبار
آن کما اشار الیه کلام المعاصر دام مجده و قرینه بر آن نیست که در مضطربه که ناسیة الوقت و العدد الواحد است یا
هر ماه وسط حیض یا آخر آن را بخاطر داشته باشد تعرض بمثل این اقسام نموده اند قال فی الشرح اللمعة [illegible] احدهما
حافظه فان کان الوقت اخذت العدد کالروایات او العدد جعلته فی الوقت حیضا اولا او اخرا او ملفقا او
المکملة باحدی الروایات الی آخر ما افاد پس اگر نه آن بود که علم بعادت [illegible] مشهور است
تعرض باین صور با صوری [illegible] هر گاه [illegible] پس بدانکه در اینجا چند مسئله است اول آنکه در صورت

تقدیم عادت جزما و عدد آن هرگاه خون او در وقت عادت ببیند حکم بحیض بودن آن بکند مادام که بعدد عادت نرسیده خواه خون بصفت
حیض باشد و خواه نباشد بلکه صاحبت عادت وقتیه تنها نیز این حکم را دارد و کلامی نیست مگر در صورت
تقدم و تأخر از عادت پس اگر بشکل یک روز یا دو روز متقدم یا متأخر باشد پس جمعی تصریح کرده‌اند باینکه بمجرد رؤیت
حکم بحیض بکند چنانکه شیخ در مبسوط و سید در مدارک گفته و بعضی شرط کرده‌اند که خونی را که دیده است بصفت حیض باشد
ولکن مقام مقتضی تفصیلی است پس اگر در صورت تقدم مقارن باشد با علم است حکم بلحوق آن … نسبت
چه بنا بر موثقه سماعه عادت گاه است که تقدم می‌کند که موافقت عادت کمتر دست میدهد و در صورت تقدم مظنه
حیض بودن بهم میرسد و استظهار بفعل عبادت خالی از عسر نیست پس رجوع بمظنه در امثال این مقام و تحقیق
و بعضی از روایات احتمال دارد که بر جهت تمثیل واقع شده باشد پس اگر مظنه در سه روز متقدم بحیضیت
محکوم بحیضیت میتواند شد ولکن در این صورت احوط آنست که عمل باستظهار نماید خصوصا هرگاه خون بصفت
حیض نباشد و عجیب است از شیخ شهید ثانی علیه الرحمه که حکم عادت بر خون متقدم مطلقا … ساخته
حکمش مثل حکم مبتداه و مضطربه قرار داده با آنکه عقل و نقل بر خلاف آن دلالت واضحه دارد و اگر تخصیص بمقدار … شود
بتفاوت فاحش لکن ظاهر کلامش از این محل ابا می‌کند و هرگاه این را دانستی پس بدانکه هرگاه خون از عادت متأخر باشد
پس جمعی از علما تصریح کرده‌اند باینکه حکم تقدم دارد چه خون عادت چنانکه گاه است متقدم میشود گاه است که متأخر میشود
و تفاوت در خون عادت بتقدم و تأخر بسیار در اکثر زنان مشاهد است و حکم در موضوعات اکثر مبتنی بر ظنون غالبه
می‌باشد بلکه بعضی از افاضل تأخر را باعث زیادت انبعاث دانسته‌اند لکن حکمش محل نظر است و خلاف …
در اینجا قوتی دارد و بعضی روایات مثل موثقه ابو بصیر عن الصادق علیه السلام تأیید آن می‌کند حیث
ورد فیه ان قبل الحیض بیوم فهو من الحیض و ان کان بعد الحیض بیومین فلیس من الحیض و لکن این
روایات احتمالات عدیده دارد چنانکه در خبر سابق مفصلا ذکر کرده‌ایم و تحقیق همین است که تقدم و تأخر یسیر از عادت
قادح در تحیض بمجرد رؤیت دم نیست آری حکم بتحیض بمجرد التقدم و تأخر فاحش خصوصا هرگاه تأخر از عادت باشد
سیما در صورت انتفای صفت و فقد ظن پس در این هنگام مراعات حال مضطربه اولی است چه این زن بحسب وقت
مضطربه است اگر چه بحسب عدد ذات العادة است و آنچه از جامع المقاصد نقل شده که تقدم علی العادة

محکوم

مخلوط بحیض بوده [illegible] عدم تخصیص [illegible] گردد تخصیص نیست من غیر دلیل و دوم آنکه هر گاه خون عادت منقطع گردد از عادت
بیابد استظهار [illegible] از عادت [illegible] پس را و [illegible] ترک عبادت نمیکند تا ظاهر حال حکم حیض باشد [illegible] تمام
چند چیز لا بد است [illegible] تحقیق حکم استظهار پس آنکه بعضی این استظهار را واجب میدانند و بعضی مستحب و صاحب
معالم قائل بجواز است [illegible] کیف کان بعضی از علما اشکال کرده اند که عبادت خالی از رجحان شرعی نمیباشد
چگونه ترک آن مساوات بفعل آن [illegible] باشد و این اشکال اختصاص بقول صاحب معالم ندارد بلکه در قول باستحباب
اشکال قوی تر است چه عبادت هر گاه متساوی الطرفین نباشد مرجوح چگونه تواند بود بلکه در قول بوجوب
نیز این اشکال راه هست چه اکثر قائلین بوجوب استظهار قائل بتخییر و اختیار حائض میباشند و اختیار در استظهار
یکروز و دو روز مستلزم آنست که حائض فعل و ترک عبادت در روز دوم متساوی الطرفین باشد پس اشکال مذکور باعث
عدول از قول بوجوب کما ظنه الفاضل البحرانی نمی تواند بود و حل این اشکال عام الورود و جمیع فضلا ذکر کرده اند
و لکن بنا بر تحقیق اصل مسئله رجوع باصل روایات مسئله لازم است پس آنکه در اکثر روایات حکم باستظهار وارد است
و در چند روایت حکم بعمل استحاضه در ما زاد علی العاده وارد گشته و جمع بین الروایات بچند وجه ممکن است یکی آنکه
روایات اول محمول بر استحباب باشد و روایات ثانیه محمول بر بیان جواز دوم آنکه روایات اول محمول بر وجوب باشد
و ثانی محمول بر تقیه سیوم آنکه محمول بر استحاضه محمول بر بعد ایام استظهار باشد و قول بوجوب و الجمع بأحد
الوجهین الآخرین خالی از قوت نیست و قد اوضحنا فی الوجیز الرایق دوم آنکه استظهار خواه واجب باشد خواه
مندوب چند روز است روایات در این باب اختلاف بسیار دارد از بعض روایات یکروز و دو روز یا
سه بیشتر دیده استفاده میشود و از بعض دیگر سه روز مستفاد میشود و از بعض یکی الی تمام العشرة و مشهور تخییر است
بین الیوم و الیومین فصاعدا و بحسب اختلاف روایات اقوال نیز مختلف است و بعض معاصرین در مقام
تحقیق شرعی در جواهر الکلام افاده فرموده و ملخص آن اینست که این اختلاف روایات محمول بر اختلاف
عادات است و هر واحد را تا تمام عشره یعنی متمم بعمل می آرد پس آنکه عادت هفت روز دارد سه روز
استظهار میکند و آنکه عادت هشت روز دارد پس دو روز استظهار مینماید و هکذا القیاس و این قول بقول آخر میگردد
و لکن احداث احتمال سدید در وجه جمع بین الروایات و تائید می کند این امر را معنی استظهار و بعض اخبار معتبره

اخبار معتبره و قصد آن نموده که الفاظ روایات و عبارات فقها را بر تخییر حمل یا بر توزیع نمایند و اشکال هم خالی از آن نیست
و منافات نیست و لکن منقولات و ابحاث شریفه که هذا التأمل در نظر قاصر کلام اصل معاصر وارد میشود از آنجا
مشهور هادر وجیز رایشان ذکر کرده ایم من احب الاطلاع علیه فلیرجع الیه قول مشهور خالی از قوت نیست لظهور الاخبار الزید
فی العشرة و عدم التعرض فیها للانواع مع بعد قدر ثابت از استظهار هم بیاط و فعل عبادت با عمل استحاضه
و رعایت ... سوم آنکه هرگاه خون بعد از عادت بر عشره منقطع شود پس مشهور آنست که همه آن حیض است
بلکه خلافی صریح بنظر نرسیده و بنابرین قضای صوم مابعد استظهار لازم است نه صلوة آنچه در حیض صوم صحیح
نیست و لکن بالمره ساقط نمی شود پس قضای آن بعد طهر لازم است بخلاف صلوة که اداء و قضا ایشان ساقط
است و روایات بخلاف مشهور دلالت دارد چه آنچه از روایات ظاهر میشود آنست که بعد استظهار استحاضه
است خون بر عشره منقطع شود یا نشود و لهذا بعض متاخرین درین حکم تامل نموده اند و اینمعنی ترجیح
که اختلاف روایات عدد ایام استظهار محمول بر توزیع باشد چه هرگاه استظهار بقدر تمام عشره نسبت بهر معتاده
باشد مابعد آن البته استحاضه خواهد بود بخلاف آنکه محمول بر تخییر باشد چه درینصورت بعد استظهار تتمه از عشره باقی
میماند و جزم باستحاضه بودن آن غیر حاصل پس قوت قول به توزیع ازین لایح میگردد و شهید علیه الرحمه
حمل بر توزیع لتعدید بغالب عادات زنان نموده چه بیشتر همین است که ایام عادت با استظهار بعشره میرسد پس
در وقتی که خون عادت و استظهار اگر زیاده و زیاده بعشره برسد استحاضه بودن مابعد متصور می تواند شد
جزما و ازین لازم نمی آید که هرگاه عادتش قلیل باشد درینصورت هم بنابر قول ایشان در عدد استظهار
استظهار استحاضه باشد پس روایت ثم هی مستحاضه نیز محمول بر افراد غالبه خواهد بود و ممکن است که محمول
شود بر اینکه در ظاهر مستحاضه است هر چند در صورت انقطاع بر عشره حیضیت آن لایح میگردد چنانکه استظهار
در ظاهر حیض است و در صورت تجاوز از عشره منکشف میشود که استحاضه بوده است و اینمعنی بر مذهب
مشهور انطباقی دارد و اما در هر دو مقام من حیث الدلیل اشکال است لکنه مشهور بل کاد ان یکون
اجماعا لکن در صورت عدم تجاوز از عشره عمل بر آن متعین است چه قول مشهور و قول به توزیع استظهار
به ... و هر دو متفق اند بر اینکه باید که آن ده روز با تمام محکوم بحیضیت باشند پس قضای صوم

دون الصلوة علی القول الیس لازم خواهد بود و فرقی که هست همین قدر است که بعد تجاوز از عادت و ایام استظهار
اگر تتمه باقی خواهد بود بنا بر مشهور عمل استحاضه خواهد کرد نه بر قول ثانی اگرچه بعد انقطاع خون بنا بر هر دو قول
حکم حیض جاری خواهد شد و بنا بر قول مشهور آنچه کرده است عبث خواهد بود چهارم آنکه خون حیض از عادت
تجاوز کرده از عشره تجاوز نماید و لیکن بنا بر مشهور آنست که بعد ایام استظهار تا کمال عشره و بعد آن عمل
استحاضه خواهد کرد و بنا بر قول ثانی تا تمام عشره کیفما کان عمل حیض خواهد کرد و بعد آن عمل استحاضه خواهد نمود و
احتیاط در اینجا با قول مشهور است با رعایت تروک حیضیه چه حمل بر تنویع هر چند محل است خوب لکن روایات استظهار
بظاهرها موافقت با این ندارد مگر و آیات رجوع ذات العادة به عادت خود تائید آن می‌کند مگر آنکه گفته شود که ظاهر این
روایات مخصص است با استظهار پس عموم آن محل نظر است با آنکه احتمال دارد که این حکم مستحاضه مستمره باشد
که خونش مستمر باشد مسئله ثانیه در حکم ذات العادة الوقتیه پس بدانکه حال ابتدای خونش در حال حیض عادت عددیه
و وقتیه گذشت که بمجرد رؤیت دم حکم حیض جاری میکند اما حکم آخرش پس آن است که شکی نیست در اینکه هرگاه آخرش
بخاطر داشته باشد از وقت معین حیض ابتدا تحیض قرار میدهد تا سه روز هرگاه بر عمل حیض باقی میماند و اگر زیاده
از آن بحسب عادت خود بداند که حیض است قدر تیقن را حیض قرار میدهد و در مشکوک عمل بتمیز و الا
بروایات عمل می‌کند پس اگر خونش بر ده روز منقطع شود به یقین میداند که همه آن حیض بوده است و آنچه را
استحاضه قرار داده است تدارک آن در چیزی که لایق تدارک است بعمل آرد و اگر از عشره تجاوز کند لازم میشود که آنچه از اعمال مستحاضه
بجا آورده بجا بوده و در ما فوق عشره بطریق اولی عمل استحاضه را مرعی میدارد و همچنین در وقتی که اول عادت را
فراموش کرده و وسط آنرا دانسته یا آخر آنرا بداند چه دانستی که وقتیه بغیر عددیه اعم است از همه این اقسام و تفصیل مقام
آنست که معرفت وقت اعم است از معرفت آن بتمامه و معرفت بعض و بعض یا اول است و یا وسط و یا آخر و
بنا بر آنچه گفتیم حکم به تحیض در مبدأ رؤیت علی الاطلاق درین مسئله مشکل است بلکه مختص خواهد بود بصورت تذکر
اول وقت اللهم الا بعنوان العادة تتقدم و تتأخر فتدبر و کیفما کان اگر وسط حقیقی را دانسته باشد بآنکه
عادت او عدد فرد باشد و بداند یک روز وسط حقیقی حیض او بوده یا عادت خود را بداند که عدد زوج بوده
است و در وسطش دو روز واقع می‌شد و آن یک روز یا دو روز را مشخص کند که فلان و فلان تاریخ

از آن بوده و اوّل و آخر را انداند بسبب اینکه مجموع عادت بسبب بیان مجهول گردیده پس آن مشخص و یکروز قبل و
یکروز بعد در هر دو صورت متیقن است که حکم حیض را در آن جز را جاری میسازد و بعد آن رجوع بروایات
می کند و هر روایتی که مطابقت بعادت او داشته باشد آنرا اختیار میکند و از طرفین متساوی ازامحذوف
میسازد و اگر وسط حقیقی را بخاطر نداشته باشد بلکه فی الجمله میداند که اثنای عادت او فلان روز واقع
می شد یکروز قبل و یکروز بعد آنرا حیض بیقین قرار میدهد و کامل میگرداند عدد روایت مناسب حال
خود را مستقدماً و متاخراً و احتراماً حقیقیاً نخبا باشد روح را در هر تعیین و اگر اول ابداند دو روز دیگر متصل
بآن یقیناً حیض قرار میدهد و بعد آن در اختیار روایات اختیار دارد و همچنین اگر آخرش را ابداند دو روز
مقدم را بر آن حیض بیقین قرار میدهد و مقدم را بر آن تکمیل عدد قرار میدهد و هکذا شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرموده
که احتیاطی بر آن حایض در این صورت لازم است که بجمع بین التکلیفین تکلیف نماید اگرچه فعلش جایز نباشد
و تفصیل روایات خواهد آمد ان شاء الله تعالی مسئله ثالثه آنکه عادت عددیه داشته باشد نه عادت
وقتیه مثلاً میداند که هفت روز در هر ماه حیض را میدید پس هر گاه صاحبه چنین عادت را زیاده از ده روز خون
بیاید بقدر هفت روز بحسب عادت خود خون حیض قرار دهد و مازاد را استحاضه میشمرد و لکن چونکه وقت را
نمی شناسد در تعیین ایام حیض در ابتدای آنچه از خون دیده است و در اوساط آن اختیار دارد
تا وقتیکه در هفت روز از عادت کمی واقع نشود مثلاً هر گاه پانزده روز خون را ببیند اگر خواسته باشد هفت روز
اوّل را حیض قرار دهد و اگر خواسته باشد از روز دوم ابتدا بحساب عادت بکند و اگر خواسته باشد از روز
سیوم و هکذا الی الثامن و اول و آخر را استحاضه قرار میدهد و اگر حساب را از نهم بگیرد تا آخر با نهما خواهد رسید و حکم
باستحاضه مخصوص باوّل دوم خواهد گردید و از روز نهم تجاوز نمی تواند کرد چه در اینصورت هفت روز عادت کم
نخواهد شد مسئله مضطربه ناسیة العادة و مبتداه غیر مستقر العاده هر گاه خون ایشان تجاوز کند از ده روز رجوع
می کند بتمیز اگر خون او مختلف اللون و متمیز الصفات باشد در حدیث صحیح وارد است از زنی که خونش دائم
و استمرار بهم رسانده بود پرسیدند که آیا حیض است یا غیر آن فرمود که خون حیض گرم تازه تیره رنگ برای او قوت
دفع و حرارت است و خون استحاضه سرد است زرد است وقتیکه در خون گرمی و دفعی و تیزی بیاید باید که نماز را ترک نماید

و در اینجا چند مقام است اول تعداد صفات حیض پس بدانکه از انجمله است صفات مذکوره در روایت صحیحه
مزبوره و آن عمده صفات حیض است و از انجمله است غلظ آن چه در بعض روایات آمده که خون حیض حرارت
دارد پس حیض بصفت آن موصوف خواهد بود و از انجمله است رایحه کریهه که بعضی از علما آنرا از صفات
حیض ذکر کرده اند و ضد آنرا از صفات استحاضه جناب سید فرموده که دلیلی بران قایم نشده مگر تحریر
از جهت افاده مظنه اعتبار آن در اینمقام محل نظر است چه تکلیف متعلق است باسم حیض و مقتضای آن حصول علم است بتحقق
مسمی آن لیکن بجای علم اعتبار ظن محتاج دلیل است پس حکم تمیز مخصوص است بصفات منصوصه و جمعی حکم کرده اند باعتبار
اطلاق علامات و صفات و قوی را حیض قرار داده اند و ضعیف را استحاضه و مدار ضعف بر سه چیز گذاشته اند یکی
لون نسبت پس رنگ سیاه را نسبت بسرخ اقوی دانسته اند و انرا از اشقر ترجیح داده اند و انرا از اصفر اقوی شمرده
و آنرا از اکدر دوم رایحه پس صاحب رایحه کریهه از آنکه رایحه کمی دارد و یا بالمره رایحه ندارد قوی دانسته سوم قوام
پس قوام دار را از رقیق قوی تر دانسته اند و صاحب سه وصف را بر صاحب دو وصف و آنرا بر صاحب یک وصف و آنرا بر فاقد وصف
ترجیح داده اند لکن در موضوعات عمل بر مظنه استبعادی ندارد بلکه ظاهر آنست که اکثر احکام حیض بر مظنه
مبتنی است و از اینجا است که جناب سید در آخر کلامش فرموده مگر آنکه ادعا نموده شود باستقراء و تتبع موارد
حیض اکتفا بمظنه در حکم بحیضیت و آن بعید نیست و اگر خون سه قسم باشد مثل آنکه سه روز برنگ سرخ بیاید و سه روز
برنگ سیاه و باز زرد رنگ پس یا حکم بحیضیت مختص خواهد بود برنگ سیاه یا حمرت را نیز باو ضم نموده بحکم حیض خواهند ساخت
دو قول است و قول ثانی را جناب سید علیه الرحمه ترجیح داده دوم آنکه از جمله شروط تمیز آنست که آن
خونیکه بصفت حیض باشد از سه روز کمتر نباشد و از ده روز زیاده نباشد بعلت آنکه حیضی نیست که از سه روز کمتر باشد
یا از ده روز بیشتر و اعتبار این دو امر باجماع منقول و اخبار معتبره لایح میگردد و اطلاق عمل بر تمیز که از عبارات
روایات مفهوم میشود منافی آن نیست چه مطلق بر مقید محمول میشود و در روایت یونس تعمیمی که نسبت بقلت
و کثرت آن چنان وارد گشته محمول بر اقل حیض و اکثر آن میتواند شد و مؤیدات آن در روایات موجود
پس قول بتعمیم و الغاء شرطین در باب تمیز چنانکه بعضی از افاضل متاخرین توهم نموده بی وجه است کما صرح
السید طاب ثراه و بنابر این آنکه بصفت حیض است هرگاه از عشره متجاوز نشود آیا بعض آنرا حیض قرار

میتوان داد و هرگاه از سه روز کمتر باشد آیا تیمم او بروایات لازم نیست یا تعیین ست در صورتها
رجوع بعادت کند و روایات قول اول را سید اقرب دانسته و آن محل تامل است چنانچه
در حاشیه شرح کبیر و جهش بقلم آمده سوم خونیکه از حیض خارج است و در طهر محسوب از ده روز که اقل طهر است
کمتر نباشد و الا آنکه محکوم بحیضیت است یا مثل آنکه در طرف آخر طهر تخلل واقع است معارض خواهد شد
و ترجیح مشکل میشود ولیکن صاحب مدارک سه ذکر کند تقدم را مرجح دانسته اند بعضی رد کرده اند در آن چهارم آنکه خون زیاده از ده روز
تجاوز کرده باشد و الا تمیز موثر نخواهد بود چه جمیع عشره یا اقل منها اکثر من مختلف الالوان او ثابت است حیض است اگر بعادت
معارض نشود نباشد و هرگاه دانستی پس بدانکه رجوع مضطربه و مبتداه بتمیز بالشرایطه میان علما مشهور است و جمعی دعوی
اجماع بر آن کرده اند مگر بعضی از این هره نقل کرده اند که بنا بر اقل حیض یا اکثر می نهد و متعرض ذکر تمیز نشده الی ابی الصلاح
تقی علیه الرحمه منقول است که مضطربه رجوع می کند بسوی زنان خود پس اگر مفقود باشند رجوع بتمیز می کنند و مبتداه رجوع میکند
بعادت زنان خود تا آنکه عادت مستقر شود پس بدانکه هرگاه اصل تمیز با شرایط آن جمع نباشد مبتداه یعنی
آنکه اول مرتبه خون دیده باشد رجوع می کند بسوی عادت اهل خود از مادر و عشایر خود خواه پدری باشند
و خواه مادری و این مذهب مشهور است و مستندش روایت ضعیفه است که ضعف آن بشهرت منجبر دانسته اند
و در آن وارد است که دختری را حیض اول آمد پس سه ماه طول کشید و نمود که حیض او مثل حیض زنان او است
و در دلالت آن نظری هست و در موثقه وارد است که مستحاضه نظر می کند بعض زنان خود را پس متابعت
می کند باقران خود یا بحیضها او علی ان یکون الاقراء بالهمزه لا بالنون و در روایت موثقه دیگر وارد است که اگر نشناسد
زنی ایام نفاس خود را پس مبتلی شود بامتداد خون نشیند بقدر ایام مادر خود یا خواهر خود یا خاله خود و استظهار
نماید بدو ثلث آن و جناب سید علیه الرحمه فرموده که این هر دو روایت را دلالتی بر مطلوب بوجه من الوجوه
چه این روایات آن مضطربه را شامل است و با اینهمه دلالت می کنند بر اکتفا ببعض زنان اگرچه یکی باشد و کسی بآن
قایل نیست تا آنکه رجوع ببعض را کافی میدانند البته اکتفا بقول بعض نخواهند کرد و تا آنکه کافی میدانند قید علی الاغلب
اعتبار می کنند از جمع دلیل هر دو به نحویکه بقول اصحاب موافق شود دیده اند چنانکه در ریاض اشاره بآن فرموده
و از بعض روایات مستفاد می شود که مبتداه بعد بخصوص رجوع کند و کیفما کان اگر اهل مفقود باشند یا بعلم

بعادت

عبادت اینها حاصل نتواند شد رجوع بهمان که معتبر میتوان نخواهد کرد و بعضی در رجوع با اینها فقد علم اهل و عادت
آنها را اعتبار نکرده اند بلکه مبتدأه را مراد رجوع با اهل و رجوع با قران مخیر ساخته اند پس اگر اینها باشند و نه آنها یا مختلف باشند
یا بهم رسیدن علم بحال شان مقدور نباشد پس در وقتیکه چون زن تمیزی نمیشناسد [illegible] شد مبتدأه بعد از آن
مراحل و مضطربه بالمعنی الاعم که وقت و عدد را نشناسد در انزما تحیره میگویند در ابتداء انتفای تمیز رجوع کند
بسوی روایات و یکی از اینها اینست که از هر گاه شش روز یا از هر ماه هفت روز حیض قرار دهد و لکن برای مبتدأه
مخیر [illegible] کما هو الظاهر [illegible] ستة ایام او سبعة ثم اغتسلی و صومی ثلثة و عشرین یوما او
اربعة و عشرین یوما و هذه سنته التی استمر بها الدم اول ما تراه و بعد ازین در روایت مذکوره ذکر سبعه بخصوص
وارد است و آن دو احتمال دارد یکی اینکه تردید اول از راوی باشد و دیگر آنکه تخصیص ذکر در ثانی بعد بر
سبیل التمثیل یا بطریق تعیین بالافضل و الاقصی باشد و لکن در حال مضطربه غیر از یک شق سبعه صوم روز ذکر نشده
نیست و کیفما کان اختیار سبعه برای هر دو احوط است الا آنکه جناب سید [illegible] همین شق را متعین دانسته و ظاهر آنست که
مستحاضه کذائیه بنا بر تصریح حدیث حکم بتحیض کلیا اگر نتواند حیضا نمی تواند کرد و معنی [illegible] احکام ابتداء المراد
کلیه مذکوره است الا ان تحیض بغیر المستحیح الدمیه و از بعض روایات موثقه چنین فهمیده شد که از یک ماه یک روز
[illegible] کبیره از دیگری ده روز مخیره فی تقدیمها الی الاعتبار [illegible] فی جمیع الادوار و لکن عبارت موثقه عبد الله بن بکیر
چنین است اذا رأت الدم فی اول حیضها فاستمر الدم ترکت الصلوة عشرة ایام ثم تصلی عشرین یوما فان
استمر الدم بعد ذلک ترکت الصلوة ثلثة ایام و صلت سبعة و عشرین یوما و روایت مذکوره مستند جمیع بود از ابا
علی الحجة در جمیع ادوار مبتدأه و مضطربه قرار داده و جهی ظاهر ندارد چه [illegible] با آنکه اختصاص بمبتدأه دارد
ظاهرش بیان حکم دور اول است و عشره در آن مقدم است بر ثلثه و حال آنکه تعیین [illegible] عشره کسی قائل
نشده مگر ابن ادریس ره در هر ماهی قائل به روز [illegible] آن قول جداگانه است [illegible]
دشوار است و در بعض [illegible] سماعه وارد است که اکثر جلوس او ده روز است و کمتر آن سه روز و آن اشعار به تخییر دارد
با آنکه قول مشهور همین است و جناب شیخ معاصر مخفی تقویت آن نموده اگرچه محل کلام است و در غیر [illegible] اختیار آن کرده اند
و بعضی حکم کرده اند که در هر ماه ده روز حیض قرار میدهد غایة الاکثر الحیض و بعضی سه روز اختیار علی الاقل

المتیقن وصاحب ذخیره وغیره در اول عمل آنروز را متعین دانسته و عبارت حدیث خالی از اجمال نیست
والحمل علی المشهور غیر بعید جمعاً بین الروایات واشتهار القول بذلک بین الاصحاب و لکن احتمال دارد که زن مشتبهه
تاده در تعیین حیض مخیر باشد چنانکه سید مرتضی علیه الرحمة در باره مبتدأه افاده فرموده و جمع بین الاخبار باین عنوان
نیز حاصل میتواند شد والاول احوط والعمل بالتعلم احوط منه عدم العدول من السبعة و در روایتی موثقه
در بارهٔ زنی که میبیند خون را پنج روز و طهر را تا پنج روز و یا میبیند خون را چهار روز و طهر را شش روز وارد
اینکه وقتیکه میبیند خون را نماز را ترک می کند و هرگاه پاکی می بیند نماز را بجا می آرد تا سی روز همچنین عمل را میکند پس
هرگاه سی روز تمام شود عمل استحاضه بجا می آرد و این تفصیل بیان نموده شیخ بسوی عمل باین روایت میل نموده
لکن عمل باین خیلی مشکل است چه اکثر روایات دلالت دارد که طهر اقل از ده روز نمی باشد و دعوی اجماع نیز
بران کرده اند و خلافی در آن ظاهر نیست و این روایت منافی ظاهر آنها دارد و قول فاضل بحرانی
و من یجید و حدوه شاذ است واز اقتصاد منقول است که مضطربه در هر ماه هفت روز قرار میدهد
یا در شهر اول سه روز و در دوم ده روز و مبتدأه از هفت روز عدول می کند و از جامع نقل شده که مضطربه
مبتدأه هر دو در هفت روز و سه روز مخیر اند و از خلاف شیخ منقول است که مبتدأه تحیض میکند شش روز یا
هفت روز یا بسه روز و ده روز و از ابن حمزه منقول است که مبتدأه در هفت و سه و ده مخیر است و متحیره را عمل
باحتیاط لازم است یا بین که جمع کند در میان عمل حیض و عمل استحاضه و از مبسوط و نهایه نقل شده که در ده روز
حیض و ده روز طهر قرار میدهد در جائیکه زن تعیین ایام یا مقدار آن اختیار دارد و هر حیضش سال او لازم
است که اول حیض نشان حیض قرار دهد جمعی مراد او کول یا نموده اند للعمومات و عدم امکان الترجیح و بعضی
تعین العول بالایام دانسته اند للمرسل عدت من اول ما رأت الدم الاول والثانی عشرة ایام من حیضها والموثق
ترکت الصلوة عشرة ایام ثم تصلی عشرین یوما و یؤیده الاعتبار و قاعدة الامکان و عمل باین قول اگر اقرب
نباشد لااقل که احوط خواهد بود و از کلام شیخ شهید ثانی در روضه ظاهر میشود که لازم است بر او آنکه امری را
که در ماه اول اختیار کرده بر طبق آن در ماه دیگر نیز اختیار کند و وقت سابق را رد نکند و جناب سید علیه الرحمه
فرموده است که دلیلش واضح نیست و مقام هم تمام در بیان احکام مستحاضه بدانکه احکام مستحاضه متعدد است اول آنکه حدث است

بر و نماز و روزه و طواف بلکه حرام است نماز و طواف و روزه درست نمی شود اگر آن جا آورد و نصوص صحیحه
بران دلالت دارد و این حکم در حال حیض ظاهر است لکن بعضی از اعلام تصریح کرده اند باینکه فرقی نیست
میانه بقاء حیض و نقاء از آن قبل از آنکه غسل بکند و ظاهر مراد آنست که غسل شرط صحت صوم و صلوة و طواف است نه آنکه اصل
وجوب منتفی باشد چه نفی وجوب بعد از طهر صورتی ندارد و حالش مانند حال کافر است که صوم و صلوة از و در حال کفر صحیح نیست لکن
نفی اصل وجوب از و نمی توان کرد پس عبادات بر او واجب است در زمانی که مع غسل لا بشرط عدم کما ان الصلوة علی الکافر واجب فی
زمان الکفر لا بشرطه و باز معلوم شد که فرقی نیست در میانه عبادات واجبه و مسنونه چه طهارت شرط است در صحت اولین
یعنی صلوة و صوم مطلقا و طواف واجب اجماعا و بنابر اصح در طواف مندوب نیز و بنابر قول دیگر استحباب
است نیز طهارت ضروری است چه حایض قبل از غسل داخل مسجد نمیتواند شد و طواف موقوف است بر آن انتهی محصل
کلامه در خصوص اشتراط طهارت در صحت اولین کلامش اجمالی است و دعوی اجماع از سیاق کلامش در شقوق
ثلثه مستفاد می شود تامل دارد در بیان این اجمال آنکه بعضی از علما مثل سید باقر داماد غسل جنابت را شرط صحت صوم
مطلقا نمیدانند و بنابر مشهور که غسل جنابت شرط صوم واجب ماه رمضان و قضائی آنست و بعضی الحاق
غسل حیض به آن قایل کرده اند و اکثر اصحاب به آن تصریح کرده اند تا آنکه علامه علیه الرحمه در منتهی فرموده که نص
صریحی در این باب از اصحاب نیافته ام اگرچه الحاق اقرب است و در صوم واجب غیر رمضان و قضای آن و
در صوم مندوب اصل اشتراط غسل غیر ثابت است پس حکم کلی به اشتراط طهارت در اولین علی الاطلاق ادعای اجماع
بران خالی از اجمال و اعضال نیست و در حالت نقای حیض بلکه نقا متخلل در میان دو خون حیض است که محکوم
بحیض است بنابر مشهور اگر طهارت نکند رفع حدث نخواهد شد مگر بنابر قول فاضل بحرانی علیه الرحمه که در میان ایام
حیض واحده طهر را اگرچه کمتر از ده است طهر میداند و قولش شاذ است حکم دیگر از فروع حکم اول آنست
که وقتی زنی بعد از دخول وقت نماز حایض شود و باوجود آنکه وسعت نماز با تحصیل مقدمات مفقوده آن
والمحققه با قل واجبات باشد نماز را نخوانده باشد بر او است قضای آن نماز بحیثیتی که مشهور بلکه بعضی
دعوی اجماع بران کرده اند و روایت موثقه بران دلالتی دارد هرچند شرط تمکن که علما ذکر کرده اند
مذکور نیست لکن متبادر از آن همین است و در صورت عدم حصول شرط در سقوط قضا این حیثیت و ...

خلاف کرده‌اند و اکتفا کرده‌اند بگذشتن زمانیکه اکثر نماز را گنجایش داشته باشد و دلیلشان اکثر علما که ذکر کرده‌اند
و ممکن است که احتجاج کنند برای اثبات آن بعموم حدیث مذکوره بعموم مفهوم و باینکه دلالت بر فوت ادا دارد
بدون آنکه دو رکعت ظهر را یافته باشد و اثبات قضای رکعت ثالثه مغرب هرگاه دو رکعت آنرا دریافته باشد
جمعاً بین الروایات لکن حکم بقضای تمام نماز چنانکه مدعای ایشان است با این همه تکلیف لایحتمل نمیشود چه این
احادیث دلالت بر قضای رکعت واحده از مغرب و بمفهوم حکم ظهر بر قضای اخر آن دارد نه بر تمام نماز
فتامل و بعضی مثل صدوق علیه الرحمه بحسب ظاهر ظواهر این روایات من غیر تعدی عن صریح اللفظ فتوی داده‌اند
لکن شذوذ و ضعف سند تابع حکم است بمقتضای آن و التقیید بعدم تمکن از فریضه لامحاله بطهارت
موقوف است که تکلیف مشروط بدون شرط نمی‌تواند شد و قضا فرع اصل وجوب است و از اینجاست که اگر
از اول ظهر باشد بعضی زمان بقدر آن در کار نخواهد بود و اگر از آخر رکعت بقدر طهارت دیگر گفت بعد نقا
از حیض دریابد بر او ست اتیان آن لعموم النبوی من ادرک الصلوة رکعة فقد ادرک الصلوة و روایات
معصومیه بخصوص و عموم بر این مدعی دلالت دارد و بعضی از علما چونکه نظرشان بر روایات مخصوصه عشا و عصر و
غداة مقصور گشته در وجوب ظهر و مغرب تامل کرده‌اند و لکن اصح اشهر عموم است پس برای ادراک ظهر باید ادراک پنج رکعت
از وقت کافی خواهد بود و همچنین برای عشا بین چهار رکعت کما فصل لما ذکرنا فی مسئلة الاختصاص و الاشتراک
و الاشتراط بشش رکعت کما یشیر الیه کلام الصدوق اگر بر سبیل تمثیل نباشد و جهش ظهوری ندارد و اما درک
اوقات تمام نماز در ادا محسوب خواهد شد کما هو المشهور یا همه اش قضاست چه وقوع رکعت اولی بمقام
رکعت اخیره باعث خروج آن میشود از حکم ادا و خروج باقی واضح است یا آن رکعت که در وقت نماز واقع شده
ادا خواهد بود و آنکه خارج است قضا خواهد بود سه احتمال اول نظر بظاهر حدیث نبوی اظهر احتمالات است
لکن ثمره نزاع معتد به نیست چه بر مذهب وجوب نیت ادا و قضا ثمره دارد و اما بنا بر تحقیق که نیت قربت
اکتفا می‌تواند شد فایده معتد بها ندارد و معهذا نزاع در این خصوص نزاع لفظی بر میگردد چه اگر معنی ادا
نماز نیست که در وقت موظف واقع شود پس حکم به سبیل حقیقت نماز کذائی را ادا می‌توان گفت و اگر مراد
ادای نماز نیست که تمامها خارج از وقت واقع نشود پس در این صورت معنی ادا بلا تامل شامل آن خواهد بود

و همچنین لکن اظهر بحسب استعمال معنی اول است بنا علی عدم الاطلاق او بر تمام کذا با نجس خواهد بود که حکمش ادا است
و بعضی ابعاض را همچنین بنا ذی قایم مقام او است و کیفما کان اطلاق او باعتبار توسع است والله یعلم حکم دیگر حرام است
بر حایض مثل جنب داخل شدن مساجد بعنوان مکث و استقرار نه بر سبیل مرور و گذار در ما سوای مسجد مکه معظمه و مسجد مدینه منوره
و اما در این دو مسجد که معبر بمسجد الحرام و مسجد النبی اند دخول مطلقا و این هم مذهب مشهور بین الاصحاب است بعضی دعوی اجماع
بیان کرده اند و از کلام بعض کراهت مستفاد میشود و اگر مراد از کراهت در غیر مسجدین مرور در مسجد با صورتی شد رد دارد اگرچه با جواز منافات ندارد تحریم آن نیست با آنکه
مستند قایل بکراهت ظاهر نیست و بعضی بتحریم آن در غیر مساجد استناد غیر از اصل اباحت ندارد و آن در مقابل نصوص مانعه صلاحیت
استناد ندارد حکم دیگر مشهور آنست که حایض اوراق گذاشتن چیزی در مساجد بلکه خلاف سلار رحمه الله نادر است
و لکن بعضی از متاخرین مایل آن شده اند و حکم بکراهت آن کرده اند و اخذ مضایقه ندارد مگر در وقتیکه مستلزم
تحریم باشد حکم آخر حرام است بر او خواندن سوره های عزیمه که سجده آن واجب است اگرچه بسمله باشد لکن اشتراک این
آیه در غیر آن باعث تقیید آن بقصد است یعنی هر گاه بقصد سوره عزیمه بخواند حرام خواهد بود والا فلا و علامه
حلی علیه الرحمه دعوی اجماع بر این حکم نموده است در منتهی و المحقق فی المعتبر و لکن بعض بنا بر مشهور بلکه اقوی
اگر تلاوت آیه سجده بکند یا بشنود سجده میکند وجوبا اگرچه محرمست خواندن آیه سجده کننده کار رشده کما نطقت به الروایات
الصحیحة المعتمدة و مخالفان احتمال تقیه دارد حکم آخر حرام است او مس کتابت قرآن علی الاشهر و تفصیله فی الجنابة
قدم حکم آخر حرام است بر شوهر او اگر حره موجبه باشد و بر آقای او اگر کنیز مملوکه باشد وطی او در قبل در حال نفاس خون حیض
و ما فی حکمه من النفاس المتخلل علی الاشهر و این حکم اتفاقی است بلکه این را از جمله ضروریات دین شمرده اند و مستحل
آن را مرتد و کافر دانسته اند و هر گاه اصل حکم مشخص شد پس باید دانست که علم بحال شرط تکلیف است پس اگر نداند
که حایض است و زن هم اظهار حال نکند مرد از اثم بری خواهد بود و زن مؤاخذه اخفا مبتلی خواهد گردید مگر
آنکه فرض شود که او هم بحال خود اطلاعی نداشته اگرچه فرض بعید است و هر گاه بداند که حایض است یا بگوید که حیض دیده باشد
و عادتش را شناخته باشد پس در تعلق حکم تحریم باو کلامی نیست آری اگر بداند و لکن ضعیفه اظهار حال عدم طهر خود نماید
تمیز محل کلام است که آیا قول او مطلقا معتبر خواهد بود یا در صورت افاده ظن یا مقید بعدم تهمت شق آخر
را جناب سید سند اختیار فرموده بلکه نفی خلاف از آن نموده حیث قال والمراد من العلم ههنا المعنی الاعم

اشامل لمثل العلن الماصل من اخبارهن مع عدم التهمة بلا خلاف بين الطايفة و در مستند آن آیه کریمه
ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن و حديث حسن العدة و الحيض الى النساء اذا ادعت صدقت
را آورده فرموده است و قیدت بعدم التهمة لاستصحاب الاباحة السابقة و اشعار بعض المعتبرة بعدم القبول
فی صورة التهمة بل الاكثر نه آن می بود که مسئله را اجماعی گفته اند رجوع بقول زن در باب وجود حیض با وصف
امکان مشاهده حال خالی از اشکال نمی بود خبر بتصدیق او در دعوی حیض و عده می تواند شد
که محمول بر ما کرده باشد مگر آنکه فرض شود که تعین حیض برای حیضیت بدون قول او معلوم نمی تواند
شد یا آنکه گفته شود که مراد آنست که بدون اختبار حال تکذیب او نمی شاید و ترک وطی با او لازم میگردد الا مع العلم
کذبها چه استثنا اتهام استثنا این بالتقول الی میخواهد ملحق است بایام حیض ایام استظهار و احوط هم اعتبار آنست
تا انقضای عشره بوجود القول بالاستظهار الی تمام العشرة بل قوته علی ما حققه بعض الافاضل من المعاصرین
حکم دیگر آنست که حایض را شوهرش در حال حیض طلاق نمیتواند داد و اگر بدهد فاسد خواهد بود مگر که خول
کرده باشد و غایب از او بنا شد بحیثیکه حال او را نتواند جست و حامله نباشد که در طلاق حامل علی القول باجتماع
الحیض مع الحمل ... جایز می شود حکم آخر مشهور آنست که وطی حایض ... انکه ... اثم و کناه ... موجب
کفاره است و بعضی سنت دانسته اند و اول خالی از قوت نیست باید که در تحدید کفاره و توقیت آن روایات اختلاف
کثیر دارد و بسبب بعض روایات دلالت دارد براینکه کفاره آن مطلقا یک دینار طلا است و در بعض آن نصف آن مطلقا و در
تفصیل است که اگر وطی در اول حیض واقع شود پس یک دینار است و اگر در وسطش باشد پس نصف دینار و اگر در
آخرش باشد پس ربع دینار و این مضمون روایت داود بن فرقد است روایت فقه رضوی و العمل به اشهر و در بعضی وارد است
که بر یک مسکین تصدق کند بانقدر که او را سیر گرداند مطلقا و در بعضی تصدق بر ده مسکین بقدر سیری ...
بر هفت مسکین در اول دم و در بعضی لا شیء علیه وارد است و بسبب اختلاف روایات که قرینه عدم وجوب است بعض لا شیء علیه
جمعی باستحباب میل کرده اند و احتمال تقیه در روایات طرفین متطرق است و لکن احتمال مذکور را الصدوق ... روایات
نفی دانسته اند و دعوی اجماع و شهرت بین الاصحاب هم موید آن و العمل علی روایة داود و الرضوی ...
و مقید الطلاق روایات دیگر است و ما عدا آن بسبب شذوذ متروک است کسی که کنیز مملوکه خود را وطی کرد ...

و بعضی از اصحاب ترجیح داده اند و هرگاه این دو معنی پیش آمد که در اول حیض کفاره یک دینار است تحقیق
دو چیز لازم است یکی اینکه مراد از اول حیض چیست دوم تحقیق مراد از دینار اما امر اول پس اینکه مراد از
اول اول حقیقی نیست بلکه اضافی است و آن بحسب اختلاف عادات نساء ایام خون آنها مختلف می باشد پس اگر
حیضش سه روز باشد اول حیضش یوم اول است و اگر عادتش شش روز است اولش دو روز است و همچنین و حاصل کلام این است که
حیض را سه حصه مساوی قرار می دهند و ثلث اول را اول و وسط را اوسط و ثلث آخر را آخر قرار می دهند خواه ذات العادة
باشد و خواه غیر او علی الاشهر الاقوی و عن المراسم تحدید الوسط بما بین الخمسة الی السبعة فلا وسط و لا آخر لمن حیضها
خمسة فما دون و عن الراوندی التثلیث بالاضافة الی اقصی الحیض فلا وسط و لا آخر لذی الثلثة و لا آخر لذی الاربعة و ان کان
لها وسط و هو الثلثان الباقیان من الیوم الرابع و هو الفارق بینه و بین القول الاول اما امر دوم پس اینکه مراد از دینار
یک مثقال طلای شرعی خالص است که مسکوک باشد و بعضی مطلق طلا را کافی دانسته اند و آن مشکل است و در کفایت قیمت دو قول است
اول اشهر ظاهر نیست و دلیلی بر کفایت آن برد لو لا بعض و آن دینار است نه قیمت آن با اختلاف قیمت و عدم
انضباط آن مگر وقتی که دینار بهم نرسد انتقال حکم بطرف قیمت می تواند شد و در جواهر الکلام مطلقا اکتفا
بقیمت را اقرب دانسته تتمه مصرف آن عند الاصحاب مستحقین زکوة اند و تعدد مستحق در کار نیست الا
علی روایة شاذة من الاشارة الیها و کفاره نیست بر موطوءه اگرچه بطیب خاطر راضی شده باشد اگرچه در اثم شریک است او متفق
است حکم آخر مستحب است از برای حائض در حال حیض که در هر وقتی از اوقات نماز پنجگانه وضوی بقصد قربت یا بنیت استباحه بقصد
بجا آورد و رو بقبله بر مصلای خود بنشیند و بذکر خدا مشغول باشد و تخصیص مصلی در اکثر عبارات اصحاب واقع است و
نصوص از آن خالی است و از اینجاست که جمعی تعمیم نموده فرموده اند حیث شاءت و کیفما کان و بعضی قائل
بوجوب شده اند و ظاهر روایات اگرچه از جهت اشتمال بر اوامر دلیل می توانند شد و اگر شهرت قول باستحباب
و شیوع مجاز امر در مذهب نمی بود حکم بآن خالی از قوت نبوده چه معارضی بیان نشده رجوع با اصل
برائت مستند بعدم اجماع منقول بشهرت اقرب است و ظاهر آن است که ذکر اعم است از تسبیح و تهلیل و تکبیر و
تحمید و درود و استغفار و بعضی تخصیص کرده اند به تسبیح و بعضی به تسبیحات اربعه و آیا این ذکر مقداری خاص دارد
یا هر قدر که باشد کافیست در روایات بقدر صلوة وارد است و عام مطلق و محمول بر حاصل

و مقید نمودند پس تجدید او لعبت حکم آخر مکروه است و اختضاب کردن نه حرام است از اینجاست که در روایات

اجازت خضاب و نهی از آن وارد شده چه نهی نهی تنزیهی است کما ینبغی الجمع بین خضاب ...

آنچه خضاب کنند و مخصوص اعم است از دست و پا و موی چنانچه سید سند فرموده است که اگر چه از راه مسامحه در ادله

سنن و الا استدلال بعموم مشکل است چه ظاهر الفاظ اخبار اطلاق است که منصرف می شود بسوی فرد شایع از اینجا

که سلار الکفار نموده است بخضاب حنا و شیخ مفید تخصیص کرده است بخضاب دست و پا و احوط التعمیم است

که اطلاق بعموم میکرد و با آنکه چنانکه خضاب بحنا شایع است خضاب بوسمه هم شایع است لکن در موی ... توان

گفت که متبادر نسبت بعنوان خضاب دست و پا بحنا است و اگر نظر بعلت حکم کرده شود و تعمیم در الوان خضاب

و تخصیص بجسم اقرب خواهد بود لکن اشان فی تنقیح العلة حکم آخر مکروه است خواندن سوره و آیات قرآن

سوای هفتاد و یا هفت که جنب مستثنی بوده بعموم النهی هذا هو المشهور و لا یخفی ما فیه من القصور لان النهی للجنب و

النهی للحائض سواء سیان فی العموم کالنبوی لا یقرأ الجنب و لا الحائض شیئا من القرآن و کذا غیره من الروایات

و لعله لعدم ورود المخصص هنا لا هناک لکن بمقتضی التسویة اشتراک الحکم فتدبر حکم آخر مکروه داشتن مصحف ...

و ما بین سطورش برای زن حائض که این وارد و در حدیث صحیح وارد است که جنب و حائض مس نکنند مصحف را از رشته حائل

ثوب و بعضی تصریح کرده اند بکراهت تعلیق آن و قول بتحریم در این مواضع و ما قبل آن ضعیف است حکم آخر

مکروه است مرد را استمتاع و تلذذ بما بین سره یعنی ناف و رکبه یعنی زانوی زن در حدیث صحیح وارد است که چه چیز

حلال است برای شوهر زن حائض فرمود ... از زیر ... است و قول بصحیح

تحریم ضعیف است لعموم الموثقة فلیأتها زوجها ما اتقی موضع الدم یعنی بیاید شوهر او که متمتع گردد از او

تا هنگامی که از محل خون اجتناب نماید حکم آخر وطی با زن حائض بعد طهر و قبل غسل مکروه است بنابر مشهور للموثق فلا یقربها

زوجها قبل ان تغتسل قال حتی تغتسل حملا له علی الاولویة للموثق الآخر اذا انقطع الدم و لم تغتسل فلیأتها زوجها

ان شاء و للخبر تمس المرأة الحائض ... و للصحیح فی المرأة ینقطع عنها دم الحیض فی آخر ایامها قال اذا اصاب زوجها شبق فلیأمرها

فلتغتسل فرجها ثم یمسها ان شاء و بعضی مطلقا قایل بتحریم شده اند و بعضی در حال عدم شبق و بعضی گفته اند که در

حال شبق امر بغسل فرج واجب است و حمل کرده اند مذکور را بر استحباب هرگاه اینهمه ... آنکه هرگاه با بر

دستشان بداند که پاک شده است غسل بر او واجبست و ظاهر آنست که وجوب آن بغیره است و وجوب لنفسه چنانکه
در غسل جنابت گذشت و کیفیت آن مثل کیفیت آنست و واجبات و مندوبات آن همه یکسانست لقول الصادق
علیه السلام غسل الجنابة و الحیض واحد و ظاهر آنست که غسل او ارتماسی در اینجا هم کافی باشد و از منتهی نقل شده که
در این غسل ترتیب را واجب دانسته و ظاهرش انحصار است بنابراین حکم ارتماس مستثنی خواهد بود از کلیه تسویه و اگر
در تخلل حدث در اثنای غسل جنابت اعاده در اینجا جاری نمی شود چه سزاوار آنست که در اینجا تخلل حدث ضرر
نداشته باشد چه حاجت بوضو در اینجا اوضح است ولکن هرگاه قایل شویم باکتفا بغسل مطلقا اشکال مذکور عود
خواهد کرد و از نهایه شیخ نقل شده که حایض نه رطل غسل میکند و اگر زیاده بر آن صرف کند فضل است و در
جنابت گفته است که اگر زیاده بر آن استعمال نماید جایز است جناب سید سند علیه الرحمه میفرماید شاید نظر کرده باشد
باینکه حاجت حایض بسوی آب بیشتر است از جهت موهای او و طول جلوس او در حیض یا نظر کرده بسوی
مکاتبه صفار که در آن ضرر است حایض را از وضو قبل غسل کما هو الاشهر الاظهر لکن در وجوب تقدیم و استحباب آن یا تخییر
در میان تقدیم و تاخیر اختلاف است کما فی بحث غسل الجنابة مطلب دوم در غسل استحاضه است و آن خونی است
که از رحم بیرون می آید غیر خون حیض و غالبا سرد و زرد و رقیق می باشد لکن گاه دم باشد چنانچه بحسب عادت یا تمیز
یا استظهار محکوم بحیضیت باشد خون ناید بر آن محکوم باستحاضه است اگر چه صفاتش نبوده باشد و همچنین زاید
علی العشر المحکوم بکونه حیضا و خونی که از حیض فاصله ده روز طهر نداشته باشد و خونیکه کمتر از سه روز
باشد یا در سن پایین یا یائسه دماسا کل ذلک واجب است بر زنان در وقت رویت استحاضه حال آن خون را بتحقیق که
پنبه را داخل مخرج آن نماید و اندکی صبر کند و باز بیرون آورده ببیند که آیا فقط سطح بالای آن ملطخ بخون
شده و در درونش نفوذ نکرده پس بر این تقدیر خون او استحاضه قلیله خواهد بود و حکمش آنست که در وقت هر نماز
آنرا بدل کند یا پاک کرده باز در محلش نهد و نماز بکند هذا هو المشهور لکن دلیلش لا یخلو عن قصور چه تنها
امر آنست که حامل نجاست خواهد بود و نجاستی که تعلق بظاهر هم ندارد در ابطال آن اشکال است لکن جناب
سید سند باجماع استدلال فرموده اند بانچه که در کثیره و متوسطه حکم به تبدیل وارد است و قایلی بفرق نیست
از قبیل این غیر ثابت و کیفما کان تبدیل خرقه مر او را لازم نیست و حکم سید و شیخ بلزوم تبدیل بی وجه است و حکم

دیگر آنست که برای هر نمازی وضوی علیحده بجا می آرد بنا بر آنچه مشهور است میان اصحاب و اخبار بر این
دلالت دارد و پس در صحیح وارد است که اگر باشد خون او که در پنبه نفوذ نکرده باشد وضو میکند و داخل مسجد
میشود و بجا می آورد هر نمازی را بوضوئی و مثله غیره و خلاف عمانی در خصوص عدم تعدد وضو و خلاف سلار
در خصوص ایجاب غسل ضعیف است و این حکم عام است نافله و فریضه را و بعضی تخصیص بنافله کرده و وجهش ظاهر نیست
و یا خون او در پنبه نفوذ کرده و بر طرف دیگر اثرش پیدا گردیده و لکن نوبت بسیلان آن نرسیده باشد در
تقدیر خون او استحاضه متوسط خواهد بود و حکمش آنست که با تغییر قطنه تبدیل خرقه نیز بکند کما هو منصوص فی بعض
النصوص و غسلی برای نماز صبح بجا آورد اگر وصف توسط قبل صبح حاصل باشد و خلافی در آن ظاهر نیست و روایات
صحیحه بر آن دلالتی دارد و عمده اجماع است و در روایت فقه رضوی و بعض روایات صحیحه که دال است بر اقسام
ثلثه و یا خون او سیلان کرده است و بدین تقدیر استحاضه کثیره خواهد بود و لازم خواهد شد او را یا غسلی
برای ظهرین در حالیکه جمع خواهد کرد میانه هر دو و غسلی برای عشائین جامعة بینهما و همچنین جمع می کند بغسل واحد
میانه نماز شب و نماز فجر اگر عادت تنفل داشته باشد یا اراده تنفل بکند صاحب کفایه میفرماید که خلافی در این مسئله
نیافته ام و نصی از احتیاط تیز در این باب بنظر نیامده و کیفما کان جمعی از علما وضو را در این اغسال ذکر نکرده اند
و مشهور آنست که وضو برای هر نماز در کار است و عموم کل غسل قبله وضوء بر آن دلالت دارد با آنکه قضیه
استحاضه قلیله مقتضی حدثیه کثیره است بالاولی و لکن حدیث ای شیئی اطهر من الغسل دلالت بر اول دارد و تامل در این
نیست که غسل واجب میشود در صورتیکه خونی که موجب غسل است قبل فعل نماز آمده باشد اگرچه در خارج وقت
نماز حادث شده باشد بشرطیکه غسل آن را بجا نیاورده باشد و خبر صحاف بر آن دلالت دارد و بعضی
اعتبار وقت نماز نموده اند و مستند ش ظاهر نیست و واجب میشود اغسال سه گانه با استمرار کثرت خون از ابتدای فجر
تا شب یا حدوث آن قبل فعل هر نمازی الا قبل هر نمازی که نسبت آن متحقق خواهد شد غسلش واجب خواهد شد در
ما عداه و ظاهر آنست که جمع بین الصلوتین بغسل واحد بدل واجب است و تفریق با تکرر غسل غیر سائغ است کما
یستفاد من کلام السید و صاحب کفایه در ذخیره از جمعی از اصحاب نقل کرده اند که اکتفا بغسل واحد بر تقدیر
... است و اگر تفریق بکند غسل متکرر خواهد شد و اول را جناب سید سند او فق بظواهر اخبار دانسته

کیفیت جمع را در این مقام باین نحو بیان کرده اند که فریضه اولی را در آخر وقت فضیلت اداء و فریضه ثانیه را در اول
وقت فضیلتش بجا آرد و یدل علیه روایة معاویة بن عمار بسند لا یخلو عن اعتبار فتغتسل للظهر والعصر تؤخر هذه
وتعجل هذه وللمغرب والعشاء غسلا تؤخر هذه وتعجل هذه اگرچه صریح در این مطلب نیست لکن ظاهر می این معنی را و صاحب کفایه
فرموده است که ظاهر نیست که جمع بر وجه مذکور بر سبیل فضیلت است پس بنابر این تقدیر حکم بوجوب مشکلست آری اگر از جمع مطلق جمع
مراد گیرند کما هو المستفاد من جملة من النصوص حکم بوجوب این بعید نخواهد بود و کیفما کان هر گاه جمع بکند یا جمع
مراد بمعنی عدم فصل است کما هو قضیة تخفیف النجاسة و از اینجاست که بعد غسل اتباع بنماز لازم دانسته اند اگرچه اشتغال بمقدمات
نماز مثل تحصیل قبله و اذان و ستر عورت و غیره را قادح ندانسته اند یا عدم فصل معتد به که عرفا جمع را صادق آید و فی کلام بعض
المختصرین التعقیب با عدم الفصل بالنفل کما قد یعتبر لک الجمع المسقط للاذان الثانی احتمالات والاول احوط والثانی بالنظر الی عموم
النص غیر بعید والثالث مما سبیل له فی مثل المقام و هر گاه جمع این امور را بعمل آرد در حکم طاهر خواهد بود و داخل مسجد شود و احکام طاهره بر او جاری
خواهد بود و جماعت بدین نحو ادا تواند کرد با اینکه این امور خلاف است و قول بجواز اقرب است و اما اللکفایة تحصیل داخل شدن در مسجد جز اینست که تا هنگام
بااین اعمال است و در روزه هم ظاهر آنست که این اعمال بغیر از غسل شرط واقع نشده است اما غسل پس ترک جمیع او موجب قضای صوم است چنانچه
در روایت وارد شده و بعضی گفته اند که اگر ترک یکی از اغسال خلاف نماید هر غسلی که باشد روزه اش باطل شود و جمعی تخصیص کرده اند
باغسال نهاریه جزم کرده اند باینکه غسل لیلیه مستقبله را در صحت صوم مدخلی نیست و در غسل شب گذشته توقف نموده اند
لکن اگر غسل فجر را مقدم بر فجر نماید همین غسل از غسل عشائین کافی خواهد شد و بعضی تصریح کرده اند باینکه با ترک غسل شب
گذشتن شب خالی از اغسال روزه باطل خواهد شد صاحب کفایه میفرماید که این تفاصیل از نصوص مستفاد نمی شود
و ظاهر نیست که تقدیم غسل فجر بر مستحاضه واجبست و در صحت صوم مدخلیت دارد و جمع نمی کند مستحاضه بوضوء
واحد در میان دو نماز مگر در مستحاضه کثیره چنانکه روایات بران دلالت دارد و واجبست بر مستحاضه
احتیاط و استظهار بمهما امکن در بازداشتن خون از تعدی آن بعد بستن فرج و تغییر قطنه چنانکه جمعی
تصریح بآن کرده اند و مقتضایش آنست که محل آن در قلیله قبل وضو بوده باشد و در متوسطه نیز بعد
غسل و شرطیة مقتضی آنست که اگر خون بعد وضو بسبب تقصیر در بستن برآید وضو باطل شود یا در نماز
نمازش باطل شود مطلب سوم در غسل نفاس بکسر نون و آن خونیست که بولادت ظاهر شود یا بعد از ان جاری شود

نه قبل آن و اگر بعد از ولادت خون را نه بیند نفاس نیست باجماع علمای امامیه صلوات الله علیهم پس خونیکه قبل از ولادت
بیند استحاضه است اگر اقل طهر در میان آن و نفاس متحقق نشود و الا احتمال حیضیت دارد پس اگر شرایط آن
متحقق خواهد شد حیض خواهد بود و الا استحاضه لقوله تصلی مالم تلد و بعضی با وصف عدم تخلل مدت اقل طهر
احتمال تحیض نموده اند باعتبار اینکه این مدت برای فصل میانه دو حیض متعین و موظف است نه میانه حیض و
نفاس و آن محل تامل است و هرگاه این را دانستی پس بدانکه خونیکه بعد ولادت ولد تام می آید شکی نیست در
اینکه نفاس است و اما خونیکه با ولادت جاری می شود پس اشهر اینست که نفاس است و مؤید اینست روایت زریق
خلافاً لی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قال تصلی حتی تخرج راس الصبی فاذا خرج راسه لم تجب علیها
الصلوة و جمعی این خون را استحاضه میدانند لقوله تصلی مالم تلد حملا له علی الولادة التامة و الاول اولی و الثمرة
نادرة قال السید سنده و مظهر الثمرة عدم بطلان الصوم کعدم وجوب الغسل بالدم الخارج مع الجزء المنفصل
بعد التمام مع الثانی و عدمها علی الاول انتهی و دیگر باید دانست که سقوط حمل اگر بولادت جنین تام الخلقه باشد یا
ناقص الخلقه باشد همین حکم دارد و اگر خون منجمد یا پاره گوشت باشد اگرچه معلوم شود بگواهی قوابل که مبدء
نشو آدمی است پس در نفاسیة خونی که بسبب آن جاری شود اشکال است جمعی الحاق کرده اند آنرا بنفاس و
جناب سید سند این قول را تضعیف نموده مگر آنکه اجماع بر آن بثبوت رسد و زنیکه دو توام بزاید ابتدای
نفاس از ولادت طفل اول میگیرد و شمار عدد از ولادت طفل دیگر و همین است حکم بر آمدن اعضاء
قطعه قطعه جنین بنابر قول بعدم اعتبار ولادت تامه و مسئله بدای نفاس در جانب قلت حدی نیست بلکه
یک لحظه هم میتواند بود و فی الخبر لیس لها حد و شکی و خلافی در این مسئله نیست و اما در جانب کثرت پس
اختلاف اقوال و روایات حدی ندارد و لکن اشهر و اظهر اعتبار اکثر حیض است و آن ده روز است و اکثر روایات
دلالت میکند بر اینکه نفاس را بحسب عادت حیضه قرار میدهد پس اگر خون بعد از آن منقطع شود و الا
غسل می کند و اعمال استحاضه را بعمل می آورد و در بعض روایات آمده که بعد عادت هرگاه خون
منقطع نشود دو روز استظهار می کند و منتهای عادت حیضیه ده روز است پس بعموم این روایات
استفاده ده روز نمیتوان کرد و هرچند حکم ابتداء مضطرب از آن وضوح ندارد ولکن عند التامل لایح میشود

می شود چرا که در بعض روایات وارد است تقعد بعد حیضها و آن شامل عادت و غیر عادت است که بعض آیات تجاوز از عشره
در رجوع بعادت شرط است یا در صورت انقطاع علی العشره هم رجوع بعادت لازم است بعض افاضل
متأخرین در این اشکال کرده بعلت اینکه روایات رجوع بعادات هم است و در فقه رضوی است که اکثر نفاس مثل اکثر ایام
حیض ده روز است و استظهار یک روز یا سه روز بعد از آن غسل می کنند و بنا بر این تا سیزده روز حکم حیض لازم می آید و
و ممکن است حمل آن بر اینکه هر گاه محتاج باستظهار شود تا سه روز استظهار می تواند کرد نه اینکه بعد عشره سه روز
استظهار می کند چه بعد عشره حیض استظهار ندارد و قائل آن از شیخ مفید و سید مرتضی علیهما الرحمه و بعضی دیگر
نقل شده که اکثر نفاس هجده روز است لکن شیخ مفید علیه الرحمه در آخر کلام خود فرموده و قد جاءت الاخبار
المعتمدة ان اقصی مدة النفاس عشرة ایام علیها اعمل لوضوحها عندی و بنا بر این نقل خلاف او در این مقام چنانکه بعض
اعلام اتفاق نموده جهل است ... التعلیم و بعضی روایات بر قول ثانی دلالت دارد و در بعض روایات صحیحه
وارد شده فظاهرش مقتضی تخییر است و قائل بآن یافته نشده و این روایات محمول بر تقیه است و دیگر روایات
هم وارد شده بعضی حمل کرده اند روایات قول اول را بر ذوات العادة و روایات ثانیه را بر فاقده عادت و آن خالی از
ضعف نیست کما اشار الیه ... و از ابن ابی عقیل قول بیست و یک روز نقل شده و طول کشیدن آن تا سی
چهل و پنجاه قول مخالفین است و از طایفه امامیه بحسب ظاهر کسی قائل نشده اگر چه بعض روایات صحیحه بر آن دلالت میکند
چه ظاهر نیست که این روایات با کثرت روایات ثانیه و اشهر محمول بر تقیه باشند و مستفاد میشود از بعض آنها طرح آن است و
در نافع و ریاض نیست که واجب است بر او که بیازماید حال خود را بوقت منقطع شدن خون قبل عشره با پنبه
... حیض بگذارد اگر پاکیزه برآید غسل نفاس بکند والا متوقع پاکی باشد تا گذشتن ده روز و این حکم در مبتدأه
بنا بر قول قوی که اقصای مدت حیض او ده روز است اصح است و در ذات العادة مشکل است اگر چه
اطلاق کلام هر دو را شامل است چه بر نفساء ثابت نیست که زیاده از عادت نفاسش را قرار دهد اگر چه خون
منقطع شود مگر آنکه استدلال نموده شود بر حدیث ان الحائض مثل النفساء و کیفما کان ایام استظهار چنانکه
حکم حیض است در نفساء هم داخل خواهد بود و بلکه بنا بر قول بعض معاصرین که ... است از رجوع بعشره چه استظهار نزد ایشان
تمام العشره است و در مضطربه که عدد و وقت هر دو را نسیان کرده باشد یا فقط عدد را سهو کرده باشد اکثر نفاس ده روز است کما فی المبسوط

فی کارشناه و ذخیرة المعاد و حکم تمیز و رجوع بعادت اقارب و اقران اکثر علما متعرض نشده اند و لکن اتحاد احکام حیض
و نفاس دلالت بر اعتبار تمیز و مانند آن دارد و در صحیحه علی بن یقطین آمده قال تدع الصلوة ما دامت ترى الدم
العبیط الی ثلثین یوما فاذا رق و کانت صفرة اغتسلت و صلت ان شاء الله و آن نیز دلالت بر اعتبار تمیز می کند و
لکن بسبب اشتمال آن بر سی روز محل اعتماد نیست و احتمال تقیه دارد و اختصاص این احکام بحیض محتمل است و اگر خون تجاوز
کند از عشره و هفت روز آخر عشره عادت و تمیز و عددیه باشد پس در اقتصار بر عادت و حکم بنفاس بجمیع اشکال است و العلم عند الله
و فروع این مسئله بسیار است و در ذخیره تعرض بعضی از آن بنظر رسیده چونکه از احکام حیض استنباط آن ممکنست از تطویل کلام احتراز
نمودم دیگر باید دانست که خون ولادت متعدد و مابین دو خون پس پاک باشد اگرچه نقا است در حکم نفاس است مانند آنکه اگر
بیند روز دهم خون با ما روز نفاس خواهد بود و در این حکم شکی کرده اند بعض متاخرین بسبب اینکه خون استناد آن بولادت
و اتصال آن بسوی تح لد عرفا ثابت نیست و اگر بیند روز اول ولادت و دهم آن پس عشره با تمام نفاس است و اگر
بیند روز سوم ولادت و روز هشتم آن پس دو روز اول و دو روز آخر عشره نفاس نیست بلکه نفاس همین
متوسط خواهد بود الدم والنقاء فیهما سواء **مطلب چهارم** در غسل اموات و انچه از توابع آن است از تحنیط
و تکفین و دفن و غسل مس میت و این هم واجب است بر زندگان بی خلافی میان ایشان و اجر عظیم است خصوصا بر کسانی که با آداب
ماثوره و افعال مندوبه باشد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ماثور است که هر مومنی که مومنی را غسل
دهد و بگوید در وقت تقلیب او و برگردانیدن او از پهلو به پهلوی دیگر اللهم ان هذا بدن عبدک
المؤمن وقد اخرجت روحه منه وفرقت بينهما فعفوك عفوك بیامرزد او را حق تعالی
گناهان یک ساله او را می بخشد مگر گناهان کبیره و در روایت سعد بن طریف وارد است که هر که میت را غسل دهد پس
ادای امانت بکند حق تعالی او را می بخشد عرض کرد که چگونه ادای امانت بکند فرمود که خبر ندهد یعنی مردم را بانچه دیده
است یعنی از حال آن میت و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که نیست مومنی که غسل دهد مومنی را در حالیکه
در حال تقلیب میگفته باشد عفوک عفوک مگر آنکه حق تعالی می گذرد از وی یعنی از گناهان غسل دهنده یا از گناهان میت
و اول ظاهر است بدانکه احکام میت واجب کفائی است بقیام بعض از بعض آخر ساقط می شود و خلافی در آن
ظاهر نیست مگر صاحب حدائق انکار آن نموده همه امور تجهیز را اولا بر ولی واجب دانسته گفته است که اگر ولی امتناع

نماید جبر کرده می شود بر او پس اگر ولی نداشته باشد یا جبر کنند و بر رو بیاید نشود حکم بسلمانان مستقل خواهد
شد و آن خلاف قول معروف است و حجیتش واضح نیست بغیر اینکه در غسل و نماز و مانند آن اذن ولی در کار است
کما یاتی نه در سائر احکام و کیفما کان آیا مظنه قیام دیگران کافی است یا یقین می باید و ابتدا الشغل آیه
کفائی مسقط وجوب از دیگران است یا الفراغ مسقط است دو قول است و اعتبار یقین را جماعت ذخیره
ترجیح داده و جمعی ظن را کافی دانسته اند و بعضی بر شهادت عدلین اکتفا نموده اند و بنا بر علم یقینی
مشکل است و قول باینکه حصول علم عادی نادر نیست و آن در اینمقام کافی است کما فی الحیرة نصیب جمیع
خصوصیات و اتیان بجمیع جزئیات و جهت که همه آن وجوب کفائی دارد ممنوع است بجا آوردن آن فی الجمله ظاهر
معلوم است لکن در اکتفا بر آن اشکال است مگر آنکه بنا بر صحت افعال مسلمین گذاشته شود و آن هم مفید ظن است
بلکه گاه است که افاده ظن هم نکند و بر تقدیر بنا بر صحت بنا بر ظاهر اسلام در صدد انتقال اصل آن هم مفید نخواهد بود
و اما سقوط با اخذ یا اتمام پس ظاهر آنست که بمجرد اخذ سقوط حاصل می شود لکن آن سقوط متزلزل است که مراعی است
با تمام چنانکه ظاهر کلام شیخ شهید ثانی علیه الرحمه است در مبحث امر بمعروف و نهی از منکر و کلام شیخ بهاء الدین
در شرح اربعین در خصوص در تاخیر مواخذ نخواهد بود لحصول السقوط ظاهرا یا آنکه فوریت وجوب عینی معلوم است
و بنا بر سقوط بشروع پس یکی در جماعت بعد از انعقاد نیت امام اقتدا کند یا دو کس پی یکدیگر لو منفردا مقتدیا
نماز جنازه بجا آرند باید که نیت استحباب بکنند چنانکه از کلام جناب والد علامه در منتهی الافکار مستفاد می شود
و لکن کلام شیخ شهید ثانی در قواعد در مبحث نماز نیست بر خلاف آن دلالت دارد چه فرموده است که اگر
بر جنازه بیش یا زیاده از یککس نماز گذارند دفعة یا یکی در عقب دیگری باین نمط که شروع کند بعد از شروع
متقدم پس نماز همه آنها بوجوب متصف خواهد شد زیرا که سقوط بسبب شروع شده سقوط متزلزل است
نه مستقر علی الاقوی و در این هنگام همه نیت وجوب خواهند کرد و آن بظاهر وجهی ندارد چه
سقوط متزلزل مستلزم جزم بوجوب نیست بلکه ثمره سقوط گذرانی عدم وجوب فعلی است در ظاهر
شرع اگرچه عدم تمام آن فعل کاشف از بقای وجوب نفس الامری باشد چه حیثیت حکم ظاهر شرع معتبر است نه حکم
واقعی غیر ظاهر آری هرگاه قائل شویم به بقای وجوب تا حالی که تمام الفعل کما هو مختار المولی الاجل

السید السند الطباطبائی علیه الرحمه نکرده است که در نیت جزم بوجوب نمی نماید لکن ابو یعلی مرحوم فرموده اند مثل اهل الاعصار والامصار
برخلاف آن یعنی بر نفی وجوب دلالت می کند واضعف الجمیع دلیل اینست که دلالت دارد بر وجوب تجهیز هر گاه نباشند ترک اتمام هم
می جوزاند و در بعضی دلیل بر نفی وجوب تجهیز بود و کیفیتا کان انتهی انتهی و جمیع التجهیز و آنست باید مسلمانان و آنکه بحکم مسلمان باشند مثل طفل صغیر بنابر مشهور خواه
موافق مذهب باشند و خواه مخالف لعموم الادله مثل مضمره ابی خالد اغسل کل الموتی الغریق و اکیل السبع و کل شیئ الا ما قتل
بین الصفین و کقوله غسل المیت واجب و خرج الدلیل من الکفار و فرق الاسلام المحکوم علیهم بالکفر و بقی الباقی علی حاله
ولکن در مخالف خلافی هست چه شیخ مفید گفته جایز نیست احد از اهل ایمان را که غسل دهد مخالف حق را در امامت و نه اینکه نماز
بخواند بر او مگر اینکه بضرورت تقیه او را دعا سعی شود بسوی آن و همین قول از ابن براج و ابن ادریس نقل شده و
صاحب ذخیره حرمت و وجوب هر دو را نفی نموده باین سبب که دلیل قائلین بحرمت کفر مخالفین است و الکافر لا یجوز ان
یغسل و لا یکفن و لا یدفن بین المسلمین اجماعا و صغری ممنوع است و دلیل وجوب تجهیز اطلاق روایات تجهیز است و شمول
برای مخالف ثابت نمی شود پس از حیثیت حکم بوجوب نتوان کرد و جناب سید سند علیه الرحمه حجت آورده است
بر مختار خود از عدم جواز تجهیز مخالفین بروایت یحیی بن عمار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشتمل بر نهی
عن تغسیل المسلم قرابته الذمی و المشرک و ان یکفنه و منهم الغلاة و الخوارج و ان دلالت بعموم حکم منع کرده
و بروایت احتجاج از صالح بن کیسان که معاویه بامام حسین علیه السلام گفت آیا رسیده است بتو خبری
که بجا آوردم من بحجر بن عدی که از شیعیان پدر تو بود و باصحاب او حضرت فرمود چه کردی با آنها گفت
قتل کردیم و کفن کردیم و نماز گذاردیم بر آنها پس حضرت امام حسین علیه السلام بخنده در آمد و گفت آنها
خصم تو خواهند بود ای معویه یعنی ناحق خون مسلمانان ریختی روز بازپرس آنها از ظلم
و عدوان تو استمداد خواهند کرد پس آماده جواب بوده باش لکن اگر ما قتل کنیم شیعه ترا البته
کفن نخواهیم کرد آنها را و نه غسل خواهیم داد و نه نماز خواهیم کرد و نه دفن خواهیم کرد آنها را یعنی بعلت آنکه
از ایمان بهره ندارند یا بسبب نصب و عدوان شان پس شامل مطلق مخالفین نخواهد بود و برین تقدیر عموم
حکم ثابت نخواهد شد و نیز استدلال فرموده باینکه تغسیل میت بسبب احترام اوست و حرمتی برای مخالف
نیست و چون تعلیل غسل در احادیث منحصر در احترام نیست پس بانتفای آن انتفای حکم مشکل است و باآنکه اظهر لعدم

فی الجمله بسبب کلمه گوئی است و لهذا یحقن الدم و ینکح النساء و یحل المواریث و لیثقل ذلک علی الکفار و انما
لایغسل موتاهم و یعلموا شرف الاقرار بالشهادتین و بعضی بقصد احترام ایشان حرام و بقصد تغسیل
او کغسل الجمادات یا رعایت بودن آواز و منع الاتهام یا از راه صداقت و التیام مکروه دانسته‌اند
و اما عند التقیه پس واجب است و منها حضروا احد منهم للشیع عندهم انا لا نغسل موتهم فید عو
ذلک الی تغسیل موتانا او تعذره کذا قیل و کیفما کان پس غسل و تکفین مخالفین که تعصب شان
بحد نصب نرسیده باشد منع از آن ثابت نمی‌شود و هرچند بر وجوب آن نیز دلیلی قایم نشده
لکن احتیاط در تغسیل است و اما عند الضروره پس محل خلاف نیست پس اگر مضطر شود
بغسل تنها غسل خواهد داد او را بغسل اهل خلاف اگر بداند آنرا و اگر نشناسد آنرا بطریق
اهل ایمان غسل دهد و بعضی مطلقا نظر باینکه اراده غسل شرعی قایل شق آخیر شده‌اند و حجت قول اول
الزام است بمعتقد شان سیاتی تفصیله پس مراد مسلم درین مقام بنا بر مشهور جمیع فرق اسلام
که محکوم بکفر نباشند و نزد جناب شیخ مفید و سید سند علیهما الرحمه شیعه اثنا عشری مراد
خواهند بود و مراد از حکم در حکم مسلم چیزی است که در احکام مذکوره مشارک او بوده و آن
دو چیز است یکی آنکه بعض میت است آن بعضی که صدر در او بوده باشد بلکه صدر تنها نیز چه آن جمیع
احکام تجهیز مشارک تمام میت است در غسل و کفن و نماز و دفن بنا بر مشهور و روایات چند
دلالت دارد بر اینکه نصف میت که مشتمل بر قلب او بوده باشد چنانکه از روایت صحیح نقل گشته
یا مطلق عضوی که در آن قلب بوده باشد چنانکه از دو روایت نقل شده نماز گذارده می‌شود

و ضعف چیزی با شهرت دانسته‌اند و در روایت حسنه در روایت اذا قتل قتیل فلم یوجد الا لحم
بلا عظم لم یصل علیه و ان لم یفهم منه دلالت بر نماز می‌کند در حالیکه عضو مشتمل بر استخوان بوده باشد
و بر وفق آن ابن جنید حکم داده و بعض روایات دیگر نیز دلالت بر آن دارد لکن قول او شاذ است
و مشهور این است که هرگاه سینه نباشد و استخوان داشته باشد غسل و کفن میدهند و نماز نمی‌کنند
و اگر محل تحنیط باقی باشد حنوط می‌کنند و دفن می‌نمایند و آنچه خالی از استخوان باشد او را در خرقه

می‌پیچند و دفن می‌کنند دوم آنکه شیخ ابوجعفر طوسی و اکثر اصحاب فرموده‌اند که غسل نمی‌دهند سقط را مگر
وقتیکه چهار ماه کامل از حمل او گذشته باشد پس سقط چهار ماهه را غسل میدهند و کفن و حنوط و دفن می‌کنند
مگر نماز که علی الظاهر تا شش سال کامل نشود ساقط است و از اینجاست که بعضی از علما رضوان الله علیهم
از بدعت گفته‌اند اگرچه ابن جنید علیه الرحمه بر طفل نماز را واجب و بعضی سنت دانسته‌اند و بعد از آن واجب است
اگرچه از ظاهر کلام ابن عقیل تقیید ببلوغ مستفاد می‌شود و کیفما کان پس سقط مذکور و ما فوق آن از طفل
در حکم مسلم و مومن‌اند تا وقتیکه تمیز ادراک مسائل اعتقادیه ندارند و بعد از آن محکوم باسلام و ایمان
بالاستقلال هم نمی‌توانند شد و در روایات عدیده حکم مبتنی است بر استوار خلقت و از بعض موثقات
لایح می‌شود که آن حکم مذکور منوط است بکامل شدن چهار ماه و مضمون هر دو جید است ولهذا صاحب
مدارک و ذخیره درین حکم تامل کرده گفته‌اند مگر آنکه تلازم ثابت شود انتهی لکن قوانین حکمت
بآن مطابقت ندارد چه اطبا گفته‌اند که جنین در دو چند ایام تمامی خلقت بحرکت می‌آید
و در سه چند ایام حرکت بروز می‌نماید مثلا اگر خلقت در سی و پنج روز تمام شده باشد در هفتاد
روز حرکت می‌کند و بدویست و ده روز که هفت ماه باشد بوجود می‌آید و آنکه بماه هفتم تولد کرده
غالبا زنده می‌ماند و اگر خلقت در چهل روز تمام شود در هشتاد روز حرکت کند و بدویست
و چهل روز که هشت ماه باشد برآید و عادة الله بران رفته که این زنده بعدم رود و نادر بود که
یک هفته بزید و دلیل عقلی که برین گذشته‌اند نیز گفته‌اند انتهی کلام بعض المطببین و ولوج روح قبل از حرکت بحسب
جنین در ماه سیوم بتجربه نیز معلوم میشود و بعض روایات دلالت می‌کند بر آنکه بعد
شش ماه خلقت تمام میشود و از کلام بعض علما تعلیل بحلول حیات برای تغسیل مستفاد
میشود چنانکه در نبوی آمده که در وقتیکه چهار ماه می‌گذرد نفخ روح در آن می‌شود
و در روایت شیبانی بعد پنج ماه لکن چونکه حکم تجهیز بعد چهار ماه من غیر تعلیق علی استواء
الخلقة و نفخ الروح در بعض روایات آمده فان الاصل فی المسئلة کما ذکره الفاضل
الخراسانی فی الذخیرة ما رواه الشیخ فی الصحیح عن احمد بن محمد عمن ذکره قال اذا تم للسقط

اربعة اشهر غسل و ما رواه زراره فی الضعیف عن ابی عبدالله علیه السلام قال السقط اذا
تم له اربعة اشهر غسل و در روایات تمام خلقت و ولوج روح مختلف است در روایات چهار ماه
معمول به اصحاب است که جمعی از ان جمیع علیه دانسته اند و ما عدای ان شاذ است پس اصل حکم
شرعی محل اشتباه نخواهد بود اما تحقیق وقت استوار خلقت و ولوج روح پس محتمل است که تجسد
حس و حرکت و قول اطبا را با روایات چهار ماه باین نحو جمع کنیم که اول یعنی قول اطبا و مجربین
تعلق بروح حیوانی دارد و ثانی یعنی حکم شرعی معلق بر تعلق روح انسانی می باشد و تمام خلقت
گاه است که بحسب جسم انسانی گرفته میشود و گاه است که بحسب حصلات و قیافت جسم برای تغسیل و اجرا
حکم میت بر او و گاه است که باعتبار حلول احد الروحین و گاه است که بصلاحیت خروج از شکم مادر
و بروز در عالم دنیوی و به جمع بین مختلفات الروایات مع تامل فیه و از بعض روایات لایح میشود
که نطفه در رحم چهل روز قرار میگیرد تا آنکه خون منجمد می گردد و چهل روز برین حال می گذرد
تا آنکه مضغه گوشت می شود و چهل روز برین حال می گذرد تا آنکه وقت کمال چهار ماه حق سبحانه
و تعالی دو ملک را می فرستد که حسب امر الهی خلقت او را درست می کنند پس می پرسند
که پسر بسازیم یا دختر پس موافق اذن الهی عمل می آرند و بهمین سبب دعای مذکور است
فرزند از ابتدای حمل تا ماه چهارم میخوانند کما فی خبر محمد بن اسمعیل و از این روایت مستفاد میشود
که تمام خلقت جسمانی نیز تا چهار ماه حاصل نمی شود و آن بحسب ظاهر محل اشکال است
والله اعرف بخلقه و هر گاه سقط بمرتبه ولوج روح نرسیده باشد یعنی کمتر از چهار ماه بوده باشد
پس غسل و کفن و نمازی ندارد بلکه در پارچه می پیچند و دفنش می کنند و بعضی دعوی
اجماع بران کرده اند فانه قیل مذهب العلما الا ابن سیرین لا غیره بخلافه و از مدارک
و ذخیره و ریاض المسایل جناب سید سند تاملی در پیچیدن آن بپارچه لایح می شود
فانهم قالوا ان مستند اللف غیر واضح قال فی الریاض بل فی الرضوی المتقدم و غیره الاقتصار
علی الدفن بدنه بعد ان فرموده است از اینجا است که کلام شیخ و غیر او از حکم لف خالی است

لکن حکم مذکور از شیخ مفید و سلار و قاضی و کیدری نقل شده و آن احوط است بعض افاضل
معاصرین در شرح شرایع فرموده است که ظاهر اجناب سید ادعای اجماع و نفی خلاف
الفقات نفرموده اند پس قول بوجوب خالی از قوه نیست چنانکه قول بوجوب دفن خالی از
قوت نیست و هرگاه این را دانستی پس بدانکه احکام اموات در یک مقدمه و چهار فصل مبین میشود
اما مقدمه پس در حال محتضر است بدانکه احتضار حالت جان کندن را میگویند خدا در هر عالم
آسان گرداند آنرا برای ما و سایر مومنین و ثابت دارد ما را بر قولیکه ثابت است نزد او و این حال را
احتضار از این راه حضور نامند که موت نزد میت حاضر می شود و در این حال بمجاز مشارفت
یا از جهت اینکه ملائکه نزد او حاضر می شوند یا بسبب اینکه ائمه علیهم السلام حاضر می شوند
نزد او خصوصا جناب امیر لقوله یا حار همدان من یمت یرنی من مومن او کافر قبلا پس مومن
می بیند آنحضرت را بطرزی که دلش میخواهد و کافر را بهیئتی که کراهت دارد و از آن یا آنکه
مومنین در آنوقت نزد او حاضر می شوند یا آنکه عقل او حاضر می باشد یا بملاحظه مجموع این امور
و برای این حال احکام عدیده در شرح انوار مبین شده که اکثرش مسنون است و اهم آن
استقبال قبله است که بنابر مشهور در صورت امکان برای مومن محتضر و من فی حکمه واجب است
خواه محتضر کبیر باشد و خواه صغیر آزاد باشد یا مملوک و اما مخالف پس اگرچه بحکم مسلم باشد
لکن الزاما لهم عنهم احتمال سقوط دارد و کما قیل و کیفما کان در صورت عدم امکان تماما و از
جهت سقوط آن مطلقا ظاهر است بعضی استقبال را مستحب میدانند و مستند حکم صحیحه سلیمان
بن خالد است میگوید که شنیدم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را که می فرمود که هرگاه
بمیرد برای یکی از شما مرده پس روبرو نماید او را بقبله و همچنین در وقتیکه غسل داده شود
و گودی برای او کنده شود و کنار غسل دادن او آماده آید پس بوده باشد رو بقبله
بآن عنوان که کف پاهای او رو بقبله بوده باشد و روی او بسوی قبله بوده باشد
و از این روایت حکم موت ظاهر می شود نه حکم احتضار و حمل بر مجاز مشارفت غیر

۱۲۱

ظاهر است لکن بقرینهٔ عمل اصحاب آن را ترجیح داده‌اند و لکن تسجیه تعلیلیه که از استحباب موت است
با آن مساعدت نمی‌کند و حمل تسجیه بر توجیه غیر وجیه فتأمل لکن روایت مرسله که از جناب امیر علیه السلام
منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد بر مردی از اولاد عبد المطلب و
او در حال نزع بود و او را رو بقبله نکرده بودند پس فرمود که روی او را بسوی قبله کنند
پس بدرستیکه هر گاه او را رو بقبله می‌کنند رو می‌آورند بر او ملائکه و متوجه می‌شود
حضرت رب العزت بسوی او بذات خود و بکرّ همین حال خواهد بود تا حال قبض روح او و تعلیل
مذکور را با قطع نظر از ضعف سند محقق در معتبر قرینهٔ حمل بر استحباب گردانیده و آن ممنوع است اگر
و لهذا و للنبوی فی وصیته لعلیّ فاذا فاضت نفسی فتنا و لها بیدک فامسح بها وجهک ثم وجهنی
الی القبلة جمعی باستحباب میل کرده‌اند و لکن مشهور برخلاف آنست و تشبیر سلف صالح در اهتمام
تمام بآن اشعاری بوجوب دارد و پس احوط که مهما امکن التزام عمل است بآن بلکه انجبار ضعف
سند و دلالت بعمل اکثر اصحاب کما عن جامع المقاصد انه واجب علی الاشهر و علیه الفتوی
محتمل است و از اینجاست که جناب سید سند قول باستحباب را ضعیف شمرده لایق التفات
ندانسته و کیفما کان وقت این وجوب و استحباب قبل موت است کما فی المصابیح انه قد اطبق العلماء
علی ان زمان التوجیه قبل الموت و ان اختلفوا فی وجوبه و استحبابه و آن محل تأمل است چه ظاهر روایات
چنانکه دانستی آن است که وقتش ما بعد موت است و جناب سید سند طاب ثراه و آنچه فرموده است
که مراد بمیت مشرف علی موت است اجماعا لعدم القائل بالامر بعد الموت و آن عجیب تر است
چه در روز و اهر با ظاهر است و اما وجود قائل پس هر چند قائل صریح بآن در نظر نیست لکن جناب
شیخ معاصر محقق در جواهر الکلام می‌فرماید ثم ان اوجبنا دوام الاستقبال فلا اشکال فی التشبیه
و قال ان الاقوی بناءً علی الوجوب سقوطه بالموت فلا تجب استمراره مستقبلا و الاستقبال ابتداءً و ان لم
یکن نعم لا یبعد القول بالاستحباب و قال فی الذخیره و هل یسقط بالموت او یجب دوام الاستقبال به
حیث امکن فیه وجهان و الذی یظهر من الاخبار اعتبار الاستقبال بعد الموت لکن لا دلیل علی الدوام

والاحوط الاستقبال الی ان ینتقل للغسل وکیفما کان چون که قایل صریح بوجوب یافته نشده ودلیل
برائت هست حکم بوجوب در غیر حال احتضار نمی توان کرد و قول باستحباب قویست به
نحوی که مسایش نقل آمد مستمر است تکلیف باستقبال تکلیف کفائی است و بفعل بعض از بعض دیگر
ساقط می شود کما فی سایر احکام التجهیز دیگر از احکام مسنونه از وقت تلقین شهادتین است و اقرار به
نبی وایمه علیه وعلیهم الصلوة والسلام بلکه اولی آنست که مکرر تلقین او کنند تا هنگامی که طاقت
کلام دارد و بخصوص برای تلقین کلمات فرج امر وارد شده وان بنا بر صحیحه زراره از ابی جعفر اینست
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین
السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین باختلاف نسخ باکی ندارد
چه در دعا کم و زیاد که مخل مطلب باشد ضرر ندارد ولکن اولی نسخه جامعه خواهد بود و سنت است که بگوید
اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک بخبر سالم بن ابی سلمه عن الصادق
علیه السلام فرمود که مردی را احتضار رو داد پس عرض کرده شد بخدمت حضرت ر
سالتمآب پس برخواست و با جمعی از صحابه شدند تا آنکه رسید نزد او در حالیکه او بی هوش بود
پس گفت ای ملک باز دار خود را از این مرد تا بپرسم حال او را پس آن مرد افاقه یافت پس
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله پرسید چه چیز را دیدی گفت سفیدی بسیار و سیاهی بسیار
را فرمود پس کدام یک نزدیکتر بود عرض کرد سیاهی پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با
او فرمود بگو اللهم اغفر لی الکثیر الی آخر الدعا المذکور پس بر زبان آورد این کلمات را و باز
بی هوش گردید باز آنحضرت فرمود ای ملک الموت تخفیف کن از او تا بپرسم او را پس باز افاقه یافت
آنحضرت پرسید چه چیز را دیدی گفت سفیدی بسیار و سیاهی بسیار فرمود کدام یک قریبتر بود
بسوی تو عرض کرد که سفیدی نزدیکتر بود پس آنحضرت فرمود که خداوند عالم در گذشت از گناهان او
بعد آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود وقتیکه حاضر شدید شما بر کسیکه مشرف بر موت است پس
این کلمات را بر او بگویید تا او هم بگوید نیز سنت است که بگوید یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر اقبل

مِنِّي الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود
که زبان مردی از اهل مدینه در حال احتضار بند شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد وی آمد و فرمود که بگو لا اله الا الله
بگو نتوانست بر آن پس رسول خدا بار دوم اعاده فرمود باز نتوانست گفت و در بالین سر او زنی نشسته بود
پس آنحضرت از او فرمود آیا این کس مادر دارد عرض کرد که آری منم مادر او فرمود که آیا راضی هستی از او نه عرض کرد
که غضبناکم بر او پس آنحضرت شفیع او شد و فرمود که دوست میدارم که خوشنود بشوی از او عرض کرد که
خوشنود شدم و رضا گردیدم از او برای خوشنودی تو ای رسول خدا در اینوقت حضرت باز بآن جوان فرمود بگو لا اله الا الله
پس بر زبانش کلمه طیبه جاری شد پس فرمود که بگو یا من یقبل الیسیر الخ پس آنرا هم گفت پس حضرت فرمود چه می بینی گفت می بینم
دو کس سیاه رنگ را که آمده اند نزد من پس فرمود که این کلمات را باز بر زبان راند و او کلمات مذکوره را بر زبان
آورد فرمود الحال چه می بینی گفت دور شدند آنها از نزد من و داخل شدند دو کس سفید رنگ و الحال آن دو کس
سیاه را نمی بینم و این هر دو مرد سفید نزدیک من آمده اند و اینک قبض روح من میکنند پس در همانوقت جان بحق تسلیم
نمود اعاذنا الله علی السوء و از مستحبات احتضار نقل او ست بمصلای او هرگاه جان کندن او دشوار شود خواه مصلی را
برای نماز خود مهیا کرده و خواه اگر در آنجا نماز می کرده باشد و بعضی گفته اند که مستحب است نقل او بسوی
موضع نماز او و گستردن چیزی که نماز بر آن می کرد در زیر او و مستند ظاهرا در عموم حکم منقول است بسبب بعضی اطلاقات و ضعف
وجود اکثر اخبار بعلة که تخصیص را میخواهد مشکل است هرچند صاحب حدائق آنرا باکثر نسبت داده است بآنکه در حدیث
روایات از مس میت در حال احتضار نهی وارد گشته باین علت که باعث مزید ضعف است و هرکس دست بر او
بگذارد اعانت کرده است بر مرگ او و کما فی الموثق بیمار بود پسر جعفر و ابو جعفر علیه السلام در کنار او نشسته بود
و هرگاه کسی نزد محتضر میرفت آنحضرت میفرمود که مس مکنید او را پس بدرستیکه ضعفش زیاده میشود و اینحال
اضعف احوال او هست که هر کس که مس کند او را او را در اینحال اعانت کرده است او را پس گاه آن طفل بمرد چشمهایش را
بند نمودند و فک اسفل بالا بستند و در روایت دیگر چنین است که راوی گفت که حاضر شدم وقت موت اسمعیل فرزند آنحضرت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و والد بزرگوار او نزد او نشسته بود پس هرگاه وقت موت او نزدیک شد بست چشمهای او را و او را پوشانید
بلحاف و این حکم نیز علی الاطلاق مشکل است الا بمانند آنکه از احتضار تحت تکرار او بنا بر غرض استقبال یا حکایت آید در حلق او نباشد

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

برغبت باشد که حاجت شرعی نوشته‌ها باشد یا محصول بر علم ضروری که متعلق باصلاح حال او بنا شد خواهد بود
دیگر سنت است که هرگاه محتضر بایر مرده مشرف شود چراغ در نزد وی روشن کنند و سنت است که قرآن نزد او
تلاوت کنند قبل بردن برای تحصیل برکت و استجارت او و دفع کربت آن و سیما سوره الصافات
و یس و آیة الکرسی و دو آیت سخره و آیه سخره إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ و سه آیه از آخر سوره بقره لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ و در تهذیب الاحکام روایتی دیدم که در آن امر بخواندن سوره صافات واقع است
روایت کرده است از سلیمان جعفری که دید ابو الحسن علیه السلام که می فرماید بفرزند خود قاسم برخیز ای پسر من
پس تلاوت کن بر بالین برادرت وَالصَّافَّاتِ صَفًّا را تا بآخر رسانی از آن پس بخواند پس هرگاه رسید بقول حق تعالی
أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا روح آن جوان از بدنش مفارقت کرد پس هرگاه او را پوشانیدند و جنازه
او را برداشتند متوجه شد بطرف آنحضرت یعقوب بن جعفر عرض کرد که ما چنین عادت داشتیم که هرگاه موت
کسی نزدیک می شد یس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ را می خواندیم پس چرا امر فرمودی بخواندن سوره صافات پس فرمود که
ای فرزند من خوانده نمی شود سوره والصافات نزد کروبی از موت مگر آنکه حق تعالی در راحت او تعجیل می فرماید و لکن
در کشف اللثام در روایت نبویه فضیلت سوره یس ذکر کرده در یکی وارد شده که هر کس سوره یس در وقت سکرات بخواند
یا بخوانند نزد او می آید رضوان خازن بهشت و می آورد شربتی را از شراب بهشت پس می خوراند او را در حالیکه او بر بستر خود است
پس می آشامد و می میرد در حالیکه سیراب است و در قبر سیراب است و در حشر نیز سیراب است بر می خیزد از قبر خود در حالیکه سیراب است و محتاج نمی شود بحوض پیغمبران
و دوم نیز از آنحضرت روایت کرده که مسلمانی که خوانده شود نزد او وقت نزول ملک الموت سوره یس نازل
می شود بعدد هر حرف آن ده فرشته که صف بسته نزد او می ایستند و سوال رحمت می کنند برای او و طلب آمرزش می نمایند برای او و حاضر می شوند
نزد غسل او و مشایعت می کنند جنازه او را و نماز می کنند بر او و حاضر می شوند نزد دفن او [illegible] و در روایت دیگر وارد [illegible] طریق [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و سنت است که [illegible] او [illegible] کرده شود [illegible]
دهان او را ببندند و چانه او را [illegible] دراز کند هر دو دست او را به سوی پهلوهای او و ساقهای او را
چنانکه علما تصریح باین فرموده‌اند چنانچه شنیدی [illegible] که نصی [illegible] از اهل بیت علیهم السلام [illegible]
شاید که این امر برای آن باشد که برای غسل [illegible] برای درج کفن سهل باشد و سنت است که [illegible]

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

او را بجامه چنانکه گذشت و سنت است که آگاه سازند از موت او مومنان را تا که حاضر شوند بر جنازه او و نماز کنند بر او
و استغفار نمایند برای او و لیکن سنت شود برای آنها اجر و ثواب برای میت استغفار و خبر کننده شریک است با ایشان
در ثواب آنها و در ثواب استغفاری که برای میت بعمل آمده و سنت است رفتن بر سر جنازه هر چند نطلبیده باشد یا خبر نکرده باشد
صاحب مصیبت او را و بعضی مکروه دانسته اند و سنت است که تعجیل کنند در تجهیز میت و دفن او چنانکه در
نصوص بسیار آمده پس باید که جمع نماید در میان هر دو وظیفه اعلام و تعجیل چنانکه در روایتی آمده که انتظار کشید
برای آمدن اهل میت تا بحدی که ایشان را اخبار کنند ایشان با آنکه احترام میت در آن بیشتر است کما روی
اخری جناب سید فرموده که از بعض روایات مستفاد می شود که تعجیل تجهیز اولی است از اشتغال نماز در اول
وقت فضیلت آن و کیف کان تعجیل تجهیز موقوف است بر یقین موت پس اگر مشتبه باشد موت او صبر کنند
تا آنکه یقین شود یا سه روز بگذرد که حکم شرعی دفن جاری باشد چنانکه در مصعوق و غریق در روایات صحیحه وارد شده
و در روایت دیگر است پنج نفرند که انتظار کشیده می شود برای دفن آنها مگر آنکه تغییری در آنها قبل از سه روز بهم رسد
یکی غرق شده و دیگری صاعقه زده و دیگری صاحب اسهال و در بعض روایات طاعون زده بدل آن و کسیکه زیر آوار منهدم
آمده باشد و آنکه دودی شده باشد و مراد از تغییر ظاهر اسم است از تغییر رایحه پس دیگر علامات موت نیز در آن
داخل خواهد شد مثل سست شدن مفاصل پاها و دستها و کجی بینی و آویختن جلد رو و پست شدن صدغ با نضم
میان چشم و گوش الی غیر ذلک مما ذکر فی کتب الفقهاء و الطب اذا افاد العلم بذلک و مکروه است که حاضر
شود نزد او جنب یا حائض در حال احتضار که باعث اذیت ملائکه است و نه بعد موت چه آن وقت
انصراف و برگشتن ملائکه است کما ورد فی بعض النصوص و نیز وارد است که باکی نیست بآنکه متولی
غسل او شوند و نماز بگذارند بر او و لیکن از جهت عدم شرایط طهارت داخل در قبر در نیایند و در روایت حسن
وارد است که زن حائض و جنب را جایز نیست که در وقت تلقین حاضر شوند معلل بآنکه فرشتگان اذیت میکشند
و حمل کرده اند بر کراهت و گفته اند که مکروه است که بر شکم او آهنی بگذارند و بعضی مطلقا جایز نیست مگر دعوی اجماع
نقل کرده اند **مقام اول** در غسل میت و فروض آن بدانکه اول واجب است که ازاله نجاست عارضی
بکنند از جسد میت و خلاف در آن نیست میان علما هر چند که بدن میت نجاست موت دارد لکن چاره

از آن نیست پس تکلیف برفع آن تکلیف بالایطاق است بخلاف دیگر نجاسات عارضه پس رفع آن با آب طاهر مطلوب است کما فی
سایر النجاسات و مطهرات و از اینجا که تقدیم ازاله نجاست در غسل میت و جنابت وارد گشته و آن اگر چه در سیاق مستحبات
وارد است و از این جهت بعضی از اصحاب در لزوم این حکم تامل نموده اند و شیخ علیه الرحمه باجزاء غسل فتوی داده اند
در هر دو غسل و لکن [illegible] و ظهور صیغه امر در نصوص در وجوب مرجح قول مشهور است دوم غسل دادن میت
باغسال ثلثه که اول آنها غسل سدر است و دوم غسل کافور و سوم غسل آب قراح یعنی خالص و در اول این خلط
مسمای خلیط معتبر است و در کثرت آن قدر نباشد که مضاف شود کما صرح به جماعة و لیکن نزد بعضی
از روایات الصحیحه پس باید که آن قدر مخلوط سازند و باریک ساخته یا مالیده ممزوج گردانند که آب مطلق
آن را توانند گفت و اضافت بسوی خلیط نیز توانند کرد پس خلط فی الجمله که متحقق اضافت باشد ضرور است لکن باید
مضاف نشود چه اگر بحد مضاف برسد مضر خواهد بود و بعضی هفت برگ سدر با نقص آن لازم دانسته اند و آن ضعیف است
و بعضی در کافور نصف مثقال را اعتبار کرده اند و هو المنقول عن [illegible] و غیره و بعضی [illegible]
در نیابده آری در روایتی وارد است که جناب امیر علیه السلام [illegible] مثقال [illegible] رسالتماب صلی الله علیه و آله را غسل داد
و در روایت صحیح وارد است و یجعل فی الماء شیء من السدر و شیء من الکافور و هو المعتمد و در آب قراح خلط
معتبر نیست و لا یبعد عدم الخلط بلکه از بعضی روایات لایح می شود که هفت برگ را در آب قراح باید انداخت
فتامل لکن [illegible] احوط آنست که آب مذکور از همه چیز خالی باشد حتی التراب لان القراح هو الخالص
و لا اقل که آب سدر و کافور و غسل آب [illegible] بدلالة الظاهر بقرینة التقابل هو الخلو عنهما بلکه در
حدیث مرسل آمده که ظروف آب سدر و کافور را بعد غسلین بشویند هر چند احتمال حمل بر استحباب دارد
و وجوب اغسال ثلثه مذهب مشهور است بین الاصحاب و هو الظاهر من روایات
الباب و سلار یک غسل را با آب قراح کافی دانسته و آن مشکل است هر چند
تشبیه بغسل جنابت در روایات عدیده وارد شده چه ظاهر [illegible] که تشبیه [illegible] تشبیه بکل
وجه با عموم [illegible] از عمومات خواهد بود و نصوص مفصله مخصص آن خواهد بود با اعتضاد آن بعمل اصحاب
والله اعلم بالصواب سوم [illegible] ترتیب است که غسل سدر مقدم باشد بر غسل کافور و آن بر غسل آب قراح

و در اغسل

و در هر غسلی از این اغسال ثلثه بین الاعضاء الثلث رعایت ترتیب مثل غسل جنابت نموده میشود باین عنوان که
اول سر و گردن را بشوید و بعد آن جانب راست را و بعد آن جانب چپ را و بعضی این ترتیب را واجب ندانسته اند کما عن
المرتضی و المنتهی و احادیث مشتمله علی الترتیب و السببیه و اشتمال آن بر مستحبات چند بقرینه سیاق هر چند حمل بر استحباب میشود
لکن ظاهر امر وجوب است خرج ما اخرجه الدلیل با دعوی اجماع و شهرت عظیمه و تسویه غسل میت با غسل جنابت و در جواز
ارتماس کما فی الجنابه کلامی هست چه ظاهر امر بترتیب منع از آن می کند و ظاهر ارجاع بالتسویه جواز آنست و هو الاظهر
عند السید و الاول احوط کما افاد چهارم نیت است و آن شرط است بعبادة استظهارا و غسل دادن هم مستحب است ظاهرا از جمله عبادات
... و آن همچو اول بود کما هو الاشهر و قول سید قدس الله علیه الرحمه باینکه اغسال مثل ازاله نجاست محتاج نیست ضعیف است
... نیست بفعل غاسل ... ضرورست که قصد تغسیل نماید تقربا الی الله المتعال و امتثال الامر پس اگر غاسل متعدد باشد
خود متولی نیت می شود و نیت غیر او مجزی نیست اگر چه متولی میت باشد چه غاسل در حقیقت آب ریزنده است
و اگر متعدد باشند و در آب ریختن شریک هم باشند همه نیت می کنند و مقلب را قصد کردن نیت اولی است و بعضی نیت او را
کافی دانسته اند و آن مشکل است مگر آنکه برگرداننده در رسانیدن آب با ریزنده شریک باشد و تحلیل آب بکند چه
در این صورت با ریزنده آب در نیت تغسیل با یکدیگر شریک باشد و استقلال از انفراد امر استفاده می شود و لیکن ظاهر ... نیز دارد
پنجم هرگاه فرض شود که بر کسی سدر و کافور بهم نرسد آیا غسل واحد تا حال صحیح خواهد بود چنانکه محقق و جمعی دیگر بان
قائل شده اند و مال الیه البعض المعاصرین فی جواهر الکلام یا غسل با آب خالص در کار است چنانکه سید و جمعی دیگر با ... رفته اند احوط
این مقام است که اظهر مفاد المیسور لا یسقط بالمعسور ... از غسل است و اگر بعد از خلیط قبل از دفن آب ... اعاده
اشکال است و لکنه احوط بل لا بد منها و اما بعد دفن پس جایز نیست باعاده بعدم شمول الاوامر المطلقه ... جایز نخواهد بود
لاستلزامه النبش المحرم ششم آنکه اگر غسل جنابت یا غسل حیض در ذمه میت باقی مانده باشد پس غسل میت از همه آن
مجزی است کما صرح به جمله من النصوص هفتم آنکه بعضی ... و استانده و ضرور با غسل میت ... سنت ... و
بعضی سنت هم نمی دانند و مشهور قول اوسط است و دلیل وجوب ضعیف است و اکثر روایات ...
دال لیس احتیاط در ترک است هشتم آنکه هرگاه از غسل دادن خوف پراکنده شدن اجزاء جلد باشد تیمم داده میشود
مثل تیمم کسی که زنده می باشد در حالیکه عاجز محض باشد از تیمم کردن خود بگیران متولی تیمم دادن او می شوند ...

و آیا یک تیمم کافی است یا سه تیمم بعوض سه غسل در کار است بدلیّه مقتضی تثلیث است و مفاد اذا اجتمع علیک حقوق
اجزاک عنها مقتضی اصل و اجزای واحد است چونکه در اغسال میت اصل نیست پس بدل هم حکم بدل اصل مشکل است و بدلیت
هر چند مقتضی اتحاد بدل و مبدل منه من کل وجه نیست لکن هر غسلی از اغسال متعدده بدلی میخواهد و احتیاط در اکثر پس تعدد
تیمم خالی از قوت نیست تتمه بدانکه شرط است در غاسل که مماثل میت باشد پس غسل نمیدهد مرد را مگر مرد و زن نمیدهد بدن را مگر
زن لکن پسر سه ساله را زن و همچنین دختر سه ساله را مرد غسل میتواند داد یعنی سه سال تمام و این هم باعتبار مسامحه است ففی الخبر
المنجبر ضعفه بعمل الاکثر عن الصبی الی کم یغسله النساء قال الی ثلث سنین و هر چند که غایت محتمل و موجه است لکن اینکه در معنی داخل باشد
و دیگر آنکه خارج باشد لیکن چون این اصل مسئله ظاهرا اتفاقی است کما صرح به فی الذخیره پس احتمال اول متعین خواهد بود لکن خود
صاحب ذخیره از محقق نقل کرده که در معتبر منع فرموده مرد را از غسل دادن صبیه مطلقا پس ظاهرا مرادش از اجماع و اتفاق
اجماع مرکب بوده باشد یا آنکه ابن زهره این حال جایز داشته است و غسل دادن مرد دختر را تا سال پنجم تجویز نموده و صاحب ذخیره
هم این قول را تقویت فرموده لکن الاولی قول اول اشهر و اما محارم زن و مرد غسل میتوانند داد محارم خود را اگرچه مماثل نباشند با وجود امکان
مماثل یا فقد مماثل شرط است جمعی قول اول را اختیار کرده اند لکن شرط میدانند که از وراء ثیاب باشد اشهر و احوط است
که از مماثل عدول بمحرم نکنند و اگر مماثل مفقود باشد محرم کافی این امور گردد و غسل نمیدهد مگر از زیر ثیاب و هر چند محرم را
نظر بغیر عورتین جایز است و لهذا شرط ثیاب را محمول کرده اند باستحباب لیکن حکم غیر زوجین است اما زوجین پس هر یک زوجه
خود را و بالعکس لکن بعضی در ... هم توسط ثیاب را شرط دانسته اند اگر چه اظهر استحباب است والله یعلم اما اینکه غسل دادن میت را
برهنه مستور العوره بهتر است کما نسب الی المشهور یا بهتر آنست که مستور به پیراهن باشد یا مخیر است در میان آن دو امر یا واجب است
برهنه کردن او کما عن ابن حمزه چهار قول است و صاحب جواهر الکلام از معاصرین اعلام قائل بتخییر شده کما عن المحقق الثانی
و الشیخ فی الخلاف و حاجت بتتبع بنا بر قول آخر بیشتر است و لکن شکی نیست در ضعف قول آخیر و اما قول اول و ثانی بسبب
تعارض روایات محل نظر است و همین سبب است در ترجیح ثالث لکن حمل بر اول اولی است خروجا عن خلاف من جهة و نظرا الی
الشهرة اما ستر عورت پس واجب است از ناظر محترم فی حد نفسه و اجب بلکه جائیکه از نظر ناظر محترم ایمن باشند یا بنحوی که
غاسل نابینا باشد یا دیدن بعض عورت نداشته باشد بعدم نظر پس سنت است ستر عورت نمودن نه واجب بلکه بعضی تصریح کرده اند
بانیکه هرگاه میت طفل باشد یا زنی که شوهرش غاسل او باشد که در این تقدیر نیز ستر عورت سنت است

و بعضی در صورت ثانی که صورت وجوب ستر است نیز در وجوب تأمل کرده‌اند از اینکه اصل وجوب ستر عورت تعلق بعنوان
عورت دارد و او که در مقام میت است از دائره تکلیف بیرون است و اما ناظر پس واجب نیست بر او مگر ترک نظر پس ستر عورت
واجب نخواهد بود مگر از روی استظهار و احتیاط و میتوان گفت که هرگاه در حال اغتسال اعراض از نظر و لو بحسب العاده
ممکن نباشد پس من باب المقدمه ستر عورت واجب خواهد بود و الا من باب الاستظهار مستحب و اولی خواهد بود والله یعلم
و بعضی در عموم استحباب در صورت ثانیه نظر کرده‌اند چه امر ظاهر است در وجوب و آن مختص است بصورت اولی و وجوه اعتبار
مناط اعتبار نیست کذا قیل و لکن عموم قوله علیه السلام و ان لم یکن علیه قمیص فالق علی عورته خرقة دلالت بر رجحان ستر دارد
و تخصیص آن بفرد نادر وجوب بعید است و هرگاه این را دانستی پس بدانکه در غسل میت چیزی چند سنت است یکی آنکه
در وقت اراده غسل دادن سنت است که مرده را بالای تختی یا تخته یا آنچه در حکم آن باشد از سنگ و گچ و مانند آن خوابانند
لانه حفظ لبدن المیت و تقیید بخشب دلیلی ندارد لادعاء الاجماع علیه و اولی آنست که ساج باشد و اگر چنین ساج نمی‌باشد
که از هند می‌آرند کما فی کشف اللثام در مجمع البحرین است که شجر عظیمی است که از هند می‌آرند و کهنگی برای میت آن
قرینه است بر آنکه ساج معرب ساگوان باشد و بنابر تفسیر کشف اللثام احتمال بودن آن [illegible] گذاشتن آن تا جانب بالین که
بلند باشد و آب غساله میت منفصل شود و سنت است که رو بقبله دارند او را بهیئت محتضر که پاهای او بطرف قبله باشد
للامر به کذلک فی بعض الروایات و بعضی واجب دانسته‌اند و صحیحه ابن یقطین نفی وجوب میکند قال الرضا علیه السلام
یوضع المیت ای علی المغتسل لذکره فی السؤال کیف تیسر فاذا طهر وضع کما توضع فی قبره و دیگر سنت است که زیر سایه
غسل دهند چه در روایتی صحیح وارد شده که از ابی الحسن علیه السلام سوال کردند از حال میت که آیا در فضا او را غسل میتوانند
داد فرمود که باکی ندارد و اگر بپوشانند او را محبوبتر است بسوی من و آن دلالت مطلق ستر میکند لکن علامه در منتهی
دعوی اجماع نموده بر اینکه زیر آسمان غسلش ندهند دیگر سنت است که برای غساله گودی بکنند که مختص باشد بان للنص و الاجماع
و مکروه است رسانیدن آن به بیت الخلا و مکاتبه مرویه صفار از ابی محمد علیه السلام دلالت بر آن دارد و با آنکه
دعوی اجماع کرده‌اند بر آن در فقه رضوی لفظ لا یجوز وارد است و آن محمول بر کراهت است و محقق شیخ علی فرموده
لا باس بالبالوعة و مکاتبه مذکوره چنانکه امر بانداختن آن در بالوعه [illegible] دلالت بر جواز آن دارد اگر چه
مشتمل بر نجاست باشد و دیگر سنت است که پیراهن میت را هرگاه خواسته باشند دور کنند باذن صحیح وارث بدرند

وازجانب یا یمین یکسند للنصوص و یحرم استقبال الاعالی من النباطح بالنجاست و اگر وارث طفل صغیر باشد یا غایب
جایز نخواهد بود کما عن المدارک و جامع المقاصد و دور نیست که اطلاق روایت و کلام اکثر حاجت باستیذان
نباشد و اذن شاهد حال و عدم منع در جواز کافی بوده باشد اگر عدم رضای وارث معلوم شود تصرف نتوان کرد
لعدم جواز التصرف فی ملک الغیر دیگر سنت است نرم کردن انگشتان بملایمت و آن مذهب اهل بیت علیهم السلام است
چنانکه از معتبر نقل شده و آن مشعر بدعوی اجماع است و تصریح کرده بآن شیخ در خلاف و در خبر کاهلی حکم عام وارد
باینکه نرم می کنی مفاصل او را و اگر سخت شده باشد اعضا نتوانی بگذار آنرا بحال آن و قریب بآن در فقه رضوی
که نتوانی انگشتان و مفاصل او را نرم کنی و قید بملایمت دور نیست که از سیاق کلام و قرینه مقام اگرچه قرینه
عقلیه باشد فهمیده می شود و ابن ابی عقیل از غمز مفاصل منع کرده و روایت طلحه بن زید دلالت بر قول
او وارد فقد روی عن الصادق علیه السلام کره ان یغمز له مفصل و حمل کرده اند آنرا بر غمز بعد سخت شدن
و از روایت حسنه حمران از آنحضرت اختصاص نرمی بوقت غسل معلوم میگردد و شاید در قرب تنگ اتفاق
بالنعوط است کما هو اصلح به والغسل معه اکل نیز سنت است که سر او را پیش از غسل بر غوه سدر یعنی کف
برگ سدر بشوید و مرسل یونس بر آن دلالت دارد و دعوی اتفاق فقهای اهل بیت علیهم السلام بر آن کرده اند
لکن تقدیم این غسل بر غسل روایت مذکوره دلالت ندارد کما فی جواهر الکلام و تعجب نموده اند از اینکه جناب سید گفته که
مستند حکم اجماعی است که در معتبر مذکور گردیده باینکه اجماع و در خصوص اصل سنت دلالت بتقدیم ندارد و بار فرموده که آری
صحیح ابن یقطین بر آن دلالت میکند و نیز سنت است شستن فرج او با سدر و حرض یعنی اشنان پیش از غسل لخبر الکاهلی فیه مع ذلک
تثلیث غسلا والاکثار من الماء والامر بغسله کذلک فی ماء الکافور والقراح دیگر سنت است آنکه شوینده غسل دهنده دستهای خود را تا نصف ذراع
و تعمیم از اغسال سه گانه تری جسد میت را بپارچه خشک کند للنص و الاجماع و مکروه است آنکه بگرداند غاسل مرده را در میان دو پای خود
هذا هو الاشهر لروایة عمار ولا یجعله بین رجلیه فی غسله بل یقف من جانبه لکن در خبر ابن یقطین بیان نفی باس از آن وارد بلکه در آن
امر واقع است بضبط او در میان رجلین بر روی شکم و حمل بر بیان الجواز و دور نیست که احتمال التقیه داشته باشد و بعضی دعوی
اجماع کرده بر آنکه مکروه است تخطی میت یعنی گام بر داشتن بالای او دیگر مکروه است که بنشانند میت را لخبر الکاهلی الا که این الجعد و غیره
الاشهر بل حکی الاجماع علیه و بعض روایات منافی احتمال التقیه دارد یا محمول است بر بیان جواز و همچنین مکروه است

بشانزده

شانه کردن در موهای او و ناخن گرفتن للنص و الاجماع بر شیخ و بعضی گفته اند که جایز نیست ناخن گرفتن میت و نه
صاف کردن آن از چرک بخلاف حمل علی الکراهة **مقام دوم** واجب است حنوط کردن میت بعد غسل دادن و
رطوبت آن خشک کردن پیش از کفن کردن و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر وجوب حنوط لکن صاحب مدارک آنرا سنت دانسته و
آیا بنا بر قول بوجوب آن تقدیم آن بر تکفین واجب است یا نه از قواعد وجوب آن مستفاد میشود چنانکه در صحیح
و غیر آن وارد است اذا جففت المیت عمدت الی الکافور و مسحت آثار السجود و این روایت چنانکه می بینی
می شود که محل آن بعد از تغسیل و پیش از تکفین است لکن شهید علیه الرحمه در استفاده وجوب از آن تامل نموده و از اکثر
کتب علامه و مبسوط شیخ و مقنعه و غیر آن واضح میشود که محل آن بعد بستن لنگ است و از بعض کتب علامه حلی علیه الرحمه
مثل منتهی جواز تاخیر حنوط از پوشانیدن پیراهن و از مهذب تاخیر آن تا تمام کفن مستفاد میشود و عمل بر
اول احوط و اولی است و مراد از حنوط آنست که کافور را بر اعضای هفتگانه سجود بمالند و ظاهر عبارات اصحاب
آنست که سر انگشت ابهامین هر دو پا کافور را بمالند و بعضی اماس ظاهر اصابع قدمین را یا اطراف اصابع را
نوشته اند و حال آنکه داخل مساجد سبعه نیستند و بعضی بینی را هم الحاق کرده اند لکن در وجوب آن تامل
است و اما مفاصل و سر و سینه و گردن و لب و منخر و کف پا و موضع قلاده پس مالیدن کافور بآنها سنت بنصوص
معتبره که محمول بر استحباب است و پر کردن چشم و گوش و مانند آن مکروه است للنهی عن ذلک و مخالف آن محمول بر تقیه
است و مسمای کافور برای حنوط کافی است لکن بنا بر الاشهر الاظهر و تحدید در وجوب ثابت نیست اگرچه کلام بعضی
موهم بان است و الصحیح آن است لعدم قیام الدلیل علیه آری سنت است که سیزده درهم و ثلث درهم باشد لما ورد
من ان الحنوط الذی اتی به جبرئیل للنبی صلی الله علیه و آله و سلم اربعون درهما فقسمه ثلث اقسام لنفسه و لفاطمة و لعلی علیهما
السلام فحصل لکل سهم بقدر ما ذکر و بعضی احتمال کرده اند که این سهم کافور مختص حنوط نبوده بلکه کافور غسل
نیز از آنجمله بوده و لکن در روایات دیگر استحباب این قدر برای محض حنوط تصریح شده است و بعد از آن مرتبه چهارم
است و بعد از آن یک درهم چنانکه از کلام صدوق مستفاد میشود و نزد اکثر منصوص است و فرد اخیر که اقل است
منصوص نیست لکن بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و بعضی روایت مرسله و غیر آن بر آن تحدید اقل فضل مشتمل آنکه
اقل ما یجزی یک مثقال الا یک مثقال و نصف ذکر کرده اند و آن بحسب ظاهر غیر درهم است اگرچه بعضی آنرا

حمل بر درهم کرده اند لکن لا شاهد له فی الیمین و اما فرد ثانی پس در رضوی وارد است فان لم تقدر علی المقدار و المئزر
هو الفرد الاکمل فاربعة دراهم و مقدار درهم بحسب این بار دو ماشه و ربعی تقریبا میشود مقام سوم در تکفین
است بدانکه در کفن سه پارچه ضرورست از برای زن یا از برای مرد علی الاشهر الاظهر و از معتبر و غیر آن دعوی اجماع
بران منقول شده و اخبار کثیره بران دلالت دارد و اوضح آنها روایت صحیحه است انما الکفن المفروض ثلثة اثواب و ثوب
تام لا اقل منه لکن در بعض النسخ او واقع است و ازین راه آنرا دلیل آورده اند برای قول سلار با یکجا ثوب واحد
لکن سیاق روایت دلالت بر او دارد و آن نسخه را ترجیح داده اند و از اکثر نسخ نقل شده که حرف عطف اصلا
دران واقع نیست لکن ترکیب عبارت براین تقدیر خالی از تامل نمی باشد و ممکن است که شق ثانی را حمل بر ضرورة نمایند
و اما سایر احادیث پس دلالت ندارد و مگر حکایت تکفین جناب رسالتمآب و دیگر حضرات با پارچه و وصیت بعضی
حضرات بآن و آن دلالت نمی کند بر وجوب مگر از حیثیت وجوب تاسی و آن علی الاطلاق مشکل است لکن در موثق
وارد است که شخصی سوال کرد عما یکفن به المیت پس فرمود ثلثة اثواب و انما کفن رسول الله فی ثلثة اثواب و آن اشعاری بلزوم
دارد با آنکه چنین اعمال توقیفی است و اجزاء با اقل بدون نص صریح نمی توان کرد خصوصا هرگاه اشهر وجوب سه پارچه باشد
و جمعی کثیر دعوی اجماع بر آن نموده باشند و چنانکه اکتفا با اقل نمی توان کرد زیاده نیز درست نیست مگر بحدیکه بنصوص ثابت شود و از صحیحه
متعدده معلوم می شود که تا پنج پارچه مسنون است و زیاده بران بدعت است و وارد است که تحقیق آن در ذیل مسنونات بیاید که در مقام
تحقیق دو چیز اقدم است یکی تحقیق آنکه نیت در کفن واجب است یا از مستحبات و محسنات و دیگر تفصیل پارچه های معدوده

اما امر اول

پس جناب شهید فرموده اند که در کفن و حنوط نیت معتبر است بعلت آنکه این هر دو فعل واجب اند لکن
اگر اخلال بکند در نیت فعل باطل نخواهد شد و آیا کننده کار ثواب بترک نیت احتمال گناه دارد بجهت وجوب عمل و تمام نمیشود
هیچ عملی مگر به نیت لقوله لا عمل الا بالنیة و احتمال عدم اثم نیز هست چه غرض ظهور این امور است در عالم وجود و لکن
ثوابی برای فاعل نخواهد بود مگر وقتیکه اراده تقرب بکند و این کلام جناب ایشان چنانکه می بینی خالی از اضطراب نیست و
بعض افاضل معاصرین جزم نموده اند باعتبار نیت دران و در تحنیط و تحقیق و تنقیح این امور موقوف است بر تشخیص آنکه
چنین امور از قسم عبادات است یا نه پس بدانکه در مناهج التدقیق ذکر کرده ایم که تفرقه در عبادات و غیر عبادات
مشکل است و جمعی از علمای اعلام کم در صدد ضبط قانون شده اند کلام شان منضبط نیست و نقوض بران وارد می شود با آنکه استقرای تفتیش

بغیر

نیست و بنا بر حکم بیان دشوار و ارجح آن اقوال کلام شهید است در قواعد و آن اینست که هر حکم شرعی که غرض
اهم از آن آخرت باشد خواه جلب نفع اخروی از آن مطلوب شارع باشد و خواه دفع ضرر اخروی پس آن عبادت است
یا کفاره و بینهما عموم و خصوص مطلق و هر حکم شرعی که غرض اهم از آن انتظام امور دنیویه باشد خواه جلب نفع
بر آن مترتب باشد و خواه دفع ضرر آن را معامله می نامند و این تفرقه وجهی دارد و معنی شرعی و عرفی عبادت اقرب است لکن منتقض می شود به ازاله
نجاست چه ظاهر آنست که در ضابطه عبادات داخل است و سید در مدارک فرموده به آنکه فرق در میان آنچه نیت در آن معتبر است از طهارت
شرعیه و مانند آن و آنچه نیت در آن معتبر نیست مثل ازاله نجاست مشتبه است چه اخبار از بیان آن خالی است و تحقیق در مناهج نوشته ایم
که شاید وجه تفرقه آن باشد که زوال نجاست و طهارت حکمی است منتفی که شارع صلوات الله علیه ملاقات مطهر را با آن سبب
طهارت گردانیده است پس بعد از آنکه سبب شرعی واقع شود حصول مسبب به امری دیگر از نیت و مانند آن متوقف نخواهد بود و از اینجا
که طهر از نجاست حاصل می شود به افتادن پارچه در آب کثیر و مانند آن بدون اینکه فعل مکلف را در آن دخلی
بوده باشد پس شرط نماز طهارت پارچه است نه تطهیر آن چنانکه از اخبار و آیات طهارت مستفاد می شود پس
قصد و نیت مکلف را در تحقق آن اعتباری نخواهد بود بخلاف طهارت شرعیه که وضو و غسل است چه متعلق
حکم در اینجا فعل مکلف است من حیث هو فعله و فعل ارادی او بر انحاء عدیده واقع می تواند شد پس هنگامیکه
قصد و نیت امتثال با آن متعلق نشود مطلوب شارع نخواهد بود و چونکه طلب الهی در آن از راه نفع اخروی
تعلق گرفته در ضابطه عبادات داخل خواهد بود مع انه وقع التصریح به فی بعض الروایات بخلاف ازاله نجاست و همین
است حال در جمیع موارد که از ضابطه مزبوره با رعایت امارات مستفاده از نصوص و قراین وارده در آن باب تمییز و تفرقه
توان نمود والا باصل عدم نفی اشتراط می توان کرد و هرگاه این را دانستی پس بدانکه نماز و تغسیل و تکفین و تدفین
میت دو جنبه دارد یکی تنظیف و احترام میت و دیگری فعل ولی و من بحکمه و حده که متعلق تکلیف است اول مقتضی
آنست که نیت در کار نباشد و به هر نحو که تنظیف و احترام میت حاصل گردد مجزی بوده باشد و از همین جاست که وجوب
این امور کفائی است نه عینی لحصول الغرض و لو بفعل البعض و ثانی مقتضی آنست که قصد امتثال و قربت معتبر باشد چه جانب
نفع اخروی در آن غالب است و فعل مکلف من حیث هو فعله مطلوب شارع فیکون من قبیل العبادات و آن در خصوص
تغسیل میت و نماز او صحیح است چه عبادت بودن به سبب جنبه تقرب توقیفیه که شأن عبادت است و اصح است چه

نیت آن مستفاد من الشارع است و اگر مخالفتی در نیت آن دو بداند در جای اعتبار ساقط شود و اگر بحکم دیگر
یا محض تنظیف مقصود می‌بود در آن که به نیت غسل آن کند یا اتفق کافی بود مجزی می‌شد و عموم لا عمل الا بنیة شامل آن نیست
که خلافی معتد به در اعتبار نیت درین هر دو نیست و اما تکفین و تدفین پس مرحوم جناب سید علیه الرحمة در بعضی مصنفات
نیت را دران معتبر دانسته لکن آخر کلامش بعدم اعتبار آن امر کشیده و بعض افاضل معاصرین بآن جزم نموده
از آن جهت که مستفاد از نصوص ظهور این امور است در خارج یعنی برآمدن آن از قوه بفعل و ظهور آن و آنکه
تکمیل نقص و رفع [illegible] در آن ملحوظ می‌باشد آری نیت در حصول ثواب معتبر است و آن خالی از قوه نیست [illegible]
وجوه سابقه اعتبار نیت در آن جاری است لاشتراک الوجوب المطلوبیة و عموم لا عمل الا بالنیة او وجوب مطلوبیت که
پس می‌تواند شد که مثل وجوب امانت باشد و لا یعتبر فیه النیة و عموم لا عمل مخصوص است بما کان عبادة لا مطلقا پس
اگر شخصی بدون نیت قربت کفن و دفن و حنوط بعمل آورد کافی خواهد بود و فتامل و در تحقیق عدد پارچهای کفن بآنکه
یکی از آن میزر است که آنرا ازار نیز می‌گویند و آن لنگ است و از جامع المقاصد نقل شده که در عرض می‌باید که از قدر
باشد که از ناف تا زانو بپوشاند و ناف و زانو در آن مستور شود و اکثر بستر ساتر عورتین اکتفا نموده اند و لکن
گاه است که بر کمتر از حد مذکور صدق میزر منع کرده می‌شود و آن احوط است و بعضی احتمال کرده اند که مجرد ستر عورتین
کافی باشد لکن نهایت مستبعد است و بعضی گفته از ناف تا هر جا که از ساق برسد و [illegible]
بر استحباب [illegible] شود بلکه بعضی گفته اند که سنت است که از سینه تا ساق مستور شود بآن و [illegible]
عرضا [illegible] من صدره الی الرجلین و خبر عمار بر آن دلالت دارد و لکن هرگاه از [illegible]
رضای ورثه یا وصیت میت بآن درکار خواهد بود کما صرح به البعض و منافقتی در آن نبودن احد [illegible]
تخییری پیداست بر تقدیر تسلیم اندراج آن در واجب تعیین فرد اکمل آن حاجت باذن ورثه متعلق [illegible]
شد مگر آنکه گفته شود که بودن کفن از اصل مال در نصوص مطلق است و شامل است واجبات و مستحبات [illegible]
و کیف کان دلیل بر لزوم میزر حدیث رضوی است یکفن بثلثة اثواب لفافة و قمیص و ازار
و هرچند اطلاق ازار بر جامه [illegible] سرتاسری نیز آمده لکن در اینجا بقرینه تقابل مراد از آن میزر است [illegible]
دیگر بوجوه عدیده و قراین سدیده بر آن دلالت دارد پس تامل صاحب [illegible] محل تامل است اگر [illegible]

یا از بعضی جا او در عوض میزر چندان مستند نیست دوم پیراهن است و آنچه اسم بران صادق آید ظاهر است
که کافی باشد و بعضی تقدیر کرده اند آنرا بانچه تا نصف ساق برسد و بر عدم اجزا با قل از آن شروع قمیص تا نصف
ساق را در زمان صدور اخبار مستند آورده اند و سنت که المقدم مستحب و بعضی گفته اند که استحباب این
زیادتی ثابت نشده و بر بودن قمیص از اجزای کفن احادیث کثیره دلالت دارد و ظاهر شیخ وجوب آنست
بالضمیمه شهرت و اجماع منقول از ابن جنید قمیص را مستحب دانسته فخیر بینه و بین ردا ثوب آخر یدرج فیه المیت
محقق در معتبر و شهید ثانی در روضه قول او را اختیار کرده اند لاطلاق الاثواب فی جملة من الاخبار و حمل مطلق
بر مقید ممکن است اگرچه اصل موید قول ثانی است و لمرسلة الفقیه قال سئل موسی ابن جعفر عن الرجل یموت ایکفن
فی ثلثة اثواب بغیر قمیص قال لا بأس القمیص احب الی و ان ضعف سنده لتاییده بالاصل فالقول الاول احوط سوم جامه
سرتاسری است که شامل بدن باشد و نصوص کثیره بران دلالت دارد و اولی است که در طول آن قدر زیاد باشد که
گره بان توان زد یا نه بعضی تصریح باستحباب کرده اند و بعضی بوجوب آن رفته اند کما عن جامع المقاصد
والروض والریاض و بعضی تامل نموده اند مع تحقق الشمول بدونه و در عرض سنت است که بمقداری باشد که یک سر
بالای سر دیگر توان نهاد و رعایت هر دو امر احوط است این است تفصیل مسئله پارچه که مشهور وجوب آنست
و واجب است که پارچه های کفن از جنسی باشد که مرد در حال اختیار در آن نماز جایز است پس نمیتواند شد که
از حریر محض یا طلا باف بلکه مطلقا کفن دهند اگرچه [illegible] باشند کما ذکره جماعة من الاعلام و از کلام بعضی
ظاهر میشود که جواز نماز مقید برجال نیست پس بنابرین برای زنان کفن بحریر صرف نمیتواند درست کما صرح
به العلامة فی المنتهی لکن از اطلاق اکثر نصوص مستفاد میشود که مرد و زن در کفن بحریر بهم متساوی اند بلکه در بعض
روایات در باب کفن زن وارد است تکفن لها یکفن الرجل والتشبیه اعم است از تشبیه عدد قطعات و صفات آن پس
احتمال [illegible] دلیل علامه حلی علیه الرحمه [illegible] مذکوره بی کار است آری دلیل بر عدم جواز [illegible]
مذهب برای مردان [illegible] اند شد لکن بعضی صریح بنظر نرسیده با آنکه اکثر [illegible] تمام تخصیص
نقض [illegible] لکن بنابر اکثر افراد جایز الصلوة نیز ممنوع خواهد بود اما صوف ماکول اللحم از کفن با آن جای اشکال است
با آنکه در فقه رضوی وارد است لا بأس فی صوف و ما عدای آن در منع مندرج خواهد بود و از همین جاست که

بعضی تکفین را از جمله سنن کرده اند تفصیل مسنونات کفن پس اول آن خرقه ایست که بآن دبر را [illegible] می پیچند
کما فی النصوص المستفیضه بعرض یک شبر و در طول سه نیم ذرع کما فی الخبر الا ان العرض فیه بنصف شبر و فی المرسل
عرض شبر الا انه لا تعرض فیه للطول و طریق پیچیدن آن برای زن و مرد اینست که یک سر آن را [illegible] دو سر
جانب را بر کمر ببندند تا ران ها [illegible] بر عورتشان آویخته شود پس آن را [illegible] به پشت برگردانند و از زیر کمر آورده
باقی را بر هر دو ران که سرین تا رانها هر کجا که منتهی شود به پیچند و این سر را در ته متصل با ران داخل کنند که گشاده
نگردد و این پارچه را فقها خامسه هم نام نهاده اند که باین جهت که منتهای عدد سه گانه کفن واجب دو قطعه ندب است که
یکی از آن دو قطعه خرقه است چنانکه ذکر می شود و خامسه همین آن پنج است **دوم** آن حبره است که بنابر قول جمعی اضافه
آن فقط برای مرد مسنون است و بعضی برای زنان هم تعمیم نموده اند و حبره بر وزن عنبه قسمی است از برد
یمنی و سنت است که عبریه بوده باشند و آن بکسر عین مهمله یا بفتح آن منسوب است بعبر که موضعی است یک جانب وادی از
و از بعض روایات مستفاد می شود که حبره بدل همان سرتاسری است که در اجزای ثلثه واجبه در کفن معتبر است
پس امری زاید نخواهد بود للروایه کفن رسول الله صلی الله علیه ثلثه اثواب ثوبین صحاریین و ثوب یمنی
عبری بلکه جناب شیخ علیه الرحمه بنابر روایت زیاده محمل تقیه را بسند خبر صحیح تقویت فرموده اند و تایید نموده اند
بروایت نهی عن الزیاده علی ثلثه قطع بلکه تصریح آن ببدعت بودن مازاد باز فرموده اند لکن مشهور استحباب
زیاده است بلکه بعضی دعوی اجماع کرده اند احتیاط در ترک است و از بعض روایات مستفاد می شود که بعض
حضرات وصیت نمودند که کفن دهند آنحضرت را در سه پارچه که یکی از آن حبره بود که در روز جمعه در آن نماز
می کردند و در حدیث حسن وارد است که ابو الحسن علیه السلام کفن کرد از برای خود در پارچه شطویه که احرام در آنها می بست و در
از قمیصهای آنحضرت و عمامه حضرت علی بن الحسین علیه السلام و بردی که بچهل دینار خریده بود در کفن نموده
که اگر آن برد امروز موجود می بود بقیمت صد روپیه می بود و این روایات اشعار برجحان [illegible]
سوم عمامه است لکن از بعض روایات مستفاد می شود که عمامه از کفن نیست و ظاهرا مراد از آن این است
که از کفن واجب محسوب نیست چنانکه در بعض روایات تصریح بآن وارد شده و قدر آن در طول [illegible]
[illegible] و سنت است که تحت الحنک بعمل آورند و دو طرف عمامه را پیچ کنند و بر سینه بیندازند لکن [illegible]

بر جانب چپ بیندازند و با لنگی که بسته فی المرسل و غیره و در عوض هم رعایت اسلم کار و برای زن پارچه برای آنکه
پستانها و ران‌ها به پیچند و بسوی پشت آنرا ببندند تا حجم آن ظاهر نشود و مرفوعه سهل المنتزه و لولا الاخبار
لامکن حمله علی الاستحباب لاشتمال الاخبار در عوض عمامه زیاده می‌کنند برای تقناعی که از اخبار هم می‌شود و بعنوان
در حدیث صحیح تعبیر از آن وارد گشته و وجه تسمیه آنست که خمیر در اصل پوشانیدن است و مقنعه را می‌گویند و نیز
مطلق پارچه که زن می‌اندازند یا چادری که سر تا سر بپیچند که باشد جناب شهید علیه الرحمه فرموده است که دلیل از
روایات بر آن فقها [illegible] تحقیق یعنی [illegible] هم از زم آری بر چادر مطلق [illegible] روایات والا [illegible] الصحیح [illegible]
هر دو سه پارچه و زن هر گاه [illegible] با ذریح قطعه را که آنرا تعبیر بربع فرموده و گمان که مقنعه تعبیر از آن واقع شده و
و دو تا چادر تا [illegible] یکی از آن مفروض خواهد بود و دیگری [illegible] مراد از منطقه [illegible] یعنی [illegible] علیه الرحمه
و دیگر محققین فهمیده‌اند و بعضی [illegible] هم کرده‌اند که مراد از آن لفافه ثالث است و احتمال دارد که مراد از آن پیچ باشد
والاول اولی و هر گاه چیزی بر زن نیز سنت باشد کما هو المشهور پس پیش [illegible] برای او خواهد بود که تخصیص که اشود
بمردان پس [illegible] و برای هر دو خواهد بود و سنت است که کفن از پارچه قطنی باشد که اصلش پنبه و رنگش سفید باشد
[illegible] الحبرة فانها یستحب ان یکون حمراء المعتبرة و سنت است که پارچه کفن از بره [illegible] [illegible] باشد
[illegible] و سنت است که بخاک پاک حضرت امام حسین علیه السلام شهادتین را بنویسند چه مروی است که حضرت صادق
بر چادر کفن اسمعیل فرزند خود نوشتند اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله و حمیری از حضرت صاحب الامر علیه السلام پرسیدکه
چنین روایتی بما رسیده آیا جایز است یا نه [illegible] بخاک قبر شریف پس [illegible] ذکر [illegible]
و ظاهر است که خاک پاک را بطریقی از آب [illegible] آن ممزوج سازند با اسم کتابت [illegible] احتمال دارد که اعم
کافی باشد و اگر [illegible] پس [illegible] و هر خاک [illegible] باشی [illegible] نوشت [illegible] اسم الائمه کما افاده بعض الاعلام [illegible]
والشهید [illegible] الا [illegible] و نوشتن [illegible] در دو کتابت بر چادر از [illegible] ظاهر است
در اول آن نوشتن شهادتین و [illegible] کمی [illegible] علما [illegible] که در کتابت شهادتین برسالت [illegible]
ائمه علیهم السلام [illegible] الکرام جناب شهید علیه الرحمه [illegible] نموده [illegible] خیر [illegible] و [illegible]
[illegible] و نوشتن جوشن [illegible] کفعمی و قران تمام با بعض آیات آن [illegible] [illegible]

قمی از ابوجعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه که وکیل ناحیه مقدسه بود روایت کرده که حاضر شدم نزد او پیش از وفاتش
یافتم نزد او لوحی از ساج را که نقاش برا او نقش می کنند آیات قرآنی و اسماء ائمه را بر حواشی آن پس پرسیدم از او
آنچه لوحی است فرمود که مهیا کرده ام این را برای قبر خود تا بگذارم آنرا در آن و گذاشته شوم بر آن یا تکیه داده شوم
بر آن و من هر روزی فرو میروم توی قبر خود در می آیم و جزوی از اجزای قرآن می خوانم ... از این
میبینند او چنانچه بسنده این توهم را نبوده که منع فرموده‌اند ولکن اگر مراد ایشان منع از ... باید ... دارد و اگر
علی العموم مراد است پس مشکل است ... منظان لقد ... است اختیار اولی است چه حکم فعل عموم ... روایات
ضعیف است در عموم آن تامل است مگر آنکه گفته شود که عدم استعمال دلیل عموم ... افاده ... کرده
مستحق است نوشتن آنچه در او است استشفاع اگر چه بخصوصه منصوص نباشد مثل جوشن صغیر و کلمات فرج نوشتن آن ...
استحباب شرعی را اعتقاد کند یا احتمال جواز مطلقا الخبر راجح آن احتیاطی که شرعا ... مستحب است ... دو جریده
بگذارند با بنا بر ... یعنی دو چوب ... از شاخهای درخت خرما و اگر بهم نرسد پس از درخت سدر و اگر نباشد پس از ... و اگر نباشد
پس از هر درخت تازه که بوده باشد یکی از آن سر و در از جنبه کردن از جانب راست ... دیگری از جانب چپ
بهر حال جائز مقدار هر دو جریده در درازی باید که بمقدار استخوان ذراع باشد و بعد از آن فضیلت بمقدار یک ...
و بعد آن چهار انگشت و وضع هر دو جریده ای است که با ایمنی است از عذاب تا وقتیکه رطوبت در آن باقی ماند
و این همه بنا بر مذهب مشهور است و بودن جریده از نخل اصل است عند الاطلاق متبادر از آن شاخ خرما است و فی الخبر
لم نقدر علی الجریدة فقال عود ... جهت ... که خلاف ... برسد ...
و بعضی گفته اند که بتقدیر عدم تیسر جریده حقیقیه هر شاخ سبز تازه کافی است در میان افراد آن اختیار دارد کلام
بعضی ابتدای امر تخییر مستفاد می شود و اگر مراد از آن اصل جواز است تخییر با الفضل است پس ...
والا قابل قبول نخواهد بود اما کیفیت گذاشتن پس در علت صحیح مروی است لکن مشهور است مضمون ... که جریده
مستحب باید نهاده می شود یکی را نزد جنبه کردن متصل بجلد و دیگری را جانب چپ نزد ترقوه تا هر جا که ...
جعفی علیه الرحمه نقل شده که زیر بغل راست بگذارند و دیگری را برابر ... که نصف ... محاذی ساق بوده باشد
محاذی ران با ... و از ابن عقیل نقل شده که یک جریده زیر بغل راست ...

و هر چند در چندین روایات جریده بلفظ واحد واقع است لکن با این کیفیت وارد نیست با آنکه محتمل است که مراد از این
جنس جریده باشد و آن متعدد در اهم شامل است از ابن بابویه علیه الرحمه و لد منقول شده که آنکه در جانب راست است
می گذارند با چنبر کردن متصل بجلد باشد و آنکه در جانب چپ میگذارند در زیر دو درک میانه پیراهن و جامه در روضوی برآن دلالت دارد
لکن عمل را شهرا و لیست و در حال تقیه هر جا که ممکن باشد بگذارند چه در بعض روایات آمده که سایل عرض کرد که گاه
است که حاضر می شوند جمعی که می ترسم از ایشان که نتوانم بگذارم آنرا بر وجه ماثور فرموده که داخل کن آنرا هر جا که از کفن
ممکن باشد و در روایتی دیگر آمده که اگر می گذاری در قبر گذار و مجزی خواهد بود و اگر بر وجه تمام خاطر نیاید در قبر می توان گذارد
که روایه حملت علی النسیان و جناب سید منع نموده که تایید آن می کند آنچه از جناب رسالتمآب منقول گشته که آنحضرت
گذشت بر قبری که صاحبش مبتلی بعذاب بود پس دو جریده را طلب فرمود پس شکافت آنها را و یکی را نزد سر
گذاشت و دیگری را نزد پاهای او پس عرض کردند که چرا چنین فرمودید فرمود که عذاب او سبک خواهد شد مادامی که
سبز باشند و مکروه است تر کردن ریسمانی که کفن را با آن می دوزند با دهن بخلاف در ان نقل نکرده اند و مستند شیخ ظاهر نیست لکن حکم
اصحاب بدون ورود نصی درین باب مستبعد بود و در بعض آب دهن تر کردن عیبی ندارد و دیگر مکروه است ساختن آستینها برای
کفن جدید و اگر کفن پیراهن پوشیده باشد که آستین ضرری ندارد و گریبان و تکمه آنرا که معتبر باز است از آن قطع کنند
کما فی المرسل و غیره و فاطمه بنت اسد را جناب رسالتمآب پیراهن خود کفن داده بود کما فی العلل و غیره و تعرضی
بقطع بند در ان نیست پس قطع بند لازم نخواهد داشت که احتمال دارد که قطع فرموده باشند لکن راوی ذکر نکرده
باشد اگرچه خالی از استبعاد نیست پس علم عدم تعرض دلیل عدم نمی تواند شد و بعضی از ظاهر مستفاده وجوب آن
بشرط عدم تحقق اجماع بر خلاف آن نموده اند و العمل علیه احوط و لا اقل من الاستحباب و دیگر مکروه است کفن
کردن در لباس کتان و بنا بر صدوق تحریم است الاول آنی الضعف مستند الصدوق ره و دعوی الاجماع
فی غیبته علی الجواز و جناب سید ترک آن در حال اختیار احوط دانسته لقوه سنده و ان لم یکن صحیحا بحسب الاصطلاح
واصالة عدم حصول الامتثال و مقابد لزا او امر کفن کردن در لباس قطنی است و الخبر الکتان کان لبنی اسرائیل
والقطن لامة محمد و فی الرضوی لا تکفنه فی کتان و لا ثوب ابریشم و هو کالنص فی تحریمه لضم الکتان الی الابریشم فی سلک
واحد لکن الاشهر بل المجمع علیه علی الظاهر الکراهة و مکروه است که کفن کنند در پارچه که رنگ سیاه داشته باشد لا بحرم

فی الثوب الاسود و لا یکفن فیه و شهید هر پارچه رنگین را و دلیلی ندارد و کراهت استحباب بیاض تقدیری که ترک مندوب را
مکروه دانسته اند و این محل تامل است بلکه سید سند از اختلاف تحقیق دانسته و مکروه است نوشتن بسیاهی بر کفن بعضی گفته اند که حضرت
جناب سید سند فرموده که نهی در ینباب ظاهر نیست مگر اینکه عموم نهی از کفن در پارچه سیاه شامل این بوده باشد و در خبر
وارد شده لا یکفن المیت فی سواد و از شیخ مفید نقل شده که بهیچ رنگی نباید نوشت و مکروه است خوشبو کردن کفن بغیر کافور
بجمر سوختن باشد خواه بغیر آن میت بلکه محرم است کما ورد فی بعض الروایات و تمامی اینرا بر تقیه حمل کرده اند و شیخ
و شیخ طوسی علیهما الرحمه فرموده اند که قطع کردن کفن با آهن مکروه است شیخ در تهذیب میفرماید که از شیوخ خود این حکم را که
شنیده ایم عمل شان برین یافته ایم و محقق در معتبر فرموده که متابعت ایشان اولی است تا وا مر مکروه واقع نشویم جناب سید سند نقل
فرموده که عمل بر آن امضا نقصی ندارد و تتمه در ذکر چند مسئله متفرقه که بیان آنها مهم است اول آنکه کفن واجب از اصل ترکه
محسوب میشود مقدم بر دین و وصیت و خلافی در آن نیست و مستند صحیح رجل یموت و علیه دین بقدر ثمن کفنه قال یجعل
ما ترک فی ثمن کفنه و فی الخبر اول شیء یبدء به من المال الکفن ثم الدین ثم الوصیة ثم المیراث و چنانکه شهید ثانی در شرح
لمعه فرموده است رعایت کرده میشود در جنس آن اقتصاد و میانه روی بحسب حال میت و التفا برا و دون آن لازم نیست اگر چه وارث
مساکین یا یتیم یا غیر مکلف باشد و ضرور است که پارچه ساتر بدن باشد که حاکی تحت نشود و اگر کفن نگذاشته باشد بر دیگران
کفن دادن او واجب نیست ولکن هر کس متکفل آن شود اجر عظیم را فرا گیرد دوم آنکه کفن زن بر شوهرش واجب است اگر چه زن
مالدار باشد و در این مسئله خلافی ظاهر نیست بلکه جمعی صریحا دعوی اجماع نموده اند و المستند الخبر الضعیف المنجبر
بالشهرة علی الزوج کفن المراة و فرقی نیست میانه صغیره و کبیره و مدخول بها و غیر آن همه باشد یا منقطعه قیل لا
و اگر شوهر بالغ نباشد از نفقه بود [illegible] باشد از ترکه خود آن زن او را کفن خواهند کرد و ایا [illegible] گاه علاوه
بر کفن ضروری باشد هم بر ذمه شوهر خواهد بود یا از ترکه زن اصل مقتضی ثانی است و شیخ بر ذمه شوهر [illegible]
آنکه شهید [illegible] کسی است که مسلم و مومن باشد یا در حکم آن که کشته شود در معرکه قتال با امر از جانب حضرت رسول
صلی الله علیه و آله یا از جانب امام علیه السلام کشته شود یا بجرح [illegible] قتال باشد محتاج بغسل و کفن
چنانکه جمعی تصریح کرده اند یا آنکه در جهاد [illegible] کشته شده باشد کما فی کلام جماعة
کما عن المعتبر و الغنیة و مستند آن حدیثی است حسن الذی یقتل فی سبیل الله یدفن بثیابه و لا یغسل الا ان

شهید آن کسیست که پیش روی امام یا نایب خاص او علیه السلام کشته شده باشد و حکم سقوط غسل از وی بیشتر و طاهر است بانکه بمعرکه مرده باشد
بیرون برده باو واگر در معرکه محتضر شود و مسلمین باو در رسند در حالیکه رمقی از زندگی داشته باشد پس غسل و کفن لازم
خواهد گردید و اگر در معرکه مرده باشد پس غسل نمیدهند و او را کفن تازه نمی کنند بلکه در لباسش او را بعد نماز دفن بجا آورده
بران دفن میکنند اجماعاً عاحکاه جماعة و نصوص بسیار بران دلالت دارد منها الذی یقتل فی سبیل الله یدفن بثیابه و لا یغسل
الا ان یدرکه المسلمون و به رمق ثم یموت بعده فانه یغسل و یکفن و یحنط و بیرون کرده میشود از پاهای موزه مطلقا تا قبلش که
یا آن شهید باشد والا با شهید او را دفن خواهند کرد لقوله یدفن بثیابه چهارم اگر طفل در حامله بمیرد پس
اگر ممکن شود طفل را سالماً از شکم او بعلاجی یا تدبیری بیرون آرند والا پاره پاره کرده بیرون آرند لکن بالا رفق فالا رفق باید
که زنان باید متولی اخراج آن بشوند و اگر نتوانند پس مردان محرم والا هر کسیکه باشد للضرورة والخبر لا بأس ان یدخل
الرجل یده فیقطعه و یخرجه اذا لم یرفق به النساء پنجم اگر زن حامله بمیرد و طفل در شکمش زنده باشد شکمش را از جانب
چپ کما فی بعض الروایات چاک کرده طفل را بر آرند بامید اینکه زنده بماند و اگر نشکافند و اگذارند البته بمیرد و اگر در بیرون نیز
امید زندگی نباشد در صورت جمعی تجویز اخراج نموده اند و بعضی منع کرده اند و لکن فعه الصحیح عن المرأة تموت و ولدها فی بطنها یتحرک
قال یشق عن الولد لکن احتمال دارد که محمول بر غالب باشد چه اکثر اوقات در اخراج نطفه حیات باشد و از اینجاست که
بدون شق شکم اخراج آن متصور باشد اخراج آنرا مقدم داشته اند زیرا که نص را بر مورد غالب حمل کرده اند
و در روایت حسنه ابن ابی عمیر از مولینا الصادق علیه السلام مرویست که بیرون آوردن طفل شکم مادرش را میدرید و
مرسل ابن ابی عمیر در حکم مسانید است و از اینجاست که جمعی تصریح کرده اند بوجوب آن و عدم تعرض بخیاطه در روایات
اخر که دلالت بر نفی آن ندارد مع انه احوط و ادخل فی صیانة المیت عن الهتک و تسهیلا للتغسیل ششم آنکه کل بدن مرده
یا بعض آنرا بیابند و آن مشتمل باشد بر سینه یا تنها سینه باشد پس حکم آن حکم جسم تمام میت است در جمیع احکام میت از غسل و کفن
و نماز و دفن و دلالت میکند بران روایات واله بر وجوب نماز بر نصف جسمیکه مشتمل بر دل بوده باشد چنانکه در روایت آمده
یا بر سینه و تنها چنانکه از بعضی نقل کرده اند وجه دلالت آنست که وجوب نماز مستلزم وجوب غسل است و
ضعف خبر منجبر است بشهرت و بخبر المیسور لا یسقط بالمعسور و از ابن جنید نقل شده هر گاه عضوی کامل با استخوان
بیابند احکام تجهیز او جاری خواهد شد و نماز خوانده خواهد شد و غیر از غسل نمیخواهد و بس و سنت آنکه در روایت

آمده که هرگاه مردی مقتول یافته شود پس اگر پای او عضوی که قلب در آنست یا سینه نماز گذارند بر او و دفن نمایند
و اگر عضو تمام نباشد بدون نماز دفن می‌کنند و هو اعم من ان ادعاه و مشهور آنست که اگر سینه نباشد و استخوان داشته باشد
غسل و کفن کرده آنرا دفن می‌کنند و آنکه استخوان نداشته باشد در خرقه آنرا می‌پیچند و دفن می‌کنند هفتم آنکه هر کسیکه در حال احرام
حج یا عمره بمیرد پس احکام تجهیز او مثل احکام محل است حتی در پوشیدن سر علی الاشهر الاظهر و هو منصوص
بالخصوص فی جملة من النصوص و نقل علیه الاجماع مگر تحنیط چه کافور را باو مس نکنند و هیچ خوشبوی نزدیک
نمی‌آرند کل ذلک بالنص و الاجماع هشتم آنکه کافر را غسل نمی‌دهند و در مقابر مسلمین دفن نمی‌کنند در حدیث موثق مروی
است که راوی عرض کرد که نصرانی همسفر مسلمانان بود فوت کرد فرمود که غسل نمی‌دهد او را مسلمانی و نه دفن میکند و در قبر او
می‌ایستد اگر چه پدر آنکس باشد و در احتجاج از صالح بن کیسان مرویست که معاویه بحضرت امام حسین علیه السلام گفت که آیا
خبر رسید ترا که چه کردیم در باره حجر بن عدی شیعه پدر تو و اصحاب او و شیعیان پدرت حضرت فرمود چه کردی گفت قتل کردیم آنها را و کفن کردیم
و نماز گذاردیم بر آنها پس حضرت امام حسین علیه السلام بخنده در آمد و فرمود که آن قوم خصم تو خواهند بود بروز قیامت
ای معاویه لکن اگر ما می‌کشتیم شیعه ترا غسل و کفن نمی‌دادیم آنها را و نه نماز میخواندیم بر آنها و این حکم عامست جمیع فرق
منتحلین اسلام را که در حقیقت کافرند مثل خوارج و نواصب و اصناف مفوضه و سایر غلاة نهم آنکه حملیکه قبل چهار ماه
ساقط شود غسل او ساقط است و تفصیلش گذشت **مقام چهارم** در احکام نماز میت بدانکه نماز بر جنازه میت
واجب کفائی است و کلام در اینجا در دو امر واقع میشود **امر اول** در تشخیص من یجب الصلوة علی جنازته و من
هو مکلف بهذه الصلوة بدانکه جنازه بکسر جیم بمعنی سریریست که میت را بر آن گذارند یا سریر با میت و بفتح
جیم بمعنی خود میت است که بر سریر گذاشته شود و جز این نیست که نماز مذکور واجب می‌شود
بر جنازه هر مسلمانی که از زمره مومنین و دوستان اهل البیت علیهم السلام بوده باشند و نه بر
جنازه آنانکه انتحال اسلام کنند و ضروریات دین را منکر اند مثل خوارج که در شان جناب امیر علیه السلام
قدح و طعن کنند و مثل غالی که در شان حضرات غلو می‌کنند مانند نصریه و سبائیه و خطابیه کما صرح به فی
المنتهی و اختلافی در این قدر نیست و لکن در نماز بر مخالف که بحد خروج و نصب یعنی اعلان عداوت اهل بیت
علیهم السلام نرسیده باشد اقوال مختلف است اشهر آنست که واجب است و لکن هیئت نماز بر او

البیت

با هیئت نماز مومن مخالفتی دارد و تفصیلش خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بعضی منع وجوب و منع جواز نموده باکمال اینکه
اینها کافر اند و بر کفار نماز نمی باید کرد و بآن جهت که نماز برای احترام میت و نفع اوست و این هر دو غایت در کافر منتفی و مفقود است و قول بعض
است لکن ظاهر اکثر الادله هو اجراء حکم الاسلام علیهم فی ظاهر الحال و ان کانوا فی المال فی شدید الوبال و ثانی نیز غیر مسلم است بلکه
احتمال دارد که غرض از آن احترام کلمه شهادت باشد و کیفما کان قول بحرمت نادر است و رعایت قول مشهور اظهر و احوط است
و در صورت تقیه وجوب آن فانها یجب للتقیه قولا واحدا و در حکم مومن و مسلم است طفلی که بشش سال رسیده باشد و زاید بر این نظر اولی و آنکه مجنون باشد
و طفلی که ابدا از الاسلام و رایه داشته باشند یا در دار کفر در حالیکه مسلمانی در اینجا باشد که نسبت آن طفل با و ممکن باشد بشرطیکه
از شش سال کمتر باشد تغلیبا لجانب الاسلام و زن و مرد و آزاد و مملوک در این حکم یکسان باشند و قید شش در طفل بنا بر مشهور است میان اصحاب
و در بعض نصوص تصریح بآن واقع است و ابن ابی عقیل بلوغ را در وجوب نماز بر او شرط دانسته و ابن جنید بر مطلق طفل نماز را واجب دانسته
و روایات بر قول ثالث محمول بر تقیه است کما اشیر الیه فی بعض الاخبار و قول ثانی و دلایل آن خالی از ضعف نیست فالعمل علی القول
الاول و علیه المعول اکثر علما روایات صلوة جنازه بر طفل را که صحیح است محمول بر استحباب ساخته اند و این قول رابع است در این مسئله و این هم بتعیین
محل نظر است لتوطیها بالحمل علی التقیه عن بعد جمع اثبات الاستحباب فیما بعد بعیدم و هر چند وجوب این نماز کفایی است لکن اولی
وارث میت احق است بتجهیز او بامعنی که خود متوجه شود یا بهر کس که خواهد تکفل آن سازد و قبول آن دیگر یا اختیار اوست
و اگر ولی اعراض نماید از اذن او در کار نخواهد بود و اگر همه مردم ترک کنند همه گناهکار خواهند شد و اگر یکی از ایشان بعمل آرد
کافی خواهد بود لکن کلام در این است که محض منع تقیید یا کم دریست باید و ابتدا کردن آنها در سقوط کافی است بحیثیتی که با منوم سبقت را
مشارکت سنت باشد واجب یا تا هنگام فراغ هر کس که شریک شود نیت وجوب باید کرد محل تامل است و تفصیل این تعلقات
[illegible] سابقا معترض بیان آن کردیم استنباط حکم نماز از آن می تواند شد و الاصح ان الاحق فی الصحیح و غیره بالصلوة
علی الجنازه اولی بالناس بها او یامر من یحب و مراد از آن چنانکه علما فهمیده اند تقدیم وارث است بر غیر وارث و
[illegible] بقوله تعالی و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله طبقه اولی از ورثه اولیست
طبقه ثانیه و اما در صورت تعدد افراد آن طبقه هیچ دلیلی از وقت نیست و جمعی تصریح کرده اند باینکه اولیت از پدر است
اجماع مرد با و بحسب ظاهر نیز خلافی در آن نیافته ایم و در توجیه آن ذکر کرده اند که شفقت پدر بر پسر زیاده است از عکس آن پس بعد از او
اقرب الی الاجاج خواهد بود و مشهور آنست که پسر اولی است از جد و داود العکس آن قایل شده و اگر [illegible] این حکم

و وارث اولی بامور او خواهد بود و بعضی گفته اند که جد پدری اولیست از برادر با آنکه هر دو از یک طبقه اند همچنین برادر ابوینی از برادر
علاتی و اخیافی و او اولیست از ثالث و عم اولیست از خال و عم للابوین اولی از عم لاحدهما و عم للاب اولیست از عم للام و [illegible]
در احوال او اذا کنند اولیست از انصاف من یره و اواز حاکم شرع و اگر حاکم نباشد پس عدول مسلمین کذا قیل و در بعضی از بلاد
مشهور آنست که از ولی مقدم نیست و از ابن جنید تقدیم وصی منقول شده و محقق شیخ علی فرموده است که ممکن است
تقدیم وصی بمقتضای وجوب وفا بوصیت و تعلیل آنکه میشود که میت مرد متشخص را وصی ساخته باشد بسبب اینکه بر صلاح
و تقوای او اعتماد دارد و امید استجابت دعای او داشته باشد لیکن او شخص وصی محروم ساختن میت از آنچه
اراده کرده بعید است و این منقول عن ابن الجنید و نیز فرموده است که اذن ولی در جماعت در کاریست که اصل نماز
چنان واجب کفایتیست و ادای واجب اذن احدی در کار نمی باشد انتهی ملخص کلامه لکن جناب سید علیه الرحمه فرموده
که برای سیاق دلیل درست نیست که عموم ایه منع از تبدیل وصیت با معارضست بعموم ایه و روایات معتبره مشهور صحیح است
اگر چه شهره را تقدیم وصی احوط است و نیز تصریح فرموده باینکه وجوب کفائی منافی تعلیق آن ببعض مکلفین نمی باشد
پس اگر خود متولی شود یا کسی را اذن دهد مقدم خواهد بود و الا اعتبار اذن او ساقط خواهد شد و جماعت [illegible]
که از [illegible] جایز خواهد بود و هر گاه شوهر موجود باشد از اقارب اولی خواهد بود و نص و اجماع بر این دلالت دارد و در روایت
ترجیح اخ بر زوج شاذ است محمول علی التقیه کما نبه علیه الشیخ و غیره و بعضی تصریح کرده اند باینکه در میان زن دائمه و منقطعه
دارا و دو کنیز فرقی در حکم نیست تمسکا باطلاق النص و جناب سید فرموده که این قول مستحسن است مگر در متمتع بها
اطلاق نص و جبر او محل مناقشه است لکن مناقشه مذکوره که ایما فرموده ظاهرا لایق اعتنا نیست [illegible] مملوکه و بعضی
اگر چه بعید شد بر بنده ترجیح داده اند اگر چه از قریب باشد و مسئله خالی از اشکال نیست و اشهر آنست که ذکور از اناث
یعنی ورثه اناث شان رجحان دارند بلکه از منتهی دعوی اجماع بر این نقل شده و جناب سید فرموده که
مقید ساخته اند اینحکم را باجتماع زن و مرد در یک طبقه یعنی ذکور در طبقه اعلی و الا [illegible]
این تقیید بسبب عدم تشخیص موضوع بحث چه کلام در [illegible] است و صحیح طبقه ثانی با طبقه اولی وارث نیست پس
اطلاق نموده که حاجت بتقیید و تخصیص داشته باشد و کیفما کان جایز نیست ولی را امامت کند تا هنگامیکه شرایط امامت
در او مجتمع نباشد و الا کسی دیگر را باید که نایب کند که او جامع شرائط باشد و بعضی شرط عدالت [illegible]

صاحب ذخیره میفرماید که نص عام است و نماز جنازه نماز حقیقی نیست پس شرائط آن که در نمازهای دیگر است ضرور نخواهد بود و قتیکه کل موجود باشد
ابتدا او مستحب خواهد بود و لهذا سنت است که ولی مقدم کند هاشمی را و لکن از شیخ مفید قول بوجوب تقدیم نقل شده و از جمله
غیر ثابت است و اما اصل وقت حضور ظاهر او لیست و اما تقدم او موقوف باذن ولی قرابت است کما هو ظاهر بعض الروایات یا موقوف بر آن
نیست کما هو مقتضی بعض الاخبار و تحقیق این مقام نیست الا ان الامر موکول الی صاحبه و هو عرف و جایز نیست که زن امامت زنان کند و بعضی
شرط کرده اند که مرد در جماعت نباشد و هرگاه امامت میکند در میان صف بایستد تکبیر میگوید و تکبیر میگویند و همچنین
برهنه هرگاه با برهنگان نماز کند و ظاهر آنست که ملبوس بودن نماز گزار در حال برهنگی شرط نیست بخلاف نماز یومیه و اینست که
امامت کند آنکس که اذن ولی برای او حاصل شده باشد هرگاه اذن دهد خود در اسم از نماز باز دارد جماعت بدون اذن او
میتواند شد امر دوم در بیان کیفیت این نماز و ما یتعلق بها که آن پنج تکبیر است هرگاه نماز بر میت مؤمن باشد باتفاق
و هرگاه مخالف باشد چهار تکبیر خواهد بود و این دو امر بروایات کثیره ثابت است و واجبات این نماز پنج است
اول نیت دوم استقبال سوم تکبیرات چهارم ادعیه علی المشهور پنجم قیام اما نیت پس باید که مقارن
تکبیر اول بوده باشد چه تکبیر اول تکبیرة الاحرام است پس باید که مقترن بنیت قربت باشد و تعیین جنازه از وجوب و استحباب در نیت اگرچه
احوط است و تعیین جنازه حاضره کافی است خواه واحد باشد و خواه متعدد و حاجت بتشخیص میت که از اناث است یا از ذکور
نیست مگر برای تشخیص ضمایر در عبارت محتاج الیه باشد و از کلام شیخ شهید ثانی علیه الرحمه لایح میشود که هرگاه معلوم نباشد که
جنازه مرد است یا زن بتأویل میت تذکیر بمقام تأنیث و بتأویل جنازه بمعنی میت تأنیث بمقام تذکیر میتواند شد در تعبیر
باید که بر ضمایر اکتفا نماید و الا لفظ عبد و امة و این صیغ این تأویل ندارد و اما استقبال که واجب است دلیلش
دعوی اجماع بر آن کرده اند و بعض اخبار اشعاری بآن هست این همه در صورتی است که استقبال ممکن باشد و اگر
نتواند شد ساقط خواهد شد و همچنین در جنازه نهادن بر عرض آن سمت قبله لازم است و یسقط عند التعذر کما فی المصلوب
و قد ذکر فی روایة الرضا علیه السلام الصحیحة کیفیة الصلوة علی المصلوب انه ان کان وجهه الی القبلة فلیقم علی منکبه
الایمن و اذا کان قفاه الیها فعلی منکبه الایسر فان ما بین المشرق و المغرب قبلة پس مشهور آنست که بعد تکبیر اول
شهادتین بگوید و بعد تکبیر دوم صلوة بر نبی و آل او صلی الله علیه و آله و بعد تکبیر سوم دعا از برای مردان مؤمنین و مؤمنات
و بعد تکبیر چهارم دعا از برای میت و بر تکبیر پنجم اختتام نماز میشود و اما در میانه تکبیرات اذکار و ادعیه واجب است یا سنت

بر قصد براءة ال متعین نیست با غیر متعین اما اول پس مشهور وجوب آنست بلکه بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و خالی
از قوت نیست و بعضی سنت دانسته اند بسبب اطلاق بعضی احادیث و آیا که دال است بر اینکه نماز میت پنج تکبیر است بی‌آنکه
شیئی معین از ادعیه را در آن ذکر کنند با آنکه در بعضی وارد است که تمام آن تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل است پس اطلاق اول معتضد خواهد بود بآن روایت
و روایات دیگر و اما ثانی پس عدم تعیین خصوص الفاظ از کار ادعیه اقرب است بسبب اختلاف روایات در آن تا آنکه در بعضی
بعض الاخبار لیس فیها قراءة ولا دعاء موقت لکن مشهور میان متاخرین آنست که شهادتین بعد تکبیر اول و صلوات بعد تکبیر ثانی
و دعا برای مومنین بعد سوم و دعا برای میت بعد چهارم واجب است بهر عبارتی که باشد و ارکان المأثور اولی و از بعضی
مستفاد می شود که دعای جامع این چهار بعد هر تکبیری کافی است و هو اولی و احوط لاشتمال علی الواجب و زیادة و صورتها علی المشهور
الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله الله اکبر اللهم صل علی محمد و آل محمد
الله اکبر اللهم اغفر للمومنین و المومنات الله اکبر اللهم اغفر لهذا المیت الله اکبر و محقق در شرایع
می فرماید که افضل آنچه در این نماز گفته می شود چیزیست که روایت کرده است ... محمد بن مهاجر از مادرش ام سلمه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه نماز میکرد بر میتی تکبیر میگفت و تشهد میگفت بعد از آن
تکبیر میگفت و صلوات می فرستاد بر پیغمبران و دعا میکرد برای ایشان بعد از آن تکبیر میگفت و دعا میکرد برای مومنین بعد از آن تکبیر میگفت
و دعا میفرمود برای میت بعد از آن تکبیر خامس میگفت و فارغ میگردید این روایت با آنچه از قول مشهور نقل شده و دعا
مخالفت دارد یکی آنکه تشهد مجمل است شهادتین و اینست بنابر اطلاق آن کافی میتواند شد دوم آنکه صلوة بر انبیا بعد تکبیر ثانی
بنابرین روا در کار و کتب مشهور بر آن مشتمل نیست لکن چونکه دیگر روایات مشتمل بر شهادتین است حمل مطلق بر مقید می توان شد
تاسی مقتضی اضافه صلوة بر سایر انبیا است بنابر مشهور بهتر آنست که چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة
پس بگوید الله اکبر اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد
کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و صل علی
جمیع الانبیاء والمرسلین پس بگوید الله اکبر اللهم اغفر للمومنین والمومنات
والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات

انک

اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ پس بگو یا الله اکبر اللّهُمَّ اِنَّ هذا عَبدُكَ وَابنُ عَبدِكَ وَابنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ
اَنتَ خَيرُ مَنزُولٍ بِهِ اللّهُمَّ اِنّا لا نَعلَمُ مِنهُ اِلّا خَيراً وَاَنتَ اَعلَمُ بِهِ مِنّا اللّهُمَّ اِن كانَ مُحسِناً فَزِد فِي اِحسانِهِ
وَاِن كانَ مُسِيئاً فَتَجاوَز عَنهُ وَاغفِر لَهُ اللّهُمَّ اجعَلهُ عِندَكَ فِي اَعلى عِلِّيِّينَ وَاخلُف عَلى اَهلِهِ فِي الغابِرِينَ وَارحَمهُ بِرَحمَتِكَ
يا اَرحَمَ الرّاحِمِينَ پس بگو الله اکبر و فارغ شو و اگر زن باشد بگو اللّهُمَّ اِنَّ هذِهِ اَمَتُكَ وَابنَةُ عَبدِكَ وَابنَةُ اَمَتِكَ نَزَلَت بِكَ وَاَنتَ
خَيرُ مَنزُولٍ بِهِ اللّهُمَّ اِنّا لا نَعلَمُ مِنها اِلّا خَيراً وَاَنتَ اَعلَمُ بِها مِنّا اللّهُمَّ اِن كانَت مُحسِنَةً فَزِد فِي اِحسانِها وَاِن كانَت
مُسِيئَةً فَتَجاوَز عَنها وَاغفِر لَها وَاجعَلها عِندَكَ فِي اَعلى عِلِّيِّينَ وَاخلُف عَلى اَهلِها فِي الغابِرِينَ وَارحَمها بِرَحمَتِكَ
يا اَرحَمَ الرّاحِمِينَ و اگر بعد از چهار تکبیر این دعا بخواند خوب است بلکه بنابر جمع بین الاحادیث بهتر است اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ لا
شَرِيكَ لَهُ وَاَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَرَسُولُهُ اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغفِر لِلمُؤمِنِينَ وَالمُؤمِناتِ اللّهُمَّ اِنَّ هذا
المُسَجّى قُدّامَنا عَبدُكَ وَابنُ عَبدِكَ وَقَد قَبَضتَ رُوحَهُ اِلَيكَ وَقَدِ احتاجَ اِلى رَحمَتِكَ وَاَنتَ غَنِيٌّ عَن عَذابِهِ اللّهُمَّ
اِنّا لا نَعلَمُ مِن ظاهِرِهِ اِلّا خَيراً وَاَنتَ اَعلَمُ بِسَرِيرَتِهِ اللّهُمَّ اِن كانَ مُحسِناً فَزِد فِي اِحسانِهِ وَاِن كانَ مُسِيئاً فَتَجاوَز
عَن سَيِّئاتِهِ و اگر زن باشد بگوید اللّهُمَّ اِنَّ هذِهِ المُسَجّاةَ قُدّامَنا اَمَتُكَ وَابنَةُ عَبدِكَ وَقَد قَبَضتَ رُوحَها
اِلَيكَ وَقَدِ احتاجَت اِلى رَحمَتِكَ وَاَنتَ غَنِيٌّ عَن عَذابِها اللّهُمَّ اِنّا لا نَعلَمُ مِن ظاهِرِها اِلّا خَيراً وَاَنتَ
اَعلَمُ بِسَرِيرَتِها اللّهُمَّ اِن كانَت مُحسِنَةً فَزِد فِي اِحسانِها وَاِن كانَت مُسِيئَةً فَتَجاوَز عَن سَيِّئاتِها.
و اگر بعد از تکبیر اول این عبارت بخواند نیز خوب است اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَاَشهَدُ اَنَّ
مُحَمَّداً عَبدُهُ وَرَسُولُهُ اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلى الاَئِمَّةِ الهُداةِ وَاغفِر لَنا وَلِاِخوانِنَا الَّذِينَ
سَبَقُونا بِالاِيمانِ وَلا تَجعَل فِي قُلُوبِنا غِلّاً لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا اِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اللّهُمَّ اغفِر لِاَحيائِنا
وَاَمواتِنا مِنَ المُؤمِنِينَ وَالمُؤمِناتِ وَاَلِّف بَينَ قُلُوبِنا عَلى قُلُوبِ اَخيارِنا وَاهدِنا لِمَا اختُلِفَ فِيهِ مِنَ الحَقِّ
بِاِذنِكَ اِنَّكَ تَهدِي مَن تَشاءُ اِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ اللّهُمَّ عَبدُكَ ابنُ اَمَتِكَ اَنتَ اَعلَمُ بِهِ
اِفتَقَرَ اِلى رَحمَتِكَ وَاستَغنَيتَ عَنهُ اللّهُمَّ فَتَجاوَز عَن سَيِّئاتِهِ وَزِد فِي حَسَناتِهِ
وَاغفِر لَهُ وَارحَمهُ وَنَوِّر لَهُ فِي قَبرِهِ وَلَقِّنهُ حُجَّتَهُ وَاَلحِقهُ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ
وَآلِهِ وَلا تَحرِمنا اَجرَهُ وَلا تَفتِنّا بَعدَهُ و اگر زن باشد از اول دعا می خواند تا آنجا که اَلی

مر او مستقیم است پس میگوید اللهم انها امتک ابنة عبدک ابنة امتک انت اعلم بها افتقرت الی رحمتک
واستغنیت عنها اللهم فتجاوز عن سیئاتها وزد فی حسناتها واغفر لها وارحمها ونور لها
فی قبرها ولقنها حجتها والحقها بنبیها صلی الله علیه وآله ولا تحرمنا اجرها ولا تفتنا
بعدها باید دانست که این دعائی که مذکور شد اختصاص بمومن بالغ دارد و اما طفلیکه متولد از مومن باشد بعد تکبیر چهارم
بگوید اللهم اجعله لنا ولابویه سلفا وفرطا واجرا کما فی الخبر و فرط بفتح فا و را در اصل متقدم
قوم را میگویند که برای اصلاح امور قوم پیش میرود و چونکه طفلیکه در حیات ابوین فوت میشود گاه است که شفیع ابوین میشود بلکه برای که
از فوت آنها بعزای ایشان میشود هر المی که ایشان را [illegible] و [illegible] وسیله مغفرت است کما تقتضیه قواعد العدلیه در دخول بهشت
برای ایشان خواه بنفس شفاعت خواه بواسطه المی که از مفارقت او بهم رسید یا از بیم عاقبت او چون طفل خود محتاج
بدعا نیست برای خود نه عاصی است و اما مخالف جاحد حق که ملحق شود بنماز او پس در اکثر روایات مرید دعا باید در حق
او مثل اینکه بگوید اللهم املأ جوفه نارا و قبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب وارد گشته و بعضی تخصیص
داده اند این را بناصب معلن عداوت اهلبیت علیهم السلام ظاهر مرجوح است لکن در بعضی روایات صحیحه ترک دعا مستفاد میشود
مطلقا باینکه منافق این را جمع نموده اند و حمل دعا بر الاستحباب یا بالتفرقه در میان مخالف حق و منافق لکن اطلاق منافق
بر مخالف در اخبار آمده و این جمع بخود از حج است با آنکه قابل جمع بطرز ثانی معلوم نیست و اما مخالف مستضعف که
احتمالا [illegible] بعد اهل حق از اعتقاد حق دشمنی ندارد و دوستی گفته اند که تعصب نداشته و معاندی ندارد
و دوستی میکند با حدی بعضی گفته اند که معترف بولای اهلبیت اطهار علیهم السلام باشد و از اعدای ایشان تبرا جسته
مشغول باشد و در بعضی روایات آمده که هیچ کس از غیر عارفین سالم نیست مستضعف ... پرسید از آنها کیستند فرمود زنان
شما و اولاد شما باز فرمود که ایا میدانی ام ایمن ... ... اهل بهشت است اول آنکه میدانست آنچه
میدانید و در بعضی روایات آمده که کرمست در حق مستضعف بعد تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم
عذاب الجحیم و این دعا در روایات بکرهم آمده و معنی آن موقف مستضعف ظاهر نیست و از ما خود که از مذهب ... باز فرقه
بعضی بسبب تحاشی ... منافقا واقع است و بنا بر این گفت که چونکه در نماز منافق ترک دعا وارد است و این دعا
... دعا از برای ... و آیات سابقه منافی ... داشت و مراد ... منافق دور نخواهد بود لکن العمل علی المشهور

بدانکه اگر شخصی سفیه العقل باشد الا و اگر مجنون یا حال سفیه مجنون ببلوغ رسد پس به بعقل تا بالغ الحاق بدو کرد
یا مستضعف بود و احتمال دارد و نبد با هم که احدی از علمای اعلام تعرض باین فرض نموده باشند و بظاهر دعای مستضعف اثبتست
و اگر دعای غیر بالغ بخوانند باهم صحیح است در دفان الدعا اخیر مخصص عموم الاذن فی الدعاء فکانه مولی لبیک خلاف و اگر ترک دعا کنند
نیز وجهی دارد و اما اینکه مجهول الحال باشد پس در بعض روایات صحیحه برای او دعای مستضعف وارد شده و در بعض روایات
امر وارد شده بخوانند دعای اللهم انک انت تحب الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه و محقق در نافع
فرموده است دعا کند باینکه محشور کند خدای تعالی او را با هر کسی که با او تولی و محبت داشته و نیز هم در بعض روایات آمده
والکل حسن لما سلف من عدم تعیین الدعاء سیما فیما اختلف فیه النصوص لکن دعای اخیر جامع احتمالات است پس این از آن اولی است
چهارم از واجبات نماز قیام است با قدرت بر او پس اگر عاجز باشد از آن بحسب قدرت بعمل می آورد مثل آنچه در نماز یومیه گذشت و شیخ
العلماء مراد آنست که اگر بر قیام با استقبال متصلا قدرت داشته باشد مقدم است و اگر نتوانند تکیه به عصا یا دیوار یا انسانی
و اگر نتوانند با اندک انحنا و اگر عاجز باشد از آن بنشینند مستقلا و لا معتمدا و الا در نشود به پهلوی راست و الا بپهلوی چپ والا
مستلقیا علی الاحوط باز فرموده است که آیا فرض کفایه بفعل عاجز ساقط خواهد شد یا نه محل نظر است از اینکه نماز صحیح بر او صادق
می آید پس باید که مسقط فرض باشد و از اینکه صلوة ناقصه است و در برابر صلوة کامله جو اند و فرض اصلی است پس باید که تقصیر نشود مخیر مبنا
و از جهت اینکه شهید اول در ذکری توقف فرموده و جناب شیخ محمد حسن نجفی ادام الله ایامه گفته اند که مشروعیت نماز عاجز متمکن من القیام و جو متمکن تأمل نمود و چه مقتضی
در واجب کفائی حصول فعل مأمور به است من احد من المکلفین پس وقتیکه حصول مأمور به بر وجه مطلوب همه مکلفین متعذر شود
تکلیف بفعل به متمکن است و این تحقیق خالی از متانت نیست لکن بنا بر این لازم می آید که عاجز عن القیام از نماز
... واجب کفائی است ... و حال آنکه واجب کفائی در ابتدای امر متعلق بجمیع مکلفین است و لا فما تمت فیه
... مکلف متعلق بجمیع باشد پس مفاد المیسور لا یسقط بالمعسور آنکه نماز عاجز صحیح
باشد للامتثال و بعید دارد الشهید الثانی رحمه الله و لکن احوط آنست که در صورت عدم انحصار اکتفا بنماز او نکنند لما افاده الشیخ
ایده الله تعالی و اگر در ابتدای امر مصلی منحصر در عاجز باشند در صحت نماز کلامی نیست و هر گاه بعد از شروع او متمکنی از
قیام پیدا شود پس احتمال سقوط خالی از رجحان نیست کما افاده ایضا و اجنبی خارج از حقیقت نماز است پس حق آنکه
پس از آنکه واجب است که جنازه پیش روی مصلی بجانب قبله بدین وضع گذاشته شود که سر میت بدست راست

میت بسوی قبله باشد و جمعی دعوی اجماع بران نموده اند بلکه از غنیه نقل شده که واجب است اعاده نماز میت
وقتیکه جنازه مقلوب باشد و دلالت می‌کند بر اعاده موثقه عمار که سوال کرد او از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام از میتی که نماز براو گذارده شد پس هرگاه امام سلام را گفت ناگهان مطلع شد که میت مقلوب است
چه در جای سرش پاهایش را گذاشته اند فرمود برمی‌گردانند جنازه را و اعاده می‌کنند نماز را اگرچه جنازه برداشته باشند
تا وقتیکه دفن نکرده باشند پس اگر دفن کرده باشند نماز بر آن گذشته است و الحال باید مصلی بنحوی که سر میت بر دست راست او باشد با آنکه وضع مرده
بهیئت معهوده باشد پس بطلان نماز از این راه خواهد بود که در صورت میت پشت بروی مصلی نخواهد بود و در جماعت باید که میت را پیش روی امام
بگذارند اگرچه صف ماموین از محاذات جنازه بیرون رود و نیز ضرر ندارد که فاصله در میان میت و مصلی معتد به نباشد و میت
که متصل باشد و بایستد و نیز واجب است که نماز را بعد از غسل و کفن و عند التعذر بعد تیمم و کفن واقع سازند سید مدارک نسبت اینرا بقول
العلماء کافه و هو الحجة فی المقام و اما النصوص فمطلقة و ما روی عن الصادق علیه السلام لا یصلی علی المیت بعد ما یدفن و لا یصلی
علیه و هو عریان فلا دلالة له علی المطلوب و ان استند الیه بعض الاصحاب و مراد از وجوب وجوب شرطی است پس اگر نماز را قبل از غسل
یا کفن بعمل آرد صحیح نخواهد بود و اعاده لازم خواهد گردید خواه قبل غسل باشد و خواه قبل کفن عمداً باشد خواه سهواً و صاحب کشف
اللثام چنین نمازی را مجزی دانسته و آن ضعیف است و اگر غسل و کفن مقدماً علی الموت علی النهج المعتبر بعمل آمده باشد
چنانکه در مرجوم اتفاق میشود برای نماز حاجت باعاده غسل و کفن نخواهد بود و همچنین برای شهیدی که محتاج بغسل و کفن
نیست بعض افاضل فرموده اند که طهارت حاصله از شهادت اولیست از طهارت حاصله از غسل و ستر بلباس او بهتر است
از ستر بکفن و اصل در این حکم نصوص کثیره و اجماعات مستفیضه است و اگر کفن میسر نباشد واجب است که ستر عورت
نموده نماز را برو بعمل آرند بلکه محقق فرموده است که او را در گور گذاشته عورت او را مستور ساخته نماز را بجا آرند
آن منصوص است در موثقه عمار ساباطی و ظاهر نیست که در وقتیکه پارچه ساتر عورت بهم رسد در قبر او را نهاده عورت
او را بسنگ و خشت مستور ساخته نماز را میگذارند چنانکه در بعض روایات آمده و اما در صورتیکه ستر عورت در
بیرون قبر ممکن باشد پس حکم بوجوب نهادن مرده در قبر برای نماز محل تامل است قال السید طاب ثراه
فالوجوب مشکل انتهی و لکنه احوط لاطلاق بعض النصوص و فتوی جماعة منهم صاحب کشف اللثام خصوصاً نظر بآنکه
مزید ستر برای میت در گذاشتن قبر حاصل است بلکه در صورت انحصار ساتر در سنگ و آجر هم اگر بیرون قبر باشد

نحو ستر بعمل آید حکم صحت نماز می‌نمایند بلکه بعضی افاضل معاصرین گفته‌اند لا خلاف فی جواز الصلوة علیه عاریاً اذا استرت عورته بلبس یا تراب و نحوها پس بنهادن در قبر محمول بر استحباب خواهد بود و نیز طهارت در این نماز

طهارت از حدث اصغر باشد یا اکبر و اجماع اصحاب و نصوص وارده در این باب بران دلالت دارد بلکه رفع

خبث هم در کار نیست علی الاقوی اگرچه خلافی در ان هست لکن اخبار نماز حائض اشعار بعدم اشتراط طهارت

خبثیه دارد الی غیر ذلک من الادلة جناب بحر العلوم در رغفه منظوم خود میفرمایند ولیس شرط طهارة رفع الحدث

فیها کذا الاصح فی رفع الخبث کذا عدالة الامام فیه و سایر الشروط و الاحکام فیه لذات ارکان فی الذکری طرد

جمیعها و موضعه المستند و لا ارى شرطا سوى الایمان :: و ما مضى الحل فی المکان و اشاره فرموده

است بما مضى بسوى استقبال و بودن سر میت بجانب راست مصلی و مانند آن و کیفما کان سنت است

که مصلی با طهارت باشد للنص لکون علیه طاهراً احب الی با انکه خلافی در ان ظاهر نیست کما صرح به فی المدارک

و آنچه در بعضی روایات آمده قد اکره ان یتوضا انسان عمدا للجنازة لانه لیس بالصلوة و انما هو التکبیر و الصلوة

التی فیها الرکوع و السجود و کذلک لیس محمول است بر قصد وجوب کذا قیل لکن تا ویل مذکور از سیاق روایت

بعدی دارد و ممکن است و بلکه بهاهم توظیف میتوان کرد و اگر از طهارت مائیه متمکن نباشد تیمم مینماید بلکه

بعضی گفته‌اند که بدون ضرورت نیز تیمم جایز است و در بحث تیمم تفصیلش خواهد آمد و نیز سنت است

جماعت در این نماز و سنت است که امام مقابل کمر مرد و سینه زن بر سر جنازه بایستد علی الاشهر الاظهر و شیخ در استبصار

فرموده که نزد سر زن و سینه مرد بایستد للخبر و هو ضعیف و در خلاف عکس فتوی داده با دعوی اجماع بر او و هو نیز ضعیف اگرچه مشهور

است لکن چون که استعمال آن در مستند و یا نیز شایع است و خلافی در استحباب ان قائل نشده بلکه بعضی تصریح باجماع کرده‌اند

استحباب این کیفیت حمل آن بر استحباب متعین است و اگر جنازه مرد یا جنازه زن باشد سنت است که جنازه مرد متصل

با امام و جنازه زن بسوی قبله باشد از جنازه مرد بلکه انکه سینه زن محاذ کمر مرد بوده باشد للصحیح یجعل الرجل و راء

المرأة و یکون الرجل مما یلی الامام و بعضی دلالت بر عکس آن دارد محمول بر تقیه است یا انکه هر دو مشهور جایز است للصحیح لا باس بان

یقدم الرجل و تؤخر المرأة و تؤخر الرجل و تقدم المرأة و علی القولین یجمع بین الوظیفتین اللتین فیها لو اجتمعا و اگر جنازه ها متعدد باشد

که بعضی طفل بوده باشد اگر شش ساله باشد و قابل نماز باشد تقدیم جنازه زن بر او و اگر کمتر از شش سال باشد میان جنازه مرد و زن

بل یذر رجال المؤمنین توضع النساء مما یلی القبلة والصبیان دونهن والرجال دون ذلک والامام یتقدم مما یلی الرجال و سنت است
که ماموم اگرچه یک نفر باشد پشت سر امام بایستد و سنت است ایقاع ساختن نماز در مواضع معتاده با علت آنکه سنت نماز
و بمقامی مشتهر میشود یا بسبب آنکه بسیار گاه بمقام مشتهر بین الانام میگیرند و نماز گذاران آنجا مجتمع میشوند و کثرت
اجتماع مؤمنین بر جنازه مطلوبست و در حدیث نبوی وارد شده نیست هیچ مسلمانی که بمیرد پس بایستند بر جنازه او چهل نفر که
شرک نیاورده باشند مگر آنکه خداوند عالم شفاعت آنها را در حق وی قبول میفرماید و در حدیث دیگر صحیح وارد شده
که هرگاه بر جنازه او چهل کس از مؤمنین مجتمع شوند و بگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به خداوند عالم میفرماید که نافذ کردم
گواهی شما را و بخشیدم از برای او آنچه را میدانید و آنچه را نمیدانستید و سنت است که بعد تکبیر پنجم بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی
الآخرة حسنة و قنا عذاب النار کما فی بعض الروایات و نیز در بعض روایات وارد است که سلام نباید گفت و از جای خود
حرکت نباید کرد تا آنکه جنازه را بلند بر دست مردم [illegible] اطلاق روایت دلالت میکند که این حکم عام است با منفرد و ماموم و امام
و ایضا سنت است با برهنه نماز گذاردن کما فی المدارک انه مذهب الاصحاب لا اعلم فیه مخالفا و در روایتی آمده لا یصلی
علی الجنازة بحذاء ولا بأس بالخف و نیز سنت است که در جمیع تکبیرات این نماز رفع یدین بعمل آید و جمعی تخصیص کرده اند
بتکبیر اول و مستند آن محمول است بر تقیه چونکه مذهب اکثر المخالفین کابی حنیفة و غیره و یشهد بذلک روایة الرضا علیه السلام
و فیها قال جعلت فداک ان الناس یرفعون ایدیهم فی التکبیر الاولی فقط فاقتصر کما یفعلون او ارفع یدی فی کل تکبیرة
فقال علیه السلام ارفع یدیک فی کل تکبیرة مقام ششم در بیان بعض احکام این نماز و آن چند چیز است اول آنکه
مکروه است که بر جنازه واحده نماز متعدد بجا آرند و از غنیه نقل اجماع کرده اند بر آن و در روایت وارد شده ان الجنازة
لا یصلی علیها مرتین و عواله دو قول اخیر او بسبب ضعف سند حمل کرده اند آن هر دو روایت را بر کراهت و
کراهت را تخصیص داده اند بتکرار در جماعت و بعضی تعمیم حکم نموده اند و در اصل جواز تکرار نیز خلافی نیست و
روایات تکرار را بعضی حمل کرده اند بر بیان جواز و بعضی بر آنکه تا بر آنها فضل میت [illegible] دوم آنکه ماموم مسبوق که
بعض تکبیرات امام را نیافته نمازش بالاتفاق صحیح است لکن کلام در این است که نیت وجوب را در کار است یا نیت استحباب
الوجه نیت قیام الغیر فی الواجب الکفائی فکیف باشتغال الذمة و احوط آنست که بنیت قربت اکتفا نماید و تمام کنند نماز
خود را بعد فراغ امام چنانکه در اعمال متعدده وارد است منها الصحیح اذا ادرک الرجل التکبیرة والتکبیرتین من الصلوة علی المیت

فلیقض ما بقی لکن الشأن فی التوالی هرچند بعضی عمل بعموم آن کرده اند لکن بعضی و لعلهم الاکثر مقید ساخته اند
از ابعدم تمکن از دعا بانیکه جنازه را پیش از اتمام بردارند و اینکه اتمام هرچه کامل مستلزم حصول بعید یا
انحراف از قبله باشد و این بسبب ضرورت داعی در ترک دعا و اتمام تکبیرات ولا و آنچه ظاهر است تایید میکند از بعضی روایات آنچه
دران وارد است مسبوق وارد است که تمام میکند تکبیرات را در حالیکه حرکت میکنند با جنازه فان لم یدرک التکبیر کبر عند القبر
و از اینجاست که بعضی از علما گفته اند فان رفعت الجنازة اتم ولو علی القبر سوم آنکه اگر بر جنازه مرده نماز نشده باشد
ولی نماز او را دفن کرده باشند واجب است که بر قبرش نماز گذارند کما صرح جماعة لعموم الخبر النبوی لا تدعوا احدا من امتی بغیر صلوة
ولکن در بعض روایات نماز بعد دفن نهی وارد شده و نصوص آمره و ناهیه متعدد است و منحصر در این دو روایت نیست لکن عموم نهی را
مخصوص کسی صلی علیه میتوان کرد با آنکه در جواز نماز بر قبر فی الجمله خلافی نیست پس بعضی مطلقا جایز میدانند و بعضی مقید
بسه روز میگردانند و بعضی بیک شبانه روز چهارم آنکه جایز است نماز جنازه در هر وقت و کراهتی در آن نیست در اوقات کراهت
تنفل نیست و نماز حاضره و نماز جنازه که هر دو واجب است که موسع باشد یا مضیق هر دو را مقدم میتوانند شد نه بالعکس و اگر وقت هر دو تنگ شود
پس ترجیح خالی از اشکال نیست و تقدیم حاضره را جمعی ترجیح داده اند و بعض نصوص بران دلالت دارد و بعضی
بعکس قائل شده اند پنجم آنکه در اثنای نماز یک جنازه جنازه دیگر حاضر شود مصلی را اختیار است در اینکه نماز جنازه
اولی را باتمام رساند و بعد از آن بر جنازه دوم نماز را بجا آرد و اینکه قصد تشریک جنازه ثانیه در اثنای
نماز بکند و بعضی گفته اند که مخیر است در میانه اتمام و استیناف و قطع و استیناف یعنی ابتدا به نماز بنیت اشتراک و
شهیدین در شق اخیر تامل نموده اند بعلت آنکه قطع صلوة جایز نیست پس بدون ضرورت التزام آن روا نباشد
و جناب [illegible] فرموده که نماز جنازه نماز حقیقی نیست چه در اکثر روایات آمده که این نماز نماز نیست بلکه دعا
و قطع دعا روا است و بعض روایات مثل رضوی بخصوص این قطع و استیناف دلالت دارد و اما روایت صحیحه ان شاء الله

ترکوا الاولی حتی یفرغوا من التکبیر علی الاخیرة وان شاؤوا رفعوا الاولی واتموا التکبیر علی الاخرة کل ذلک
لا باس به پس ظاهرش چنانکه شهیدین علیهما الرحمه فهمیده اند تشریک است در اثنای نماز اول و حمل آن بر قطع و استیناف
تمحل است اگر از کفن نجاستی ملاقی میشود اگر قبل از داخل کردن در قبر باشد باید شست هرگاه تحرز از آن ممکن باشد و اگر در قبر
آورده باشند موضع نجاست را از کفن بمقراض جدا باید کرد همین است مذهب صدوق و والد شیخ و ابن ادریس

حمل بر روایتی که صحیح‌تر و دلالت دارد و جمعی گفته‌اند که مطلقاً فرض بمقراض می‌باید بسبب اطلاق امر بآن در بعض روایات
و لکن در بعض روایات مطلقاً حکم بشستن نیز وارد است و بجمع تقدم اولیست بلکه در صورت امکان بعد از داخل کردن قبر بغیر
غسل اولیست اگر اجماع بر خلاف آن ثابت نشود و ظاهر آنست که اگر نجاستی از مخرج بدر آید اعاده غسل لازم نباشد کما هو
الاشهر لکن ابن ابی عقیل اعاده را لازم دانسته و قولش ضعیف مقام پنجم در احکام دفن بدانکه دفن و کیفیت دفن از فروض کفایه
است بالاجماع اما مراد از آن پنهان داشتن مستور ساختن مرده است در زیر زمین بعنوانی که جسدش از حیوانات درنده
محفوظ گردد و بوی او بمشام مردم نرسد از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که مرده دفن کرده می‌شود
جهت آنکه مردم بتغیر و فساد جسم و بد بوی او مطلع نگردند و زندگان اذیت نکشند و حالش از نظر دوست و دشمن
مستور باشد پس دوست برنج نکشد و دشمن شماتت و خوشحالی نکند و روا نیست گذاشتن مرده در بنا و عمارت که
بالای زمین ساخته باشد در صندوق تا وقتیکه دفن در زمین صادق آید مگر بوقت ضرورت چنانکه جناب سید بتصریح
فرموده و از اینجا ظاهر می‌شود که آنچه مولانا آخوند مجلسی علیه الرحمه نسبت میکنند که در باب امانت سپردن مرده در جواب
سائلی نوشته بودند که نبش جایز نیست اگر چه بعنوان امانت سپرده باشند مگر آنکه بالای زمین بعمارت گذاشته باشند
و در آنجا که نبش آن جایز است که نبش در صورت صادق نخواهد بود از این جهت که در این صورت دفن حاصل نشده
چه دفن بر آن صادق نیست پس برائت ذمه بعنوان مذکور حاصل نتواند شد والله العالم و مکروه است دفن دو نفر در یک قبر
اجماعا کما نقل عن خلاف الشیخ رحمه الله و سنت است کندن قبر بعمق بقدر قامت معتدل تا چنبر گردن چنانکه
دعوی اجماع کرده اند و در بعضی اخبار آمده که از سه ذراع زیاده نکنند و بعضی تخصیص نموده اند آنرا بسرزمین مدینه که خوف آن
داشته که آب از زمین برآید و ظاهر شود قال السید علیه الرحمه و لازم مولینا علی بن الحسین علیه السلام بالحفر
و سنت است که در قبر لحد بسازند یعنی گودی جانب قبله زیر زمین بکنند للمعتبرة منها النبوی اللحد لنا والشق لغیرنا و جناب
امام محمد باقر علیه السلام بجهت خود امر بشق فرموده بودند و حمل کرده اند آنرا بر خصوصیت بدن بر اینکه جسم
آنحضرت سنگین بوده و در چنین صورت شق بهتر دانسته اند که حضرت صادق علیه السلام وصیت پدر بزرگوار خود
را نقل فرموده گفت شققنا له الارض شقا انه کان بادنا و اما امر ثانی یعنی کیفیت دفن پس بدانکه واجب است که
مرده را بعد از تکفین و نماز در قبرش فرود آرند و بر پهلوی راست او رو بقبله بخوابانند بلا خلاف فی ذلک مگر ابن

از ابن حمزه نقل شده که او استقبال را سنت دانسته و بعضی اخبار معتبر بعمل اصحاب و دعاوی اجماع دلالت
بر وجوب آن دارد پس قول ابن حمزه ضعیف و شاذ است و اگر کسی در کشتی در دریا بمیرد بعد از غسل و حنوط و کفن و نماز
اگر توانند که او را بخشکی بیاورند و دفن کنند بنحوی که مرقوم شد پس دفن در خشکی مقدم خواهد بود و اگر نتوانند او را
ثقیل کنند یعنی چیزی که ثقیل باشد باو ببندند و بدریا باندازند که در این صورت غرق ساختن او بدریا قائم مقام
دفن خواهد بود یا آنکه او را در ظرفی گلی مثل خابیه یا غیر آن بگذارند و سرش را ببندند که آب بآن راه نیابد و بدریا اندازند و این
تخییر بنا بر مذهب مشهور است و بعضی گفته اند که شق ثانی مقدم است بر شق اول و این قول منسوب است بشیخ و جناب
سید علیه الرحمه این را اجود دانسته و روایات بهر دو صورت وارد گشته و اکثر علما جمع کرده اند بالحمل علی التخییر و جناب
سید علیه الرحمه تبعا للشیخ جمع نموده باین عنوان که اصل آنست که در خابیه مانند آن میت را بگذارند و در صورت
عدم تیسر ثقیل کرده در دریا بیندازند و صحیحه مستند اصل الحکم و غیره من الامارات کیفما کان در وقت انداختن
رو بقبله واجب است بنا بر مشهور و بعضی وجوب را نیز دانسته اند و صاحب حدائق و جمعی دیگر این را اختیار کرده اند
و جناب سید اشهر احوط دانسته حکمی صریح نفرموده شیخ محمد حسن در جواهر الکلام قول صاحب حدائق را اقوی
دانسته و لا یخلو من قوة و کیفیت استقبال را هم متعرض نگشته ظاهر است که استقبال در اینجا استقبال محتضر و
احتمال دارد که اعم از آن باشد هر گاه این را دانستی پس بدانکه خلافی نیست در اینکه دفن کفار و اولاد ایشان در مقابر
مسلمین غالبا مراد از آن مؤمنین است ممنوع است با اموات مسلمانان با ایمان از آن اذیت کشند و دعوی اجماع بر آن در کلام
جمعی مصرح است و اگر مقبره وقف باشد پس چونکه وقف مؤمن مختص مؤمنین می باشد آنها هیچگونه داخل نخواهند
شد پس اگر دفن بکنند نبش کرده و آنها را دور می اندازند و مبالاتی بمثله ایشان نیست زیرا که حرمتی برای کفار در شرع
رسول مختار نیست و اگر در غیر وقف دفن کرده باشند نبش ممکن است بجهت الاذی عن المسلمین کما عن الشهید و نقله السید و تعلیل
منع بتأذی مسلمین بعذاب کفار در مکلفین آنها صحیح است و اما اطفال آنها پس اگرچه در دار دنیا بنا بر تحقق تبعیت بودن محکوم باحکام کفار اند لکن
تعذیب آنها بعد موت آنها با وصف عدم استحقاق چنانکه در حسن التعلیل در بیان خواهد شد بخلاف مکلفین فرق با جمله که امر در آنها بالعکس
است پس محکوم بودن آنها باسلام بنا بر مصلحتی و معذب بودن آنها بعذاب کفار و تخلیدشان فی النار مقتضی
جریان این حکم است در باره آنها بالقیاس الی منافاته المؤمنین بالقیاس المنصوص علی علته و لکن تصریحی در این باره نظیر

رسیده و کیفما کان بنا بر مشهور زن غیر مسلمه را اگر از مسلمانی حامله باشد خواه بوطی شبهه خواه بنکاح دوام و اشتباه
لا ابتداء الاولی المتعه علی قول و خواه بملک یمین خواه بزنا و تعمیم بنحویکه شامل قسم اخیر باشد محل تامل است در مقابر مسلمین
پشت بقبله دفن میکنند تا روی طفل بقبله باشد بلکه شیخ و علامه دعوی اجماع بر اینکرده اند و از این جهت حکم مذکور
اشکالی نخواهد بود والا در روایتی که در خصوص او وارد است دفن جاریه یهودیه نصرانیه که حامل از زنای آقای خود باشد
با حمل آمده و تصریح باستقبال نشده بلی دفن در مقابر مسلمانان دلالت دارد و نیست و ظاهر حکم بدفن دفن او نیز متعارف
است لکن چونکه زن کافره حرمتی ندارد و فرزند مسلمان اصل است در حکم دفن و احترام دفن برای حامله بتبعیت فرزندش
برای او نصیب گردیده پس رعایت حکم ولد در خصوص دفن او لیست و از همین جاست که علمای ما حکم مزبور را مقید کرده
اند و شرط کرده اند که ولوج روح طفل شده باشد تا حکم اسلام بتبعیت یا بتغلیب للاسلام برای او جاری شود
و از اینجاست که جناب شهید فرموده که بمقتضای تعلیل این حکم در ولد زنا جاری نخواهد شد با احتمال تعمیم تغلیبا لجانب
الاسلام و هو غیر واف باثبات المرام لعدم و ولوج را شرط ندانسته اند احترام النطفة المسلمة مطلقا کما فی المستقبل
و لو یدده عموم المنع و ان کان ضعیفا لسنده الحکم بالفطرة التی فطر الناس علیها تامل و اما این حکم مختص است به یک امام
من اکثر العباد یا شامل است هر کافره را ابر و احتمال دارد و احترام ولد دلیل عموم میتواند شد لکن اگر اخراج طفل ممکن
باشد یا در شق شکم در غیر کتابیه ممکن باشد مقدم خواهد بود فائده بدانکه سنت است که هرگاه میت را در قبر بخوابانند عقاید حقه
را تلقین او کنند خصوصا ولایت ائمه معصومین صلوات الله علیهم و بهتر آنست که دست راست بر دوش راست میت گذارد
و دست چپ بر دوش چپ او و حرکت دهد و تلقین کنند و اگر این نحو بگوید جامع است اسمع افهم اسمع افهم اسمع افهم
یا فلان بن فلان و نام میت و پدرش را بگوید هل انت علی العهد الذی فارقتنا علیه من شهادة ان
لا اله الا الله وحده لا شریك له و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و سید النبیین و خاتم المرسلین و ان
علیا امیر المؤمنین و سید الوصیین و امام افترض الله طاعته علی العالمین و ان الحسن و الحسین و علی بن
الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن
علی و القائم الحجة المهدی صلوات الله علیهم ائمة المؤمنین و حجج الله علی الخلق اجمعین و ائمتك ائمة هدی ابرار
یا فلان بن فلان اذا اتاك الملکان المقربان رسولین من عند الله تبارك و تعالی و سألاك عن ربك و عن نبیك

دینك

نبیک وعن کتابک وعن قبلتک وعن ائمتک فلا تخف ولا تحزن وقل فی جوابهما الله جل جلاله ربّی و محمّد صلّی

الله علیه وآله نبیّی والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبة قبلتی وامیر المؤمنین علی بن ابیطالب امامی والحسن بن

علی المجتبی امامی والحسین بن علی الشهید بکربلا امامی وعلی زین العابدین امامی ومحمّد الباقر علم النبیین امامی

وجعفر الصادق امامی وموسی الکاظم امامی وعلی الرضا امامی ومحمّد الجواد امامی وعلی الهادی امامی والحسن العسکری امامی

والحجة المنتظر امامی هؤلاء صلوات الله علیهم اجمعین ائمتی وسادتی وقادتی وشفعائی بهم اتولّی ومن

اعدائهم اتبرّأ فی الدنیا والآخرة ثم اعلم یا فلان بن فلان ان الله تبارک وتعالی نعم الرب وان محمّداً

صلّی الله علیه وآله نعم الرسول وان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب واولاده الائمة الاحد عشر نعم الائمة

وان ما جاء به محمّد صلّی الله علیه وآله حق وان الموت حق وسؤال منکر ونکیر فی القبر حق والبعث حق والنشور حق

والصراط حق والمیزان حق وتطایر الکتب حق والجنة حق والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله

یبعث من فی القبور افهمت یا فلان بن فلان حدیث است که میت در جواب میگوید فهمیدم پس بگوید ثبتک الله

بالقول الثابت هداک الله الی صراط مستقیم عرّف الله بینک وبین اولیائک فی مستقر من رحمته

پس بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد بروحه الیک ولقّه منک برهاناً اللهم عفوک عفوک

اینست احکام متعلقه بمیت که بنفس میت تعلق دارد اما احکام تشییع پس باید دانست که از جمله تشییع جنازه مؤمن و بر

یعنی از پی سایه برود بجهت قضاء حاجت التماساً للمثوبة الاجر ان عقد علیه اجماع است و احادیث در فضیلت آن وارد شده است و اولی آنست که پیاده همراه جنازه

رود و مکروه است که سواره برود مگر بعذری و سنت است که پشت جنازه راه رود نه پیش و از جانبین پیش یعنی آن و از آنکه پیش رو رفتن مستحب

المشی خلف الجنازة افضل من المشی بین یدیها و بعضی در خلاف صاحب مفتاح فضیلت را مختص به تشییع جنازه مؤمن کرده اند

پیش رو رفتن بنا بر مشهور مکروه است و روایتی که دلالت بر جواز آن دارد احتمال حمل بر تقیه دارد و احتمال آن دارد که بعضی

روایات دلالت بر تفصیل دارد که اگر جنازه مؤمن باشد پیش رو رفتن جایز است چه ملائکه پیش روی آن میروند و اگر جنازه کافر

باشد پیش رو نرود چه ملائکه عذاب پیش روی او میروند و ...

ادای حق اخوت است ... از ابی عبدالله علیه السلام که مشی ... و ضعیف و محتمل التقیه است

القدام مشهور بین العلماء و ... تشییع جنازه ... از جهت ...

من حمل جنازة من اربع جوانبها غفر الله له اربعین کبیرة یعنی آنکه جنازه را از هر چهار جانب آن بردارد می‌بخشد حق تعالی برای
او چهل گناه کبیره را و چنانکه آمده هر آنکه پایه تخت را بگیرد حق تعالی بیست و پنج گناه کبیره او را می‌بخشد و وقتیکه تربیع به کسند
از گناهان بیرون می‌آید سوم افضل آنست که بهیئت خاصه تربیع را بعمل آرند و در بیان تفصیل آن اقوال و روایات
مختلف است جمعی گفته‌اند که اشهر آنست که مقدم سریر را از جانب راست سریر بر دوش چپ بگیرد و بعد آن بجانب
پای چپ منتقل شود و بهمین عنوان بردارد بعد آن از جانب چپ سریر موخر آنرا بر دوش راست بردارد و بعد آن
بمقدم سریر ایسر منتقل شود و بهمین عنوان بردارد و بعضی بر عکس آن گفته‌اند و برین تقدیر ابتدا بمقدم سریر از جانب
که متصل سینه دست راست میت میکند بر دوش راست خود می‌گیرد و بهمین حال با همین محمول دور می‌گردد بیساره
و انها اشهر دانسته‌اند و دعوی شهرت از هر دو طرف متعارض است و در صحیحه ابن ابی یعفور است السنة ان تستقبل الجنازة
من جانبها الایمن و هو مما یلی یسارک … و قریب منه المرسل و آن صریح است در اعتبار حمل بعکس اول و تشبیه بدوران آسیا بر جهتیکه
متعارف است هم مرجح آنست و کلام جناب سید در خصوص تشبیه خالی از اغلاق (?) نیست لکن … تصریح
واقع است و صاحب جواهر الکلام اکثر عبارات اصحاب را که خالی از اجمال نیست … بر قول ثانی حمل فرموده …
… ابراهیم علیه السلام مستفاد می‌شود که بمقام تعلیم (?) ابتدا بدست راست میت کنند بعد پای راست و بعد آن …
پشت سر جنازه نمیرود بلکه از پای راست از زمین جانب پیش روی جنازه بر می‌گردد … بدست چپ … بعد از آن پای
بعد آن می‌آید به پیش جنازه تا پیش روی آن … که مرتبه اول بعمل آورده بود و اگر … تقیه نباشد
که از دست میت ابتدا کرده بود … پای راست … پای چپ … دست چپ منتقل نمی‌شود … دور
می‌کند گردان نیز موید قول ثانی است و بعض روایات که ظاهر بقول اول مطابقت دارد تاویل آن ممکن است و
تشبیه بدوران آسیا هر چند جمعی قرینه بر اراده معنی اول ساخته‌اند لکن مشاهده شاهد است بموافقت قول ثانی
تحریک آسیا کما نشهد بذلک جماعة ایضا و بفرض اینکه دوران رحی بعکس آن متعارف باشد تشبیه بدوران
فی الجمله کافی است چه غرض از بیان دوره بر عامه است که هیئت منقوله از ایشان بدوران آسیا مخالفت کلی دارد
و جمع ما بین الروایات احتمال تخییر میرود یعنی بهر دو عنوان سنت ادا شود و اگر جمع کنند میانه هر دو نحو
تربیع خوب و اولی خواهد بود چهارم آنکه سنت است که در وقت مشاهده جنازه بگوید الحمد لله الذی لم یجعلنی من

الله اکبر المخبرهم چنانکه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ماثور گشته و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که هر آنکه استقبال جنازه بکند یا به بیند آنرا پس بگوید الله اکبر هذا ما
وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة
وقهر العباد بالموت هیچ فرشته آسمان باقی نماند مگر آنکه گریه می کنند از روی ترحم او و پنجم سنت است که
بر دارنده جنازه دعای ماثور بخواند چنانکه در خبر عمار از آنحضرت ماثور است که حامل جنازه می گوید بسم الله و بالله و صلی الله
علی محمد و آل محمد اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات ششم سنت است که هر گاه مشیعین قبر را ببینند بگویند اللهم
اجعلها روضة من ریاض الجنة و لا تجعلها حفرة من حفر النیران هذا ما وعدنا الله و رسوله
و صدق الله و رسوله هفتم سنت است که وقتیکه جنازه قریب بموضع دفن یعنی قبر او برسد آنرا بر زمین گذارند
چه در احادیث آمده که دفعة مرده را در قبر نبرند بلکه اندکی دورتر بگذارند تا آماده رفتن قبر بشود یعنی وحشت او کم شود
بعضی گفته اند چون در بعض روایات آمده اذا اتیت بالمیت الی القبر فلا تفدحه وضعه اسفل من القبر بذراعین او ثلثة
حتی یأخذ اهبته که جنازه مرد را قریب پای قبر باید گذاشت و جنازه زن را پیش روی قبر بجانب قبله و لکن این تفرقه از این روایت
مستفاد نمی شود و می توان گفت که وجه این آن باشد که در روایات آمده که مرده مرد را در قبر از جانب پای قبر داخل
قبر باید کرد و مرده زن را در عرض پس نهادن جنازه مرد طرف پای قبر که دروازه قبر است اولی خواهد بود و نهادن جنازه
زن پیش روی قبر بجانب قبله انسب بداخل کردن و بی عرض و اما روایات مطلقه ادخال میت از مقام پای قبر نجای
المرأة فلکل بیت باب و باب القبر من قبل الرجلین اذا وضعت الجنازة فضعها مما یلی الرجلین پس محمول بر بیان حال مرد خواهد بود
کما صرح جماعة من المحققین هر چند این محمل استبعادی دارد و حمل عام علی الخاص شایع است لکن احتمال تخییر در باب داخل کردن
میت زن بقبر متطرق می شود پس می توان شد که از باب قبر او را داخل قبر گردانند و می توانند که در عرض داخل کنند
عملاً بالروایتین مگر آنکه مخالف اجماع باشد و جمعی گفته اند که دو مرتبه قریب قبر نقل میت کنند و بار سیوم بقبر داخل
کنند و بر این هیئت بعضی انکار نص کرده اند و از اینجاست که ابن جنید بخلاف اکثر روایات مطلقه بر یکبار اقتصار نموده لکن
روایت علل و فقه رضوی بر آن دلالت دارد چنانکه جناب سید بآن اشاره فرموده هشتم آنکه سر میت مرد را هر گاه
بایستاده از دروازه قبر داخل قبر نمایند و میت زن را در عرض قبر سر و پا برابر داخل قبر کنند و در صورت اولی نیز چنان نکنند

کمربند را باز کند و پا برهنه شود و بلکه بر فوق دستار سر را داخل کنند اما احکام متعلقه بکسیکه در قبر فرود می‌آید پس چند چیز است اول آنکه
بندهای پیراهن و قبای خود را بگشاید و سر و پا برهنه کند کما فی الروایات مگر آنکه در خبری آمده که ابو الحسن علیه السلام
در قبر فرود آمد و بندها را نگشاده بود و جناب سید سند نوشته‌اند که این منافی استحباب نیست زیرا که از برای بیان جواز باشد یا از راه ضیق
برای تمام لازم نباشد دوم آنکه در بعضی روایات آمده که در وقت فرود آمدن در قبر استعاذه نماید از شر شیطان و بخواند
سوره فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی نیز بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله اللهم افسح له
فی قبره والحقه بنبیه بگوید و یکبار بگوید چنانکه در نماز گفته شد اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان
مسیئا فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه و طلب آمرزش کند برای او هر قدر که تواند و نقل کرده‌اند حضرت امام زین العابدین علیه السلام
هرگاه داخل قبر میشد میفرمود اللهم جاف الارض عن جنبیه و صاعد عمله و لقه منک رضوانا و از مصباح و غیر آن
منقول است که هرگاه در قبر فرود آید قبل از گرفتن مرده بدست بگوید اللهم اجعلها روضة من ریاض الجنة و لا تجعلها
حفرة من حفر النیران و چون میت مرده را بگیرد بگوید بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک
هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما سوم میباید که کسیکه در قبر
فرود می‌آید از ارحام و قرابت میت نباشد که موجب قساوت قلب است و هر چند جمعی از علما این حکم را علی العموم نوشته‌اند
لکن نص در خصوص پدر نسبت به پسر وارد است بلکه در آن تصریح دارد است بنفی کراهت در عکس این لیکن اگر میت زن باشد
در فرو آمدن قریب که از جمله محارم باشد کراهتی نیست و شوهر اولیست بلکه فرو آوردن او در قبر للخبر الزوج اولی بالمرأة حتی یضعها فی قبرها
و از شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده که زن را دو کس در قبر داخل کنند یکی هر دو دست خود را زیر شانه او بگذارد و دیگری زیر رکهای او
یا زیر ران او و ظاهر آنست که اینکس اخیر شوهرش باشد یا بعضی از محارم او اگر شوهرش موجود نباشد و اختصاص در شوهر و محرم نیز
مشهود لازم است بلکه جمعی دعوی اجماع بر آن نموده‌اند و اجود اولی آنچه بخود میت متعلق است پس از آن جمله است که در حال فرو بردن
بخوابانند و بگذارند کما هو الاشهر و از شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده که بر رخسارش بگذارند یا مقابل روی او چنانکه از شیخ نقل شده و علامه در
ترجیح کرده که همه جواز وارد شده در روایات آمده که تربت امام حسین از خوف و بعضی روایات توقیع منیع در باب طین قبر شریف
توضع مع المیت و یخلط بحنوطه ان شاء الله و در روایت دیگر آمده ما علی احدکم اذا دفن المیت و وسّد فی التراب ان یضع مقابل
وجهه لبنة من طین و لا یضعها تحت راسه و در روایت صحیح آمده که یجعل فی اکفانه شیئ من طین القبر و تربة الحسین علیه السلام

والعطف كانه عطف تفسير و در روایتی آمده که زنی را قبر بیرون می انداخت پس فرمود که بگردانید یا او چیزی از تربت امام حسین
پیش قبله رو کرده در قبر او و بعضی از این روایت استحباب خاک تربت در قبر استنباط نموده اند و ظاهر آنست که روایات ناصه برین
مضمون موجود است پس حاجت باین استنباط خفی نیست چهارم آنکه لحد را بخشت خام بند کنند و بگل وصل را مستحکم نمایند
کما یدل علیه بعض الاخبار که در قبر سعد بن معاذ و غیره و در آنوقت بگوید اللهم صل وحدته … و در روایت صحیح آمده که حضرت امیر
علیه السلام بر قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله خشت خام گذاشت پس آنچه می کنند که اگر کسی بجای آن خشت پخته بگذارد و آیا هست ضرری
میرساند حضرت فرمودند و در چندین تصریح واقع است باینکه خشت … قایم مقام آن باشد کافی است و در آمال و علل در خبر سعد بن
معاذ آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله در قبر سعد فرود آمد و او را در لحد گذاشت و خشت ها را برو چید و فرمود که بیاورید سنگ را یا بیاورید
خاک تر را و بند کرد بآن میانه هر دو خشت را پس هرگاه فارغ شد و خاک را ریخت فرمود که بدرستیکه من میدانم که این کهنه میشود و بخود راه
کهنگی میبرد لکن حق تعالی دوست میدارد بنده را که کار را محکم بکند پنجم سنت است که کسی که در قبر رفته از جانب پایین بیرون آید و در
روایت تصریح باین معنی وارد است و یویده روایة الباب لکن اسکافی در خصوص از جانب سر بیرون آمدن را سنت
والسنه وان مجمل است ششم سنت است که حاضرین خاک برو بریزند به پشت دست سه مرتبه کما فی الرضویه و غیره و صحیح
به جماعه و از کتاب ذکری نقل شده که بهر دست خاک بریزند تاسیا بفعل النبی و بعضی گفته اند که وقت ریختن خاک انا لله وانا الیه
راجعون بگویند و بعضی گفته اند که نصی در خصوص وارد نیست و در حدیثی آمده که در وقتیکه خاک بریزی بگو ایمانا بک و تصدیقا
ببعثك هذا ما وعدنا الله و رسوله و اینکه جناب امیر علیه السلام فرمود که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که هر که
چنین کند حق تعالی بعوض هر ذره حسنه کرامت نماید دیگر ادعیه مختلفه در رجال ماثور گذشته که عمل باو … احکام بعد دفن هرگاه
قبر را بخاک کنند بهتر آنست که از غیر خاک آن قبر در آن داخل نکنند که اگر خاک دیگر با آن مخلوط نمایند بدن مرده را گران باشد چنانکه در روایت
آمده و سزاوار آنست که قبر را مسطح سازند نه مسنم یعنی خرپشت که اظهر آنست آنچه اهل خلاف است و خود اعتراف دارند بآنکه خلاف سنت است
و همچنین انگشتر را در دست چپ کنند با اعتراف بآنکه خلاف سنت است لکن خلافا للشیعه اختیار کرده و باز خود را
اهل سنت میدانند ان هذا لشیء عجاب و سنت است که چهار گوشه سازند و بقدر چهار انگشت بلند کنند اینهمه اتفاقی است و مکرر
مشهور آنست که مراد از چهار انگشت چهار انگشت گشاده است و روایات صحیحه بر آن دلالت دارد و بعضی گفته اند که چهار انگشت بهم
آمده مراد است و روایت موثقه بر این دلالت دارد و جمعی تخییر ساخته اند در میان چهار انگشت گشاده و بسته و

و اشهر اقوی است و در بعضی روایات از زیادتی چهار انگشت گشاده نهی وارد شده و علامه علیه الرحمه کراهت زیاده را
اجماعی دانسته دیگر سنت است که آب بالای قبر بریزند و خلافی در آن نیست و در روایتی آمده که عذاب از او دور می‌شود تا وقتیکه
تری خاک است دیگر بهتر آنست که آب را بر این میت بپاشند که رو بقبله ایستاده از بالین سر ابتدا کنند و بریختن آب و گرد او گرد
بگردند یا بگرداند و الاول ظاهر النص و الثانی ما فهمه الصدوق و غیره کالمجلسی ره فی زاد المعاد و بعد از آنچه باقی باشد بر وسط قبر
بپاشند دیگر سنت است که حاضرین بعد انداختن آب دستهای خود را بالای قبر بگذارند و خلافی در آن نیست و در روایت
صحیح آمده است که هرگاه خاک بر او ریخته شود و قبرش را درست سازند کف دست خود را بر بالین سر قبر بگذارد و انگشتان خود را
گشاده دارد و قوت کند و اینهمه بعد رشح آب است و سنت است که در اینحال رو بقبله باشند که مفاد خبر مشهور خبر مجالس است
و اقرب باستجابت دعا و رضوی بآن مصرح است لقوله ثم ضع یدک علی القبر و انت مستقبل القبلة و از اینجا لایح گردید
این استحباب تخصیص بالین سر ندارد و پس مفاد روایت صحیحه مزید فضیلت خواهد بود و ضرورت حمل خاص علی العام ندارد
دیگر سنت است که در اینحال او را از خداوند عالم طلب رحمت نمایند چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که بر سر جنازه یکی از شیعیان
تشریف ارزانی فرمود بعد فراغ از دفن کف دست خود را بر قبرش نهاده فرمود اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد
الیک روحه و لقه منک رضوانا و اسکن قبره من رحمتک ما تغنیه بها عن رحمة من سواک و نیز روایت
آمده که بگویند اللهم صل وحدته و آنس وحشته و ارحم غربته و اسکن فی قبره من رحمتک ما یستغنی بها عن
رحمة من سواک و احشره مع من کان یتولاه و سنت است که هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوانند و اینکه تلقین ثانی برای
مذکور شده بعد دفن میت ولی او باواز بلند بخواند یا کسیکه او مامور سازد آنرا بعد از آنکه مردم رخصت شده باشند تذنیب
جایز نیست نشستن بر قبر کندن و خلافی در آن نیست و نقل اجماع درین مقام مجد استغفار سید چه بر انحطاط اجماع است که کاشف از قول معصوم است
و نفی صریح ابا از و در آن وارد نیست که حرمة المومن میتا کحرمته حیا بر آن دلالتی دارد و الاستلزام فی الاکثر المثلة و هو مناف للاحترام
جدا و مناف للغرض المقصود من الدفن المنصوص فی بعض الروایات السابقة و اما روایت قطع دست نباش پس
چون که حکم مذکور از راه سرقه است استفاده حکم نبش از آن دشوار است اگرچه سیاقش فی الجمله ایما
بمنع هم آن دارد والله العالم و مستثنی است از آن چند موضع که شیخ علی علیه الرحمه در حاشیه ارشاد ضبط فرموده
و فاضل هرائی در رسائلش هم بآن تعرض نموده یکی آنکه هرگاه در قبر چیزی قیمتی واقع شده باشد برای برآوردن

آن کندن قبر جایز است و استدلال نموده اند برآن بنهی از اضاعه مال و تصریح کرده اند باینکه رضای مالک قبول قیمت
واجب نیست و بعضی تصریح کرده اند باینکه کثیر و قلیل مال در اینحکم یکسان است و خالی از تامل نیست دوم آنکه
بغصب زمین دفن کرده باشند که مالک عند القدرة بتخلیه زمین خود می تواند کرد اگرچه مودی بهتک حرمت میت
گردد اگرچه اولی آنست که مالک متعرض نشود خصوصا هرگاه مدفون از اقارب مالک باشد و اگر مالک اجازت داده باشد
تا وقتیکه بر میت خاک نریخته اند رجوع می تواند کرد نه بعد از آن سوم آنکه در ثوب مغصوب کفن نموده باشند
و صاحبش طلب کار آن باشد و بعضی فرق کرده اند در مغصوبیت زمین و در مغصوبیت ثوب و وجه تفرقه
ناتمام است و لکن در صورتیکه کفن داده جواز معارض است بوجوب احترام میت پس صاحب مال را
احتراز احوط است مگر آنکه میت پوسیده باشد پس نبش بوجوه مذکوره مانعی نخواهد داشت و همچنین اگر
فصل مستعدیه از دفن شده باشد که احتمال مثله داشته باشد چهارم آنکه میت پوسیده شده باشد و استخوانش
از کهنگی بهم رسانیده باشد که برای مصلحت دفن میتی دیگر نبش قبر میتوان کرد بلکه در مقابر و قبرستان شهرها
با آن داعی می شود و از اینجاست که گفته اند که هرگاه بدانند که میت باین حال رسیده باید که صورت قبر را
محو سازند تا نشود که دیگر مستحقین از انتفاع بآن زمین محروم مانند و لکن دانستن این حال خالی از اشکال نیست
چه زمینها و خاکها باختلاف بلاد و بقاع و اجسام اموات مختلف میشود و هرگاه جمعی از اهل خبرت و تجربه موجود
باشند که وثوق بگفته آنها حاصل باشد رجوع بقول آنها مستبعد نخواهد بود و اگر گمان کنند که پوسیده است و بعد نبش
استخوانها درست باشد حرام است که آن استخوانها را باز دفن کنند بلکه در صورت جواز نبش از جهت پوسیدگی نیز استخوانها را
خارج زمین نمیتوان انداخت و دفن آن لازم خواهد بود پنجم آنکه بنابر اثبات حقی نبش کنند و از برای اثبات امور که منحصر
میشود در ثبوت موت مثل آنکه شخصی مرده باشد و از دفن او فارغ شده باشند لکن ورثه او از اطلاع نیافته باشند پس از ایشان التماس
در حالیکه مدفون شده قبر را کنده ببینند که آیا مورث ایشان است یا غیر او پس هرگاه بشناسند که مورث ایشان است گواهی
دهند باینکه میت پدر فلان و شوهر فلان زن است تا بعد از آن وارث خواهد شد و ورثه مال را میان خود بحسب میراث شرعی قسمت خواهند کرد الا اینکه
زمانه طول کشیده باشد که از اصل تغییر صورت داشته باشد جایز نخواهد بود و الفقد الفاظ چنین ختم النبش کما صرح فی الذکری
یا بعد از ... و تمام التغییر ... تنقیح و تحقیق ... که ... بفصل ... نبش ... مستلزم ... است ... سیما ... ذکر ...

والدفن الافضل سیما آنکه نص تخصیص ... بانچه مؤدی الی التمثیل باشد راجع است و افتی فی التذکره و چونکه اختلاف در مسئله
موجود و مستند تحریم اجماع است و در این محل اجماع غیر متحقق پس صورت عدم استلزام مذکور نبش اجود است لعدم العلم بالسقوط
ما کان واجبا من غسل المیت و اما چنین ترک بجا آوردن نماز بر قبر میتواند شد و اما کفن پس دفن منفی است از آن لحصول الستر
و از اینجا که بعضی علما گفته اند که خلاف در تحریم نبش در دو صورت و لکن استصحاب وجوب تکفین منافی آن نیست و اختصاص غرض در جعل
ستر ظاهر است قابل هفتم آنکه بعضی گفته اند که هرگاه موضع دفن فرو رفته شود و مشترک در نبش قبر مخیر می باشد و در نبش آن جمع
نماید و بلکه تحریم نبش که مستلزم هتک میت است فی امثال ... لکن صاحب ذخیره فرموده که چون مستند تحریم اجماع است و در ما نحن فیه
مفقود پس حرمت ثابت نخواهد شد و فیه تامل هشتم نبش است بقصد نقل میت بسوی عتبات عرش درجات ائمه علیهم
خواهد بود قال الشیخ فی النهایة و اذا دفن فی موضع فلا یجوز تحویله من موضعه و قد وردت روایة بجواز نقله الی بعض
مشاهد الائمة علیهم السلام سمعناها مذاکرة والاصل ما قدمناه و علامه و بعض علما نقل کرده که نقل الی المشاهد جایز نیست
و هو المنقول عن ابن ادریس فانه قال انه بدعة سواء کان النقل الی المشهد او الی غیره و از ابن حمزه منقول است که قائل
بکراهت شده و لا باس بتحویل الموتی من الارض المغصوبة و اصلاح یراد بالمیت صاحب حدائق فرموده که ظاهر
جواز است بدکن است خود هم همین قول را نصرت نموده و اختیار فرموده و همین است مختار آخوند ملا محمد تقی مجلسی
در شرح من لا یحضره الفقیه در ذیل روایت مشتمله بر خبر بیرون آوردن حضرت موسی استخوانهای حضرت یوسف را بسبب وحی الهی
بر نهای پیرزنی نابینا منقوله که نشان داد قبر یوسف را معلم ساخته بود بعطای تحصیل حاجت ... و آن شود
و دیگر بینا شود و جوانی او برگردد بامر الهی ... و آورده بیرون قبر یوسف را استخوانهای آن ...
از ... کنار دریای نیل آورده نقل فرمودند بشام و از اینجا ... اهل کتاب ... در بیت المقدس
شام ... منتهی محصل الروایة فرموده که ظاهر آنست که حضرت صادق علیه السلام مقصود از ذکر
این خبر ... نقل موافقت بسوی مشاهد مشرفه بلکه ... ما بان ... در عمل ایشان ... از زمان
ائمه الی الآن ... و آن محل نظر است چه مشهور جواز آن نیست قبل دفن نه بعد دفن با آنکه نقل حکایت
حضرت موسی ... که بغرض ... خلق ... بنظر آورد ... شریعت ... ده بلکه احتمال دارد که بجهت استحال ...
بر معجزات ... الفضل ... قصص ... بوده باشد با آنکه در روایت دعا ... رد است ...

در تیمم بلکه بعض علما قایل شده اند بتقدیم آن یعنی پس هر وقتی که در وقت امکان تخفیف مقدم است تیمم با آنکه
گفته اند درست است بلکه اعلام بعضی تصریح کرده اند باینکه درین صورت صحت تیمم با تقدیم آن بر غبار و غیر غبار مما یصح التیمم
عند الاضطرار بالاتفاق جایز است اگر مراد طین مرطوب است پس تقدیم آن بر غبار مشکل است و منافی روایت است اگر
هیچیک ازین چیزها ممکن نباشد برف موجود باشد پس وضو یا غسل با آن متصور باشد اگرچه بدلک آن و حصول مسمای غسل باشد
طهارت با آن لازم خواهد شد و الا طهارت از او ساقط خواهد شد بسبب سقوط آن فرض نماز ساقط خواهد شد بنابر
مذهب مشهور و بعضی گفته اند که اعضای غسل را مسح میکند طهارت را بعمل می آید و بعضی میگویند که تیمم به برف میکند
و هر دو قول ضعیف است بر قول اخیر روایتی صحیح فی الجمله دلالت دارد ولکن صریح نیست و در مطلوب شاید بسبب احتمال و تعدد
احتمال شده لا ان یا ... تمام است والاحتیاط الجمع بین الاقوال اولی مقام سیوم در بیان وقت آن آنکه تیمم برای نماز جایز
قبل از داخل شدن وقت آن بالاتفاق و اما بعد دخول وقت تا ایشان مشهور و لاسیما میان متاخرین جواز بل وجوب است در اول وقت
ولو وجوبا موسعا و جمعی گفته اند که جایز است مگر در تنگی وقت بحیثیتی که وسعت نداشته باشد مگر برای تیمم و نماز و جمعی و لعلهم اکثر
القدما برانند که اگر اول وقت امید زوال عذر در وسط یا آخر وقت داشته باشد تیمم را تاخیر می اندازد و هرگاه
امید نداشته باشد اول وقت تیمم می تواند کرد و قول اول اقوی است و نصوص کثیره که دلالت دارد بر اینکه بعضی
از نماز گزاران بنابر اعاده و قضا نیست خواه در وقت باشد و خواه خارج وقت دلالت میکند بر جواز ظاهر آن
که تیمم در سعت وقت واقع شده و اما آنچه دلالت بر تاخیر میکند بر آن حمل کرده که امید زوال عذر داشته باشد یا برین محمول است بر استحباب
ولکن چون که بعضی دعوی اجماع بر تاخیر در صورت مذکور نموده اند پس رعایت آن احوط است مقام چهارم در کیفیت تیمم
بدانکه اول افعال تیمم با مقدمات آن نیت است دوم مسح پیشانی سوم مسح پشت دستها از زند
اگرچه ... شرط صحت غیبیا دانسته اند پس لاتعرض بآن لازم است تا بنا تحقیق اول افعال ظاهری تیمم جهت اختیار
بآن تا معلوم شود که مقارنت آن بضرب است یا بمسح جبهه اما امر اول پس تحقیق معنی نیت ...
حاجت باعاده آن نیست که در مقامهای دیگر چند چیز در کار است یکی تحقیق آنکه آیا در تیمم نیت رفع حدث میشود یا تخصیص
مشروط بآن و دوم آنکه نیت بدلیت ضرور است یا نه چه این دو امر اختصاص به تیمم دارد ... اما مقام
اول پس آنکه اکثر علما گفته اند که در تیمم نیت استباحه صلوة در کار است و نیت رفع حدث ...

جایز دانسته اند و این دو محمل از دیگری انکه زوال عذر را مبطل تیمم قرار دهند و دوم انکه قائل شوند برفع حدث
الی غایة رفع شده مطلق قول اول قویست چه تیمم حدث را رفع نمیکند بلکه حکم را تا وقت زوال عذر و بطلان میکردانند و بر دو
محمل ثانی لفظ الی التخلیف است اما اول پس باین جهت که اطلاق شده بر زوال عذر نیامده و الا حدث مخصوص میشد منها و
ثانی یعنی رفع حدث الی غایة پس اگر مراد از ان رفع منع است پس این صفت اعتبار میکرد و اگر مراد از ان ارتفاع نفس حدث
است پس وجود ان بعد العدم بلا سبب متجدد معقولی ندارد و با انکه بعض اخبار در بقاء حدث صریحا وارد است کقول النبی
... صلی باصحابه فتیمم صلیت باصحابک وانت جنب فی جواب ... قلت للصادق علیه السلام هل ...
تیمم ... الخبر پس نیت رفع حدث بکند اگر خطا باشد لغو خواهد بود و ضرری نخواهد داشت و اگر عمدا باشد پس اگر تیمم را
باین تخصیص ساخته تشریع غیر جایز خواهد بود و ما تحقیق ثانی پس انکه جمعی گفته اند که در تیمم نیت بدلیت ... کار است و این دلیلی
واضح بر تقدیر اتحاد و ما فی الذمه ندارد و در صورت تعدد بنا بر تشخیص حاجت بان منتقل متوانند شد مثل انکه زن حایض که
اینها بیشتر باشند یک تیمم بدل غسل میکند و دیگری بدل وضو و بعضی در این صورت تعیین را لازم ندانسته اند و ان بعید و بعضی
کافی کرده اند که بر تقدیر اختلاف تیمم بدل وضو تیمم بدل غسل یک ضربه و دو ضربه قایل شده اند بوجوب تعیین ان مثل سطرا
اگر ... و انکه قائل اند بوجوب نیت بدلیت بعض از انها گفته اند که در تیمم برای نماز جنازه نیت بدلیت کار نیست
چه نیست این تیمم برای نمازی که با وجود امکان طهارت مائیه را اتفاقا تیمم جایز است پس اگر تیمم بدل ان ... بدل
اند در صل ... شد ولکن میتوان گفت که بدل اختیاری است چنانکه در خصال کفاره مرتبه و اما ثانی یعنی تحقیق اول
اقتران نیت بان ضروری است پس جمعی گفته اند که اول افعال تیمم ضرب است و مراد از ان بنا بر قوی زدن
... هر چند انکاه ... مطلق وضع و بعضی مطلق وضع را کافی دانسته اند و ان محل
... اخبار وارده در بیان کیفیت تیمم ... دخول ان در تیمم دلالت دارد و بعضی گفته اند که اول
... است و ضرب مقدمه ان مثل گرفتن اب بکف است در طهارت مائیه و موید این است خبر زراره فلتمسح ...
الله ... ... تیمم لکن جنانکه مخفی اطلاق تیمم در اخبار ماورای ضرب و در حدیث ... الضرب ... استیناف ...
... الامرین ... از تامل نیست لکن ... خروج ضرب از مصداق تیمم صحیح است و بعضی ... کرده اند
با انکه اگر ضرب در تیمم داخل نباشد باید که اگر هوا خاک را بپیشانی رساند کافی باشد و حال انکه کسی قایل بان نشده

مصیبت زده را صبر فرماید حق تعالی او را ثواب حسب مصیبت کرامت فرماید بی آنکه از اجر او چیزی کم شود و فرمود که ثواب
تعزیه و صبر فرمودن بهشت است و جایز است گریه و ندبه کردن و نیکیهای میت را شمردن و نوحه کردن
بحق جایز است که دروغ نگویند و چیزهایی که از برای میت اظهار نکنند و بهتر آنست که نوحه کم نمایند
و مستحب است که تا سه روز دیگران خصوصا همسایگان اصحاب مصیبت را طعام بفرستند و زیاده از سه روز ماتم نگیرند
مگر زن که چهار ماه و ده روز برای شوهر ماتم می گیرد با آنکه جامه های رنگین نمی پوشد و زینت نمیکند اما احکام زیارت
قبور مؤمنین پس بدانکه سنت است که زیارت قبور مؤمنان کنند خصوصا خویشان و چون داخل قبرستان شوند
بگویند السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَأَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَنَحْنُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ
لَاحِقُونَ و بروایت دیگر السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ رَحِمَ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ
مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ و بروایت دیگر السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ
الدِّيَارِ مِنْ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَنْتُمْ لَنَا سَلَفٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ رَحِمَ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ
وَالْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و در احادیث بسیار وارد شده که هر که نزد قبر برادر مؤمن
خود هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخواند از ترس بزرگ روز قیامت ایمن گردد و بروایت دیگر خدا او را و صاحب قبر را بیامرزد و سنت است
که در وقت خواندن دست بر قبر بگذارد و رو بقبله باشد و سنت است که این دعا بخواند اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَصَاعِدْ
إِلَيْكَ أَرْوَاحَهُمْ وَلَقِّهِمْ مِنْكَ رِضْوَاناً وَأَسْكِنْ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحْدَتَهُمْ
وَتُؤْنِسُ وَحْشَتَهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و بروایت معتبر دیگر این دعا بخواند اللَّهُمَّ
ارْحَمْ غُرْبَتَهُ وَصِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَآمِنْ رَوْعَتَهُ وَأَسْكِنْ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا يَسْتَغْنِي بِهَا
عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ وَأَلْحِقْهُ بِمَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ و بعد از آن مستحب است که نزد قبر سوره حمد و قل هو الله
احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و آیة الکرسی هر یک را سه مرتبه بخواند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که
هر که در قبرستان بگذرد و سوره قل هو الله احد یازده مرتبه بخواند و ثواب آن را به مردگان ببخشد بعدد آن مردگان اجر و ثواب یابد و در حدیث دیگر هر که
آیة الکرسی بخواند و ثواب آن را باهل قبور ببخشد حق تعالی بعدد هر حرفی ملکی خلق کند که تسبیح کنند برای او تا روز قیامت و در عصر روز پنجشنبه و جمعه زیارت قبور مستحب است
و در احادیث معتبره وارد شده که هر که در وقت مصیبت دست بر ران بزند اجرش حبط شود و ثواب او ضایع شود و دعا کند و بلا و آزار نکشد و در حدیث دیگر منقول است که هر که از ...

فرزندش بمیرد و صبر کند بهشت است از برای او از آنکه هفتاد فرزند از او بمانند که بعد از او بیدار شوند و در راه خدا جهاد کنند
و منقول است که بهر که خدا دوست میدارد و بهترین فرزندان را میگیرد و منقول است که ثواب مرگ فرزند
بهشت است خواه صبر کند و خواه نکند و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام در مصیبت این دعا
میخواند الحمد لله الذی لم یجعل مصیبتی فی دینی والحمد لله الذی لو شاء ان یجعل مصیبتی اعظم مما کان
والحمد لله علی الامر الذی شاء ان یکون فکان واما اعمال خیر که برای اموات مسنون است و موجب مغفرت ایشان است
پس باید که زندگان مردگان را فراموش نکنند زیرا که دست ایشان از اعمال خیر کوتاه گردیده است و امیدشان بفرزندان و خویشان
و برادران مؤمن میباشد و چشم ایشان بر راه است خصوصاً دعا کردن در نماز شب و بعد از نمازهای فریضه و در مشاهد
مشرفه و پدر و مادر را زیاده از دیگران باید دعا کرد و اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد که در خبر است بسا فرزند که در حال
حیات پدر و مادر عاق ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکوکار گردد بسبب اعمال خیری که از برای ایشان بعمل آورد
و بسا فرزند که در حال حیات پدر و مادر نیکوکار باشد و بعد از فوت ایشان عاق گردد بسبب آنکه اعمال خیر برای ایشان
کم بعمل آورد و عمده خیر برای پدر و مادر و سایر خویشان آنست که قروض ایشان را ادا کنند و ایشان را از حقوق الله و حقوق الناس
بری کنند از حج و سایر عبادات که از ایشان فوت شده باشد سعی کنند یا استیجار نمایند یا بتبرع بعمل آورند و از کتاب فلاح
السائل سید بن طاوس علیه الرحمه نقل شده که در روایتی از حذیفة الیمانی از جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله
ماثور است که حضرت فرمود که نمی آید بر میت ساعتی سخت تر از شب اول دفن پس رحم کنید مردگان خود را بدادن صدقه
در راه خدا پس اگر نیابید چیزی که بدهید در راه خدا پس بخواند یکی از شما دو رکعت نماز را که بخواند
در رکعت اول سوره فاتحه را یکبار و سوره توحید را دو بار و در رکعت دوم سوره حمد را یکبار و سوره
الهیکم التکاثر ده بار و بعد از سلام بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها الی قبر
ذلک المیت فلان بن فلان پس بفرستد حق تعالی هزار فرشته را بسوی قبر او که با هر فرشته لباسی و حله
باشد و وسعت دهد قبر او را بعد از تنگی تا روز صور و داده میشود نمازگزار را حسنات به عدد آنچه آفتاب بر آن
تابد و بلند میشود برای او چهل درجه و در بحار آخوند علیه الرحمه روایت نموده که نماز هدیه میت دو رکعت است در رکعت
اول فاتحه و آیة الکرسی بخواند و در رکعت دوم فاتحه یکبار و سوره انا انزلناه را ده مرتبه بخواند و بعد از سلام بگوید

اللهم صل على محمد وآل محمد وابعث ثوابهما الى قبر فلان العبد و در کتاب مکارم الاخلاق منقول است
که نماز هدیه پدر و مادر این است بخواند چهار رکعت و در اول یکمرتبه سوره فاتحه و ده مرتبه ربنا واجعلنا مسلمین
لك ومن ذريتنا امة مسلمة لك وارنا مناسكنا وتب علينا انك انت التواب الرحيم
و در رکعت دوم یکمرتبه سوره حمد و ده مرتبه رب اجعلني مقيم الصلوة ومن ذريتي ربنا وتقبل دعاء ربنا اغفر لي و
لوالدي وللمؤمنين يوم يقوم الحساب بخواند و در رکعت سوم یکمرتبه سوره حمد و ده مرتبه ربنا هب لنا من ازواجنا وذرياتنا
قرة اعين واجعلنا للمتقين اماما بخواند و در رکعت چهارم سوره فاتحه یکبار و ده مرتبه رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي
وعلى والدي وان اعمل صالحا ترضاه واصلح لي في ذريتي اني تبت اليك واني من المسلمين بخواند پس از آن سلام بگوید و ده مرتبه ربنا هب لنا
من ازواجنا وذرياتنا قرة اعين واجعلنا للمتقين اماما بخواند و نماز دیگر برای پدر و مادر این است که در رکعت اول سوره فاتحه
و ده مرتبه رب اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين يوم يقوم الحساب بخواند و در رکعت دوم سوره حمد و ده مرتبه رب اغفر لي ولمن دخل بيتي
مؤمنا وللمؤمنين والمؤمنات بخواند پس بعد از آنکه از نماز فارغ شود ده مرتبه بگوید رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و در حدیث صحیح منقول است
که حضرت صادق علیه السلام هر شب برای فرزند خود و هر روز برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز میکرد و در رکعت اول انا انزلناه
و در رکعت دوم انا اعطيناك میخواند و به سند صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام که بسا باشد که میت در تنگی و شدت بوده باشد و حق تعالی
بر او وسعت دهد و تنگی را از او بردارد پس او را گویند که این فرح از برای تو است از نمازی که فلان برادر مؤمن تو برای تو کرد راوی پرسید که میت را
در دو رکعت نماز شریک میتوانیم کرد حضرت فرمود بلی و فرمود که میت شاد میشود و فرح می یابد به دعا و استغفاری که برای او میکنند چنانکه زنده شاد میشود
به هدیه و فرمود که بر میت داخل میشود در قبرش نماز و روزه و حج و تصدق و سایر عملهای خیر و دعا و ثواب
این اعمال برای کسی که کرده و برای میت هر دو نوشته میشود و در حدیث دیگر فرمود که هر که از مسلمانان
عمل صالحی کند خدا ثواب او را مضاعف میگرداند و میت را به این عمل منتفع میگرداند و در روایت دیگر وارد شده است که هر گاه شخصی
برای میتی تصدق کند حق تعالی جبرئیل علیه السلام را امر نماید که با هفتاد هزار ملک در قبر او بیاید و در دست هر یک طبقی از نعمتهای الهی
باشد و بگویند السلام علیک ای دوست خدا این هدیه فلان مومن است برای تو پس قبرش روشن شود
و خدای تعالی هزار شهر در بهشت با او کرامت میفرماید و هزار حور به او تزویج مینماید و هزار حله باو میپوشاند و
هزار حاجت او را روا میکند و در حدیث معتبر منقول است که شش چیز به مومن میرسد بعد از وفات او اول فرزندی که

از جهت او استغفار کند و دوم مصحفی یا کتابی از کتب علمی که از او بماند و مردم بعد از او بخوانند سوم درختی که
بکارد و مردم از آن نفع یابند چهارم آبی که جاری سازد پنجم چاهی که حفر نماید خلق خدا انتفاع کنند ششم سنتی
است که مردم بآن عمل نمایند از ارشاد و هدایت خلق یا تصنیف کتب و باشند آن مقام ششم در بیان وجوب
غسل مس میت بدانکه هر کس که مس کند مرده آدمی را بعد از سرد شدن که مرگ بهم رسیده بشری را بجهت قبل غسل بنا بر اشهر اظهر
للامر به فی الاخبار الکثیرة منها الصحیح ... جسده حین یموت فاغتسل و هر چند در این روایت تصریح بقبل غسل
وارد نیست لکن اطلاق آن بعد غسل را شامل نیست چه ظاهر قول آنحضرت حین یموت قرب بمس است که معمول
بر شامل بعد غسل نباشد و صحیح دیگر نص است در قبلیت غسل و مشتمل است بر لفظ وجوب اذا اصاب بدنک جسد المیت قبل ان
یغسل فقد یجب علیک الغسل و بعضی روایات دیگر هم تایید آن میکنند و لکن در بعض روایات امر بغسل بعد مس بعد الغسل نیز وارد شده
متروک العمل است و بعضی اعلام آنرا حمل بر استحباب کرده اند و سید مرتضی علیه الرحمه مطلقا غسل مس را سنت میدانسته و وجوب در قول
ایشان خارج ضعیف است و اما اعتبار وجوب غسل کامل است یعنی فراغ از اغسال ثلثه یا اطلاق غسل بر ... محل ... لکن ظاهر
که غسل کامل مراد است و در استفاده این حکم از جهت بعض اخبار آری ممکن است که جمع کنند در بیان نفی ایجاب غسل [illegible] قبل
غسل المیت بنفی امر بغسل مس و لو بعد الغسل بحمل الاول علی الغسل الکامل و حمل الثانی علی الغسل الغیر التام لکنه
فرع الشاهد ... ظاهر آنست که قبلیت غسل که در المعنی نفی غسل است جهة آنکه نفی مقتضی استغراق است ... وارد
بر تقلیب ... غسل ... لو فی الجملة و اگر چه غسل کامل نیز در این صورت مندرج خواهد شد لکن بدلیل خارج
از این حکم خارج خواهد شد کیفما کان بنا بر اشتراط سقوط غسل میت بکمال غسل هر عضوی که از اغسال ثلثه [illegible]
انفراغ ... شده لکن بعضو غسل ثالث یا تمام نرسیده باشد وجوب غسل در مس آن محل نظر است و ظاهر آنست که
بغسل مس نیاشد چنانکه بمس میت غسل واجب میشود همچنین بمس پاره از جسم که از میت یا زنده جدا گردیده باشد
مشتمل باشد بر استخوان للخبر المرسل کلما کان فیه عظم فقد وجب علی من یمسه الغسل و قریب باین ... شهرت
آنست که اگر استخوان اندرشته باشد غسل بمس آن واجب میشود و از شهید محقق ... مطلقا عدم وجوب ... دلالت
در استخوان خالی اشکال کرده اند و کیفما کان غسل مس میت مثل سایر اغسال است ... غیر جنابت [illegible]
بوضو ... مشروط باشد ... مطلب پنجم در اغسال مسنونه و آن بسیار است تا آنکه شیخ شهید آن را در نفلیه به پنجاه رسانیده اول غسل جمعه است

و اشهر

در شهر اظهر استحباب است لکن سنت موکده است و از اینجاست که در بعض روایات و قول قدما از اصحاب بلفظ وجوب
در این مقام استعمال آمده و روایات معتبره متعدده تصریح شده بر آن دلالت دارد و وقت آن از صبح صادق است تا زوال است
و در روایت صحیحه بر آن دلالت دارد و بعضی گفته اند که تا وقتیکه جمعه را نخوانده اند و هر قدر که بزوال نزدیک تر باشد افضل است
کما فی الغنویه علیه فتوی الاصحاب دوم غسل شب اول ماه رمضان و در روض الجنان دعوی اجماع بر آن کرده
و روایات معتبره بر آن دلالت دارد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر کس غسل کند در شب اول از ماه رمضان
در نهر جاری [illegible] آب سر ریزد پاک می شود تا ماه رمضان آینده و در بعض روایات وارد شده که باعث سلامتی
میشود تا ماه رمضان آینده و باید که اول شب غسل را بعمل آرد و در وقت غروب آفتاب بعد از نماز مغرب بجا آورد
سوم غسل شب پانزدهم ماه مبارک رمضان چهارم غسل شب هفدهم که یوم التقای جمعین است
پنجم غسل شب نوزدهم ششم غسل شب بیست و یکم هفتم غسل شب بیست و سوم هشتم غسل شب عید فطر
نهم غسل روز عید فطر دهم غسل روز عید قربان و وقت این دو غسل از وقت طلوع فجر است تا ظهر
یازدهم غسل روز عرفه است دوازدهم غسل شب پانزدهم ماه رجب است سیزدهم غسل روز مبعث
است یعنی بیست و هفتم شهر رجب چهاردهم غسل شب پانزدهم ماه شعبان پانزدهم غسل روز عید غدیر
یعنی هیجدهم ماه ذی الحجه شانزدهم غسل روز عید مباهله است و آن بیست و
چهارم ماه ذی الحجه است علی الاشهر و بعضی بیست و پنجم گفته اند و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و هفتم هفدهم
غسل احرام هیجدهم غسل زیارت حضرت سید الانام و ائمه کرام علیهم السلام نوزدهم غسل توبه
از کفر باشد یا از فسق خواه معصیت کبیره بوده باشد و خواه صغیره و بعضی تخصیص کرده اند بگناه کبیره بیستم غسل نماز طلب
حاجت از خداوند عالم است بیست و یکم غسل دخول مسجد الحرام است بیست و دوم غسل استخاره بیست و سوم غسل دخول
حرم است بیست و چهارم غسل دخول خانه کعبه است بیست و پنجم غسل دخول مسجد النبی است بیست و ششم غسل مولود [illegible] در اول
ولادت او و بعضی واجب دانسته اند بیست و هفتم غسل از برای قضای نماز کسوف بشرطیکه عمداً ترک کرده باشد و تمام قرص را
گرفته باشد و همین است مذهب اکثر [illegible] خلاف کرده و از عدم رجحان غسل در صورت انتفای شرطین لکن سید مرتضی و شیخ مفید علیهما الرحمه
اکتفا کرده اند بترک تعمد و شهید ثانی و بعضی دیگر مقنع اقتضا نموده اند بشرط استیعاب کسوف در این مقام

ظاهرا اعم است از جنب چنانکه از روایت صفویه مستفاد میشود و در آن روایت تصریح وارد است یعنی غسل در صورت
عدم استیعاب احتراق لیست و هشتم غسل هفدهم ماه ربیع الاول که روز ولادت با سعادت حضرت رسالتمآب است و
قضا اغسال نوشته که چه تعلق بفعل دارد باید که قبل فعل واقع شود و چه از برای وقت است باید که بعد دخول
وقت واقع شود مطلب ششم در طهارت ترابیه اعنی تیمم است از روی لغت در معنی قصد است و در شرع قصد خاص است
که متعلق میشود بصعید یعنی بخاک یا مطلق زمین از برای مسح رو و دو دست و کف دست بوجه مخصوص مشروعیت آن
بالجمله از ضروریات دینیه است و در اینجا چند مقام است مقام اول در بیان شرط صحت تیمم است و آن عجز است
از استعمال آب پس از چند چیز بهم میرسد یکی آنکه آب بهم نرسد قال الله عز و جل فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و مراد از
بهم نرسیدن آب عدم تیسر است با وصف تحصیل آن از این تحصیل شرعا معتبر باشد و تفصیلش عنقریب می‌آید و فرقی نیست در میان نقد
اصل آب یا وجود آن و عدم کفایت آن مطلوب شرعی چه تبعیض در طهارت مائیه متصور نیست پس جزو قلیل از حاجت در حکم عدم است
اگر محتاج به نوع طهارت باشد یا بعضی غسل و وضو را یکی از آن دو کافی باشد الحمد لله ... از آن غسل تا با
از العمل ... یا تیمم ... مگر آنکه آب باقی نماند در صورت بهم رسیدن مطلق آب تیمم میکند
در غیر غسل جنابت علی القول المشهور صورت ... در غسل جنابت و ... علی القول الاخر ...
آب موجود باشد لکن وصول بان ممکن نباشد وجود آن در حکم عدم است خواه بسبب مرض و ضعف یا مانع از حرکت باشد یا کسی دیگر
که ... ولو بالاجرة کار کند بهم نرسد و خواه بسبب آنکه ... که ... دلو و ریسمان از ... نداشته باشد
و ریسمان و دلو را بهم ... اگر چه بقیمت باشد یا بعاریت گرفتن باشد ... بدین ... باشد توسلا الی اخراج الماء ... با
که بسبب در اینجا ... خواه بر نفس خود خایف باشد خواه بر عضوی از اعضا خود ... خود یا بر مال محترم
خود یا بر عقل خود اگر چه بسبب جبن او باشد و خواه بسبب ... در استعمال آن ممکن بوده باشد لکن در استعمال آن مظنه ...
خواه بجهت ... یا طول کشیدن مرض موجود و امثال آن خواه جنابتش ... اضطراری باشد و خواه اختیاری اگر چه
... اختلاف است لکن الاقوی ما ذکرنا و بعضی الحاق کرده اند ... که ... باشد ... تحمل آن
... مشقت بوده باشد که تحمل آن ... نشده باشد منجر بمرض ... التیمم ... و لکن تیمم حکم کرده ...
... الصحیح ... علی النفس ... لا یتیمم ... الا ... که ... فصح علی الاشتباه ...

اینکه یا ضرری بر نفس محترمه مخوف باشد پس جای تأمل نیست مگر آنکه گفته شود که این وقتی درست می آید که ضرر بر حد شدید باشد علی النفس
من التلف بلی اما هر گاه بمقام این خوف علی نفسه البرد رد شد با کسی لا نسلم که ظاهر شرع ضرر علی النفس است بسبب تشنگی بلکه ظاهر آنست
که خود در مخوف است با آنکه بر شدید حکم مرض شدید است در اینکه تحمل آن ساقط است بلکه بمفاد لا حرج فی الدین
تکالیف شان منتفی باشد اما آنچه در بعض روایات آمده که جناب امام جعفر صادق علیه السلام در باره کسی که جنب
شده بود غسل را بعمل آورد پس از آنکه شد ضعیف مشتمل ذکر کرده است چنانکه در مطلب جرح بود مختصر
بان نفر بود همچنین شدید پس اگر جرح بر ابن ... بر ... باید که ... جرح ... ذکر در مقام
تا دلیل نماید که میتواند که جمع بین ... مطلب ... بوده با همین تأویل در ... میتواند شد که شاید
مجهول النسب با جنابت ... باشد که مسوغ تیمم کرد و اگر آب را بقیمت نتواند که تحصیل قیمت میشود اگر چه تیمم
داشته باشد بر مثل قیمت مثل باشد معلوم است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از وضو قصد نماید طلب خرید فرمود
و از عبد صالح یعنی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام هست که اگر آب را بقیمت نیست باید بخرد و فرموده این امر متعلق بوسعت او و اگر
متمکن باشد می خرد و الا فلا اگر بگوید که فرق چیست که بنا بر حفاظت مال طلب آب ساقط باشد و بنا بر خرید مال گرفته باشد
اگر حفظ مال واجب است پس این حرام ضرور باشد و اگر طلب آب واجب است پس حفظ این لازم بوده باشد خواهیم گفت که
فارق نص است و حکم مذکور تعبدی محض بعضی که ... اند که فرق آنست که حاصل در صورت تلف مال عوض معلوم است و آن
منقطع است و در صورت اتلاف مال بدل قیمت ثواب حاصل میشود و لکن شیخ شهید ثانی علیه الرحمه در دفع آن
فرموده که در صورتیکه بذل مال و اتلاف آن جایز بود ثواب آخرتی میگردد زیرا که توطین نفس طلب
از مضایقات بر ضرر و تقدیر بعمل آمده بلکه تقدیر ثانی عوض ثواب و برای اصل خواهد گردید
اول لکن شارع اول را جایز بلکه واجب کرده ثانی را و دون الثانی فالفارق هو النص لا غیر والله یعلم و اگر
بالفعل بوده باشد و لکن بتشنگی خود خائف باشد یا تشنگی رفیق خود و اگر موضع باشد که بمفارقت متضرر شود
یا کافر باشد یا جانوری که با تلاف آن متضرر شود بعلت آنکه اسباب تحصیل باشد و هر گاه ...
رساند ... که در وقت تشنگی خود یا دیگران ممکن که بالفعل در زمانی مترتب غیر ...
... و ابن ... در خصوص تیمم جایز نیست هر گاه بدن نجس باشد بنجاستی که معفو نباشد و آب بقدر طهارت

حقیقه و مشتبه شد آیا ازاله نجاست مقدم خواهد بود بدل طهارت شرعیه تیمم خواهد کرد یا طهارت شرعیه خواهد کرد و بعد از آن تحصیل ساتر را
بجا باید آورد جمعی گفته اند که طهارت خبثیه مقدم است زیرا که بدل ندارد بخلاف طهارت ثانیه شرعیه که بدلش تیمم میتواند شد و این تحقیق
حقیقه محل نظر است لکن دعوی اجماع بر آن نموده اند پس قول بان متعین خواهد بود و ظاهر آنست که هرگاه امر دایر شود میان تیمم بعوض غسل تیمم مینماید در مثل
زنده که عاجز باشد مقام دوم در بیان چیزی چند که تیمم با آنها جایز است و آن اصل آن خاک خالص است که موضع وفاق است و در
مصداق صعید بالاتفاق داخل است ولکن جمعی صعید را بمطلق ارض تفسیر نموده اند و بنابر این سنگ و غیر آن
[illegible] و امثال آن مندرج باشد جایز التیمم خواهد بود و تفسیر اول بلغت و النصوص راجح است [illegible]
روایات دلالت دارد بر جواز تیمم از سنگ و بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و بنابر [illegible]
[illegible] و شکی نیست که در صورت اضطرار تیمم بر آن جایز است و علامه در مختلف [illegible]
دعوی اجماع نموده [illegible] که حال اضطرار اقتصار نمایند و بدون ضرورت تیمم بر آن نکنند و جایز نیست
تیمم بچیزی که اسم خاک و زمین بر آن [illegible] صادق نباشد مثل [illegible] و [illegible] خارج شده باشد
مثل معدنیات و مضایقه ندارد تیمم بر زمین نوره و گچ قبل طبخ [illegible] و بعضی منع کرده اند [illegible]
از قسم معدنیات است و آن ممنوع است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت اضطرار [illegible]
و مکروه است تیمم بر زمین شوره زار و [illegible] و اگر [illegible] تیمم بغبار میتوان کرد و بعضی گفته اند که
تیمم بغبار مقدم است بر سنگ [illegible] تیمم [illegible] در صورتیکه غبار [illegible]
ترجیح قول ثانی [illegible] در صورتیکه غبار نمایان نباشد مگر در باطن [illegible] مانند آنجا گرفته باشد که وقت
[illegible] پس بصورت قول اول راجح خواهد بود باید که تفحص کند [illegible] غبار بیشتر باشد [illegible]
پس در حدیث صحیح [illegible] که اگر سوار [illegible] فرود آید پس تیمم کند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] غبار [illegible]
[illegible] الا از [illegible] غبار آلوده باشد و از روایتی صحیح مستفاد میشود [illegible]
تیمم کند تا غبار از باطن [illegible] منتقل شود و هرگاه غبار هم [illegible] لا موجود باشد تیمم [illegible] کند [illegible]
اذا کنت فی حال لا تقدر الا علی الطین فتیمم به فان الله تعالی اولی بالعذر اذا لم یکن معک ثوب جاف و لا لبد تقدر ان تنفضه

فی مصابنا عیهاء لا تفعلوا کفعل الیهود ینقل موتاهم الی بیت المقدس پس تمسک نموده اند که نقل نعش کما یستفاد از روایتی تشبیه است به یهود

با اینکه نقل اموات در شرایع سابقه بوده و در شریعت ما هم جایز لکن روایت و عایشه با وصف ضعف آن تا آنکه فاضل مجلسی گفته الا انّا

لیس بمعتمد و لا مشهور احتمال تقیه دارد و فاضل مجلسی نیز رد دلالت روایت بر تقیه اعتماد نموده قایل بتجویز نقل شده

و این مشکل است چه بعد تسلیم دلالت مخصوص خواهد بود و بعضی دیگر [illegible] استخراج غلط بعد دعوی تبادر [illegible]

احتمال مثله و مخالفت با احترام در این متطرق و آن محل نزاع خارج است پس مستفاد حکم عام چنین روایتی است [illegible] بمقام

[illegible] و قال السید مشیرا الی نقل نوح آدم و موسی یوسف و ان لم یکن فیها حجة لاحتمال الاختصاص [illegible] امکان [illegible]

فیها [illegible] و اما قبل الدفن پس چند مشهور جواز است و بعضی احتیاط شعار خود [illegible] با آنکه در این خصوص شک است بمن له

اهلیة الشفاعة فانه فی روایة العرنی انه قال علی علیه السلام للخاطب الذی هیأ بجنازة من الیمن الی جنازة التی

[illegible] فقال جنازة ابی لادفنه فی هذه الارض فقال لم لا دفنته فی ارضکم قال اوصی لک و قال انه یدفن هناک رجل یدخل

فی شفاعته مثل ربیعة و مضر فقال علیه السلام اتعرف ذلک الرجل قال لا قال انا والله ذلک الرجل ثلثا شیخ شهید علیه الرحمه فرموده

کراهت تعزیه [illegible] بغیر [illegible] خواه از جهت [illegible] خواه بسبب [illegible] تا سه روز بعد الدفن

[illegible] اولی [illegible] چنانکه از بعض روایات مستفاد میشود و لیکن شاید مختص [illegible]

باشد خاتمه در احکام صاحب مصیبت و تعزیت و زیارت قبور مؤمنین و سایر اعمال اما احکام صاحب مصیبت پس بدانکه

مشهور آنست که جایز نیست از برای مرد و زن گریبان چاک کردن و جامه بر تن مگر برادر و پدر و برای زن جایز است

بلکه از بعضی اخبار ظاهر میشود که مستحب است بالخصوص بر پدر و برادر چنانچه منقول است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

در مصیبت وفات حضرت امام علی نقی علیه السلام جامه خود را چاک فرموده بود و بعضی استدلال کرده اند بفعل حضرات

اهل بیت علیهم السلام در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام از روایتی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

مستفاد میشود که برای [illegible] هر قریبی چاک کردن جایز است [illegible]

[illegible] چاک [illegible] و بعضی تجویز کرده اند زنان را مطلقا [illegible] است و [illegible]

[illegible] لباس خود تغییر [illegible] تا شناخته شود که صاحب مصیبت است با آنکه [illegible] چنانکه در [illegible]

عمیر که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعزیت سعد بن معاذ و حضرت جعفر صادق علیه السلام

در مصیبت اسمعیل پسر خود بی ردا راه می رفتند بلکه کفش هم در پا نکرده بودند و در بعضی روایات برای غیر صاحب مصیبت
نهی از وضع ردا آمده و لکن روایت نبویه در خصوص مشایعت جنازه سعد منافی آنست مگر آنکه گفته شود که برای
مقدسین مضایقه ندارد و جایز نیست خراشیدن رو و کندن مو در بدن مو و احوط آنست که طپانچه بر رو و زانو
و غیر آن نزنند و بعضی از علما موافق روایتی ضعیف قائل شده اند که زنیکه موی سر خود را تمام یا بعضی از آن در مصیبت
ببرد واجب است که کفاره افطار روزه ماه رمضان که کفاره کبیره مخیره است بدهد و بعضی گفته اند که کفاره ظهار باید بدهد و بعضی گفته اند کفاره کبیره مرتبه
و بعضی گفته اند که گناه دارد و کفاره بر او نیست و در روی خراشیدن که سنت شد بالاتفاق قالت الشهید الثانی و مولینا المجلسی رحمهما الله دادن کفاره
و بعضی بر خراشیدن مو را نیز الحاق کرده اند به بریدن در کفاره و همچنین اکثر علما قائل شده اند که واجب است کفاره قسم بر مرد در زن
در شق ثوب در موت فرزند خواه پسر باشد و خواه دختر و خواه فرزند فرزند و در موت زوجه خواه زن منکوحه باشد
و خواه زن متعه و معتده بعده رجعیه در حکم زوجه است و ثوب اعم است از ملبوس و غیر ملبوس خواه پوشیده باشد
و خواه بر کنده باشد کما فی الروضة البهیة و هر زنیکه موی سر را بکند در مصیبت یا رو خود را بخراشد که خون آید و هر مردیکه
در مرگ فرزند خود یا زن خود جامه چاک کند بلکه بعضی گفته اند که خلافی در اینها ظاهر نیست و لکن خلاف نقل شده
که بعضی واجب نمیدانند و بعضی توقف کرده اند عمل بمشهور احوط است اگر چه جزم با آن مشکل است و از اعمال است
اصحاب مصیبت را آنکه صبر کنند و راضی بقضای الهی باشند و بدانند که حق تعالی صابرانرا اجر بی حساب کرامت میفرماید و باید صاحب
مصیبت بسیار بگوید انا لله و انا الیه راجعون تا گناهان گذشته او آمرزیده شود و هرگاه که آن مصیبت بخاطر او
آید این کلمه را بگوید تا گناهان مابین این دو کلمه آمرزیده شود و بسند معتبر منقول است که هر که مصیبتی را بخاطر آورد اگر چه
بعد از مدتی باشد بگوید انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین اللهم آجرنی علی مصیبتی و اخلف
علی افضل منها ثواب همان مصیبت را بار دیگر با او داده شود اما احکام تعزیت پس چون عبارت مولانا
المجلسی در افاده این مرام کافی است اقتصار می کنم بر آن که سنت است که دیگران تعزیت ایشان بکنند و ایشان را
بصبر و شکیبائی امر کنند پیش از دفن و بعد از دفن و مبالغه در بعد از دفن بیشتر است اقل تعزیه آنست که بروند
تا صاحب عزا ایشان را ببیند و منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که صبر فرماید اندوهناکی را
در صحرای محشر که همه کس برهنه اند از خدا او را حله ای از حله های بهشت بپوشانند که موجب سرور او گردد

و فیه تامل چه داخل نبودن ضرب مستلزم آن نیست که مسح پیشانی بدست نباشد و واضح و لعل التحقیق عدم دخول الضرب فی حقیقة التیمم
عند الائمة الا الاشعار بمسح الجبهة لان القدر الثابت بالادلة منفی بالاصل و ذکر ضرب در بیان کیفیت تیمم مستلزم آن نیست که در حقیقت آن
داخل باشد چه ذکر روایات وضو اغتراف در تخلیل [illegible] و دست [illegible] از داخل وضو نمیدانند بلکه ظاهر سیاق دلالت بر خروج آن دارد
و بنا بر [illegible] المقدمه پس قول ثانی خالی از قوتی نیست و شهید اول علیه الرحمه فرموده است که در وضو اغتراف معتبر نیست و غسل بعض بدن
[illegible] صورت [illegible] ضرب [illegible] اگر کسی [illegible] بکذارد [illegible] خواهد بود و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در حبل المتین در اربعین فرموده
که [illegible] علامه علیه الرحمه که قایل بخروج ضرب است از حقیقت تیمم ضرب [illegible] نقل [illegible] ظاهر میشود پس [illegible]
[illegible] تقدیر [illegible] ضرب داخل تیمم باشد و تقدیر [illegible] داخل نباشد [illegible] عبارات [illegible] ظاهر نزاع در این [illegible] فایده
[illegible] افاده جماعه لکن میتوان گفت که هرگاه کسی دست را [illegible] از اعراض [illegible] بعد از قصد تیمم نکند با قصد
داعی بنا بر قول ثانی تیمم او [illegible] صحیح خواهد بود کما فی الوضو زیرا که اگر کسی آب را در کف دست [illegible]
[illegible] وضو نکند و بعد از آن [illegible] وضو مشغول شود وضوی او [illegible] نخواهد بود [illegible] المقدمه [illegible] بنا بر قول
ضرب خواهد بود که ضرب بقصد تیمم [illegible] و این ثمره [illegible] فرق [illegible] عبارات از صورت
[illegible] بالبال باشد خواه عبارت از داعی باشد مگر آنکه گفته شود که بنا بر قول ثانی نیز ضرب بقصد تیمم می باید کرد [illegible] داخل
حقیقت تیمم نباشد و دور نیست که استفاده این شرط از ظواهر نصوص توان کرد با آنکه عبادات توقیفی است و [illegible] اجزاء
تیمم [illegible] و العدم [illegible] و ظاهر نصوص و اقوال علما آنست که [illegible] اختیار ضرب و مسح [illegible]
[illegible] نیست بلکه جمعی [illegible] اجماع [illegible] نیست که خاک بر زمین باشد
[illegible] تیمم [illegible] اگر چه [illegible] فرموده [illegible] مدارک [illegible] شارح [illegible]
[illegible] عبادات توقیفی است و اگر احدی [illegible] خاک واقع [illegible] باشد تا تیمم
[illegible] نخواهد بود [illegible] کافی نیست بلکه [illegible] باید [illegible]
[illegible] اگر از باطن [illegible] باطن [illegible]
لا یسقط بالمعسور کافی خواهد بود [illegible] باطن [illegible] بعض افاضل معاصرین
[illegible] و ظاهر است که [illegible] باطن [illegible] ظاهر آن [illegible] شود و [illegible]

چیزی حکم اصل عضو است و همچنین نجاست باطن کف اگر باعث نشود حایل بودن آن میان دست و ممسوح آری اگر نجاست
متعدیه باشد یا حکم آن شکم دست به پشت آن و مسح منتقل خواهد شد و حکم به تقدیم مسح بدست نجس اگر چه تعدی
کند چنانکه از مدارک و ذخیره لایح میشود مشکل است بلکه خلاف ظاهر است اگر حایل نتواند گذاشت وضع آن لازم خواهد بود
و اگر بعض باطن میسر باشد یا اینکه مانع مختص به بعض باشد در بعض صور شبه مسح به باطن بعض کف کافی خواهد بود و الا ینتقل
الفرض الی الظهر و اشهر و اظهر اشتراط طهارت ماسح و ممسوح است و از شرح مفاتیح نفی خلاف از آن لایح میشود لکن
بعضی در آن تامل کرده اند کما نقل عن حواشی عمید الدین و غیره اذا کانت النجاسة غیر متعدیة جاز التیمم و انکار نبایده
بخشیدن هرگاه این را دانستی بدان که فعل دوم بنا بر قول اول و اول بنا بر قول ثانی از افعال تیمم مسح جبهه است
که آن سطح پیشانی است و در بعض روایات لفظ جبین آمده و در بعض روایات لفظ وجه آمده لکن الاول اشهر و مستند
آن موثقه زراره است از ابوجعفر علیه السلام که او پرسید از آنحضرت حال تیمم را پس زد دو دست خود را بر زمین و برداشت
و تکان داد هر دو را بعد از آن مسح نمود جبین خود را و این روایت مختلف است لکن روایت مذکوره به نحوی که نقل شد
اشهر و معمول به اکثر است و بعضی به روایات اخیره که دلالت بر مسح وجه میکنند عمل نموده اند و آن روایات متعدده
تا آنکه بعضی شمار کرده اند که دوازده روایت است از آنجمله است روایت داود بن نعمان از حضرت صادق علیه السلام
فقلنا له فکیف التیمم فوضع یدیه علی الارض ثم رفعهما فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا یعنی عرض کردیم بخدمت
آنحضرت پس چگونه تیمم باید کرد پس آنحضرت هر دو دست خود را بر زمین گذاشت بعد آن دستها را برداشت مسح روی خود
و دستهای خود از بالای کف دست قدری اندک نمود و ظاهر این روایت استیعاب مسح روی است و این مذهب علی بن بابویه است
و سید مرتضی علیه الرحمة دعوی اجماع بر نفی آن فرموده و اخبار جبهه و جبینین با کریمه فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا
روایت زراره از حضرت ابوجعفر علیه السلام روایت کرده که عرض کردم بخدمت آنحضرت که از کجا دانستی که مسح به بعض سر باید
کرد حق تعالی فرموده است وامسحوا برؤسکم لمکان الباء … بعضه دانستیم که … بعض سر است
و ذکر فرموده که حق تعالی در باب تیمم فرموده فامسحوا بوجوهکم … اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم
… دانستی که مسح به بعض وجه لازم است قول به وجوب استیعاب باطل شد و حصر آن در ظاهر لازم گردید و چون که
مسح جبهه … علیه است … از آن بعض … تواند که جبهه مفهوم بعض … بوده … است که

کافی

که جبین را با جبهه مسلک می‌کنند بلکه حکم بوجوب خالی از قوت نیست و همین مختار اکثر علمای ما بلکه بعض
دعوی اجماع بران نقل شده و حمل روایات جبین و جبینین بر جبهه تنها بعید است و از بعض روایات و از دیگر روایات
مستفاد می‌شود که مسح پیشانی بهر دو دست می‌باید کرد و ازین جاست که شیخ شهید اول ره در ذکری فرموده
یجب المسح بالکفین معا فلو مسح بالید الواحدة لم یجز ولکن ابن جنید علیه الرحمه اکتفا در مسح بیک دست را تجویز نموده و شهید
در جواب گفته که قول او معارض بشهرت است ولکن دلیل ابن جنید صدق مسح است و شهرت دلیل شرعی نیست لیس فیه
چگونه متحقق خواهد شد ولکن دلیل او اگر تمام شود باید که در یک دست هم کافی باشد ولم ینقل به بانکه در نصوص
مسح بهر دو دست وارد شده و عبادات توقیفی است ابن الجنید انما مدلول النص مشکل است ولکن می‌توان گفت که
امثال اوامر مطلقه مسح بمسمی آن حاصل می‌توانند شد و تکلیف زاید محتاج بدلیل است فتامل و کیف ما کان لیس اعتبار
اجتماع هر دو دست کرد وقت و امکان آن پس اگر متعذر باشد نه دیگری بسبب مرض یا قطع یا کسر یا مثل آن اکتفا
بر میسور خواهد کرد و مسح به پشت دست ساقط خواهد شد اگر محل آن باقی نباشد والا بحکم جبیره یا تولیت حال
خود رجوع خواهد کرد و شکی نیست در اینکه مسح پیشانی ابتدای آن از رستنگاه موست و اما انتهای آن جبین
و طرف انف پس از باب مقدمه است و مراد از طرف انف آن طرف است که متصل است بجبهه و ظاهر ف بعید لکن بعضی از علما
مسح را تا بطرف منتهی ساختن اولی دانسته اند و حوش ظاهر نیست و اما اینکه ابتدا از اعلا ضرور است یا نه پس مذهب
اکثر وجوب آنست کما صرح به الفاضل الخراسانی والمحدث البحرانی و دلالت میکند بر آن روایات و بیانات حضرت
علیهم التحیات در وضو مصرح است بان بقوله یمسح بها وجهه موضع السجود من مقام الشعر الی طرف الانف
تحدید ممسوح درین روایت مستبعد است لمکان من و الی که دلالت بر ابتدا الی دارد
منها الی الآخر سیوم یا دوم علی اختلاف القولین مسح هر دو کف دست یعنی مسح پشت
و پشت چپ و کم دست راست از بند دست تا سر انگشتان و هو المشهور مرید
صحیح زراره عن الباقر علیه السلام ثم مسح وجهه و کفیه و لم یمسح الذراعین
نشد که او بوجوب تمام ذراعین قایل شده والاول اظهر و روایات
محمول است بر تقیه چه دلالت نص کتاب مجید و دلالت بر تبعیض میکند لمکان الباء

وثانیاً این روایات بقول عامه موافق است پس ترجیح بموافقت کتاب نشد مخالفت عامه برای روایت صحیحه زراره

و دیگر روایات و از اینجاست که جمع بین الروایات بحمل علی الاستحباب متجه نیست و قول بان من جهة

الاحتیاط کما نقل عن المحقق فی المعتبر نیز بعید است و بعید تر است از این قول بوجوب مسح از اصول اصابع تا رؤس

آن یعنی مستند این قول ذکر کرده اند با دلیل کیفما کان مسح کف مخصوص است به پشت آن بلا خلاف [illegible] ظاهر است

از بعضی روایات [illegible] آنکه مسح مرفقه الی اطراف الاصابع واحدة علی ظهرها و واحدة علی [illegible]

قول بمسح ذراعین احتمال دارد که مسح بطن نیز واجب باشد لکن آن قول نادر ضعیف است پس [illegible]

خواهد بود و ظاهر این است که در مسح پیشانی و پشت دو دست استیعاب ممسوح ضرور است و لکن بعضی گفته اند که اگر یسیری باقی بماند

[illegible] مسح پشت با کف [illegible] ضرری ندارد [illegible] بعد التدقیق فی ذلک الاخبار بالمسح [illegible] و احتاط فی التمام

التیامّ و در مجمع البحرین نقل شده که مسح [illegible] واحتاط مع عدم التهاون فی التقصیر فی الاستیعاب و تخلیل الاصابع

کردن [illegible] مسح [illegible] دست در حالیکه انگشتان با هم [illegible] اگرچه [illegible] انگشتان [illegible] است تا جمیع

از باطن آن [illegible] مسح شود [illegible] داخل باید کرد و قد ورد التصریح

فی النص السالف و لکن فی الذکری یستحب تفریج الاصابع عند الضرب [illegible] علیه الاصحاب لیتمکن الید من الصعید ولا یستحب تخلیلها

فی المسح للاصل عکس الوضوء [illegible] مرور جمیع اجزاء این مسح در کار نیست و از آنچه گفتیم وجوب ترتیب

[illegible] واما موالاة پس شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرموده که ظاهر [illegible] اتفاق است بر

[illegible] اجزاء [illegible] افعال [illegible] بحدی که [illegible] مفرق بگویند

[illegible] کار [illegible] احتمال متطرق است [illegible] مقتضی [illegible] تقدیر

[illegible] فاضل خراسانی علیه الرحمه در ذخیره از منتهی نقل اجماع نموده و [illegible]

روایات بحث نموده و لکن بدلیل تیممات بیانیه [illegible] اصحاب و اصل اشتغال ذمه توقف یقین

[illegible] الامر [illegible] در [illegible] حصول [illegible] بطلان تیمم تردد نموده و [illegible] تحصیل

[illegible] است اگرچه حکم [illegible] اشکال است والاحتیاط واضح [illegible] بانکه تحقیق

[illegible] تیمم [illegible] اگر [illegible] شرط است [illegible] بعض اجزای [illegible]

تا مسح کجا واقع شود یا نه میانه علما درین باب اختلاف است و اشهر عدم وجوب آنست و اکثر متاخرین قایل
بوجوب آن شده اند و فاضل معاصر تصریح بمشهور بودن آن نموده بلکه اجماعی دانسته و لکن مسئله خالی از اشکال نیست
و احوط مهما امکن اعتبار آنست لقوله تعالی وایدیکم منه المقتضی للتبعیض فی الصحیح بقوله ای من ذلک التیمم لظهور کون المراد منه
التیمم به و ان کان اکثر النصوص مطلقة لورودها مورد الغالب من تعلق شیء من اجزاء التراب بالید و ان لم یکن ظاهرا کالماء فیتقییدها
علی الممسوح کالماء و لکنه منقوض بالتیمم بالحجر الاملس الجایز به التیمم علی الاشهر الاقوی و باخبار النفض الشامل للنفض
المستلزم للازالة جمیع لکنه فی الاکثر لا یستلزمه اذ قیل ان استحباب النفض لا یدل علی عدم اعتبار العلوق لانه
فلا یستلزم سلبه بالکلیة بل یبقی معه ما یکفی للمسح و انما النفض لرفع التشویه و کیفما کان تیمم بخاک بنحوی که اصلا شیئی
ضرر نمی دارد که از علوق خاک خالی نمی باشد و اگر فرض شود که اصلا خاک از دست متصل نشود پس بر مشهور تیمم جایز
خواهد بود و مؤید جواز التیمم بالحجر بنا بر اشتراط علوق تیمم صحیح نخواهد بود مراعات احوط اولی تیسیر غیره و احکام جبیره در تیمم قریب است
از احکامیکه در طهارت مائیه گذشت دوم آنکه اختلاف است میان علما رضوان الله علیهم در اینکه آیا یک ضربه برای مسح
جبین و دو دست کافیست مطلقا خواه تیمم عوض غسل باشد و خواه عوض وضو یا اینکه دو ضربه در کار است یا تیممی که بدل وضو
باشد یک ضربه کافیست و آنکه بدل غسل باشد در آن دو ضربه در کار است اول مختار سید مرتضی در جمل و شیخ مفید در رساله غریه
و قول محقق در معتبر و شهید در ذکری و ظاهر کلام کلینی در کافی و علی بن بابویه است بنا بر نقل عنهم و قول ثانی منقول است
از ظاهر شیخ مفید در ارکان و از شیخ حسن علیه الرحمه در منتقی و از جمعی از قدما و قول ثالث مختار محقق است در شرایع و هو الاشهر و روایات
درینباب مختلف است و جناب سید و اکثر متاخرین قول اول را اختیار نموده اند و جناب شیخ محمد حسن معاصر قول اخیر را اختیار نموده اند و
مسئله خالی از اشکال نیست و اگر وقت مساعد شود انشاء الله تحقیق این مسئله را رساله مفرده خواهیم نوشت و احوط آنست که در تیمم مطلقا
دو ضربه بزند یکی بقصد وجوب و یکی بقصد استحباب یا احتیاط و اگر در تیمم بجا آرند زیاده بر احتیاط خواهد بود و علما اینها
علوق و بعضی تعلق خاک در عوض غسل زیاده هم است و التعلیم سوم آنکه تکرار تیمم نمی شود زیراکه
یکی قبل طلوع آن اشهر جواز است و بعضی منع کرده اند مطلقا اگر معدل است ممنوع و بعض روا
از ... ثابت شود که معدل این تیمم را جایز نخواهد بود مثل سرمه که گرد چه آن با استعمال آن
کرده ... چنین جایز نیست تیمم بخاک غصبی مقام پنجم در بیان پاره از احکام تیمم اول ...

طلب تجسس آب هرگاه ممکن باشد و ضرری نباشد واجب است و اعاده نشود و اما وجوب طلب با تحقیق پس شرط فلیمسک اذا لم یجد المسافر
الماء فلیطلب ما دام فی الوقت فاذا خاف ان یفوته الوقت فلیتیمم ولیصل و مشهور آنست که در زمین ناهموار یک تیر
پرتاب از چهار سو تجسس بکند و در زمین هموار دو تیر معتدل که از دست رامی متوسط القوة در هوای متوسط انداخته
شود و بعض روایات بران دلالت دارد و در عمل صحابه [illegible] است پس آنچه مخصص آن خواهد بود و اما مقدار طلب
در وقت و عدم امکان پس ظاهر است لان الله لا یکلف نفسا الا وسعها و اما عند الضرر فلان فی الخبر عن [illegible]
واجب علیه انه فی الخبر تیمم فانی اخاف علیک التخلف من اصحابک فتنقطع او یاکلک السبع و کیفما کان پس طلب در هر چهار
جهت اربع نیست و از اطلاق آن بعضی استنباط کرده اند که طلب در یک جهت کافی باشد و این مشکل است چه قایلی با آن
معلوم نیست بعضی گفته اند که لزوم ترجیح بلا مرجح و شغل ذمه یقینی مقتضی آنست که طلب در چهار جهت واجب باشد
و بعضی طلب در همین دو را کافی دانسته اند لکن عبارت شان در این صریح نیست و [illegible] طلب اربع جهات دعوی اجماع
از غنیه نقل شده و هرگاه خود قادر بر تجسس نباشد و نایب تواند گرفت لازم است که نایب بگیرد اگرچه با اجرت
باشد لکن اگر عادل [illegible] و مقدم خواهد بود [illegible] بهم رسد و اگر فقدان آب در بعض جهات ثابت باشد
طلب در آن جهت ساقط خواهد شد و کیفما کان هرگاه در طلب آب بقدر واجب تقصیر کند و تیمم کرده نماز را
بجا آورد هرگاه آب پیدا شود طهارت و اعاده نماز لازم خواهد بود هرگاه تیمم و نماز در وسعت وقت
بوقوع آمده باشد اجماعا بلکه در صورت اگر آب نیابد تا هم اعاده تیمم و نماز لازم خواهد بود چون تیمم
خلاف شرط مطلوب شارع بود پس فاسد باشد با آنکه امر بالشی نهی است از ضد آن پس در وقت طلب
نماز را بجا نیاورد پس ظاهر است که بعد تجسس آب بر نهج مطلوب شارع اعاده نماید اگر آب نیابد
[illegible] تا چونکه وجوب طلب در این حال ساقط است اگرچه [illegible] در زمان قبل [illegible] خواهد بود
از کافی خواهد بود و خلاف در این صورت بر تقدیر ثبوت [illegible] الغایت ضعیف است دوم آنکه تیمم کننده
نماز را با آن تیمم او نقض خواهد شد بوجود آب که طهارت با آن واجب خواهد شد لکن اگر
[illegible] که در وقت اشتغال بطهارت نماید وقت از دست رود که در این صورت بهمان تیمم نماز را بجا می آورد
[illegible] علی الاوضح و بعضی گفته اند که هرچند [illegible] تیمم باطل می شود و اطلاق بعض روایات مستند خود

می گردانند منها الصحیح قلت فان اصاب الماء ورجی علی راحته وظن انه یقدر علیه فلما اراده تعذر ذلک علیه
فال ینقض تیممه وعلیه ان یعید التیمم و رسته لا بان الا در نیمقام مشکل است لان المانع الشرعی کالمانع العقلی مگر آنکه گفته شود
که آب کیفما کان باطلاق روایت ناقض است و چونکه نماز مشروط بطهارت است و تحصیل طهارت موقوف
بیش وقت پس مفاد او فات الشرط فات المشروط نماز هم از دست رفته است قبال سوم آنکه اگر آبی بعد
تیمم بهم رسد و قبل استعمال از دست رود پس از دو حال خالی نیست یا اینکه انقدر زمان گذشته است
که اگر میخواست طهارت را با آن بجا می آورد یا اینکه اینقدر مهلت نیافته بر تقدیر اول تیمم او البته شکسته زایل
اگر آب بهم نمیرسد ضرور است که تیمم را اعاده کند و بر تقدیر ثانی اگر بگوییم که شرط انتقاض وجدان آب است
باید که تیمم را اعاده بکنند و اگر بگوییم که تمکن شرط است پس تیمم سابق باقی خواهد بود و حاجت باعاده نخواهد
[illegible] اگر [illegible] قبل از تیمم باشد احتمال دارد که در تمکن محسوب شود و اعاده تیمم لازم گردد و احتمال
دارد که محض اثم بذمه او ثابت شود و تیمم منتقض نشود و هذا اولی بالنظر الی ظاهر الدلیل و استصحاب
صحت تیمم نیز مرجح است و اما استصحاب بقاء شغل ذمه باصل عبادت پس معارض [illegible]
چه [illegible] دانسته نماز تیمم پس انتقال فرض محتاج بدلیل است چهارم آنکه اگر آب بعد فراغ از نماز بهم رسد
پس حاجت باعاده نیست و اگر در اثنای نماز آب بهم رسد پس جمعی گفته اند که بعد تکبیرة الاحرام یافتن آب
در تیمم خللی بهم نمیرساند باید که بر نماز خود مستمر ماند و در شرح لمعه این قول را اشهر دانسته و قرین
دعوی اجماع بر آن کرده و بعضی گفته اند اگر در قرائت داخل شده بحال خود میماند و الا بعد [illegible]
را از سر میگیرد و این قول از سلار منقول گشته و جمعی گفته اند که اگر هنوز برکوع رکعت اولی نرسیده
وضو کرده نماز را از سر میگیرد و اگر برکوع رفته است بحال خود باقی بماند و بعضی
برکوع رکعت ثانیه داخل نگردیده [illegible] وضو و بعضی گفته اند که بهر حالی که باشد
هرگاه بداند که از وقت نماز مقدار طهارت و نماز باقی است اگرچه بعد [illegible] باشد
[illegible] و بعضی گفته که تا وقتیکه برکوع نرفته شکستن نماز مشروع نیست و [illegible]
والقول الاول لعله اظهر للاخبار [illegible] حاصل مضمون آن این است که وقتیکه تکبیر احرام [illegible]

و آب تنزد تو در آن وقت رسید پس نماز و تیمم خود را نمی شکنی و در نماز خود مستمر می باشی و ممکن است که گفته شود
که ابطال نماز در صورت وجدان آب بعد تکبیرة الاحرام قبل رکوع ضرور نیست بلکه اگر خواسته باشد بهمان حال
نماز را تمام کند و اگر خواسته باشد قطع کند تا وقتیکه برکوع نرفته است و هرگاه برکوع داخل شده باشد
اتمام خواهد نمود جمعا بین الروایات فیکون بالخیار ما لم یرکع لکن این جمع با وصف حکم امر باتمام بعد تکبیرة الاحرام
و امر برجوع قبل الرکوع خالی از بعدی نیست چه اقل مراتب امر رجحان است در جانب و جانب با هم منافات
دارد مگر آنکه گفته شود که امر در این مقام برای اباحت است و آن خالی از بعدی نیست با آنکه قول بتخییر تصریح بنظر
نرسیده اگرچه از ظاهر بعض عبارات استنباط آن ممکن است پس احوط آنست که عمل بر مشهور نموده اتمام
بکنند و دیگر اعاده بکنند الوجه است وجه اینست در میان قول اول و ثالث الصحیح مشهور است پس اگر برکوع رکعت
اول داخل شده جبرا مستمر میماند بر حال خود و وجود آب در حق او مثل عدم آنست پنجم آنکه نواقض
تیمم مثل نواقض وضو است و وجدان آب و زوال عذر و فی الصحیح یصلی الرجل بتیمم واحد صلوة اللیل
والنهار کلها فقال نعم ما لم یحدث او یصیب ماء و از اینجا لازم شد که تیمم برای نماز یک وقت اگر منتقض
نشود برای وقت دیگر کافی است اگرچه در تیمم ابتدای تضیق وقت معتبر دانند چه استدامه تیمم بالاتفاق
مبیح نماز وقت ثانی است با وصف توسع وقت خلافا لبعض العامه فحکم بنقضه بخروج الوقت
ششم اگر تیمم بکند جنب بعد از آن حدث اصغر صادر شود و عذر مستمر باشد
بدل غسل تیمم میکند و از سید مرتضی رضی الله عنه منقول است که اگر آب قدر وضو دارد
لازم است و از آن استنباط کرده اند که اگر آب بهم نرسد تیمم بدل وضو بجا آورد
و قول اول اقوی است هفتم آنکه هرگاه تیمم باشد از طرف بعد اورده نماز را بجا آرد
تیمم طرف شود حاجت باعاده نماز ندارد للمستفیضه منها الصحیح ... بالصعید
ایبعید الصلوة منها لا بعد ان رب الماء رب الصعید و در مسئله فرقی نیست
... یا تیمم از ... خلافا للسید المرتضی اذا تیمم لفقد الماء و ...
... تیمم بصحت تیمم ... هشتم آنکه هرگاه کسی

جمعه در مسجد جامع حدثی صادر شود و از دحام مانع شود از بیرون آمدن و طهارت نمودن با آب تیمم میکند
و نماز جمعه را بجا می آرد یا ظهر اگر وقت مضیق شده باشد اگرچه فرضش بعید است خلافی و کلامی در مسئله
بظاهر نیست و نص هم باین حکم مصرح است آری حکم بوجوب اعاده محل نظر است چه علما را در خصوص
دو قول است یکی اعاده ان ضرورتست لما عرفت من ان الصلوة الصحیحة بالتیمم الصحیح لا یعاد و لعموم السابقه
و للاصل دوم عدم لزوم اعاده است لقوله علیه السلام فی الموثق الوارد فی القائم تیمم و یصلی معهم و یعید
اذا انصرف و ضعفه لضعف المستند و لاحتمال رجوع الضمیر فی قوله معهم الی العامه لعدم صحة الجمعه معهم
علی الحقیقة علی ما فصل فی الریاض نهم جایز است تیمم برای نماز جنازه اگرچه آب موجود باشد بالمشهور بلکه
بعضی دعوی اجماع بران کرده اند و از ابن جنید نقل شده که او تخصیص نموده است این حکم را بصورت خوف
فوات صلوة و عمومات داله بر جواز تیمم برای نماز جنازه دلالت بر قول اول دارد و لکن رعایت قول ثانی احوط است
دهم آنکه هرگاه سه کس مجتمع شوند که یکی میت و دیگری محدث بحدث اصغر و دیگری محدث بحدث جنابت و آبی
که موجود باشد بقدر کفایت یک غسل باشد نه زیاده پس اگر آن آب مملوک یکی از ایشان باشد مختص باو خواهد بود
و هرچند که میت صلاحیت ملک ندارد بلکه مال او بوارثش منتقل گشته پس وجهی بر تقدیم او نخواهد بود
چه اگر وارثش غایب است باید که آن آب امانت باشد و اگر حاضر است احق خواهد بود باستعمال آن و امر دائر
خواهد بود در میان آن دو کس باقی و المالک منهما اولی من غیر المالک بعد عدم جواز البذل استیاده مکانه
بالاستعمال بنفسه لکن در صورت اولی میتوان گفت که اغسل از مولف واجب مخیر است فیتقدم علی
غسل او پدر رسانیده خواهد بود و اگر ملک کسی نباشد بلکه مالک آن ماذون باشد در فی آن
کسی است یکی از آن کرده باشد پس بالخصوص تقدیم مجنب وارد شده از الجمله صحیحه که از حضرت پرسیده
در سفر بودند یکی از الجمله جنب بود و دیگری میت و دیگری بی وضو و وقت نماز در رسیده و با
یکی از اینها و فا نمیتواند کرد به همه اینها چه کنند فرمود که غسل میکند جنب و میت را تیمم میدهد
و تیمم میکند زیرا که غسل جنابت فریضه است یعنی جوازش از قرآن فهمیده شده و غسل میت سنت است
ثابت شد و تیمم برای میت جایز است و عمل الاکثر و بعضی میت را بر جنب ترجیح میدهند و بعضی قایل بتخییر شده

انه الاول اولی واحوط ولکن من جهة محتاج الی الوضوء کویا مختلف فیه نیست یازدهم آنکه اگر کسی عمداً
خود را با وصف علم بعذر و تضرر جنب کند بعضی گفته اند که تیمم او را روا نیست تا وقتیکه خوف
هلاکت داشته باشد و بعضی گفته اند که در صورت تضرر اکتفا بر تیمم میکند و بعضی گفته اند که غسل میکند
هرچند بر سر او آید و سند شان بعض روایاتست که خالی از ضعف و معارض نیست بدلیل عقل و نقل
و قول اوسط اقوی است ولکن اگر در حال وقت عمداً مرتکب جنابت شود دور نیست که آثم باشد بخلاف
آنکه خارج وقت و باشد و اجتناب مطلقا اولی است لقوله اجتنب [illegible] دوازدهم آنکه اگر چنین کسی بسبب
ترس بر نفس خود و پیش تیمم کرده نماز را بجا آورد و پس [illegible] باید اعاده [illegible] محقق علیه الرحمه در نافع تردد در بیان
فرموده اما وجه عدم اعاده پس آنچه که گذشته که نماز با تیمم صحیح واقع شود و حاجت باعاده ندارد
و اما وجه اعاده پس حدیث صحیح [illegible] عن الرجل تصیبه الجنابة فی اللیلة الباردة و یخاف علی نفسه
التلف ان اغتسل فقال یتیمم و یصلی فاذا امن البرد یغتسل و یعید الصلوة والاشهر انه لا یجب لعدم
صلاحیته للمعارضة بادلة عدم الحاجة الی الاعادة مع انه لم [illegible] الاحتجاج به لجریه فی کل جنب
متعمد کانت او من غیره کالاحتلام و غیره فیحمل علی الاستحباب اولی ++++++++

تم باب الطهارة و یتلوه باب الصلوة انشاء الله

صحیح نامه روضة الاحکام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	السموات والارضین	بحرکة السموات وسکون الارضین	ایضاً	۱۹	میتواند	میتوانند	۳۶	۷	الشیخ	شیخ
۲	۴	است که از مدت	است واز مدت	۱۸	۱	نموده اند	نموده	ایضاً	۱۰	بهذه الحمد	بهذا الحمد
۳	۱۲	جانثار	جان نثار	ایضاً	۱۶	شده با	شده یا بواسطه	ایضاً	۲	بودن لیلی	بودن ابن لیلی
ایضاً	۱۴	فرخند	فرخنده	۱۹	۱۲	المرجحات الا	المرجحات الاخر	ایضاً	۲۱	ما تشابه ابتغاء	ما تشابه منه ابتغاء
ایضاً	[illegible]	هرچند	برچند	۲۰	۱۲	طاهری	ظاهری	۴	۶	الیه درد	الیه درد
[illegible]	ایضاً	اول	اولی	۲۱	۱۳	نجانخ	فخانخ	ایضاً	۱۲	قضارا	قضاری
۴	۱	وامثال	وامتثال	ایضاً	۱۸	اگر در مهر	اگر چه در مهر	۴۱	۴	لکن صورت	لکن در صورت
ایضاً	۱۵	واستعمال	واستشال	۲۲	۵	هرچیزی	هرچیزی	ایضاً	۱۶	انه چیز تر	خنزیر نه
ایضاً	۱۶	تجود	تجر	۲۵	۱۲	المعارضة	المتعارضة	۴۲	۸	امیر	امیرالمومنین
۵	۱	سه اسیر	سراسر	۲۶	۴	هرگاه وابین را	×	ایضاً	۱۳	نخواهد بود جایگه	نخواهد بود جایگه
ایضاً	۱۹	استخف	استخفه	۲۸	۸	القصر	القصد	۴۳	۱۶	بحل العالم	بحل العام
۶	۵	زا	را	۲۹	۴	پاره	بپاره	ایضاً	۲۱	اصل نه	اصل
ایضاً	۶	اخبارهم	اخبارهم ورثا	ایضاً	۱۰	سست عیف	سست ضعیف	۴۷	۷	نباید	نسیابد
۷	۱۲	افزوده	افزود	ایضاً	۱۱	وانکار	وبه انکار	ایضاً	۱۹	تغیراوصاف	تغیر در اوصاف
۸	۵	متفاوته	متفاوته	ایضاً	۱۴	مشابهات	متشابهات	۴۸	۳	جمیع	جمع
ایضاً	۱۰	بلی خیر	بلی خبر	ایضاً	۱۲	تشبید	تشبیه	۴۹	۱۰	تبدل	تبدیل
۹	۳	ابوزر	ابوذر	۳۲	۲	الحضرات	حضرات	۵۲	۴۰	فصلناه	وقد فصلناه
ایضاً	۱۱	می بندد به	می بندد بر	ایضاً	۵	وخیر سایر	وخبر وسایر	۵۳	۵	استشتر	استتر
۱۱	۵	قلیرجع	فلیرجع	ایضاً	۲	ایس اهل	لیس اهل	۵۵	۱۵	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۳	وبعد از آن تحضر	وبعد از آن آنحضرت	۳۱	۹	لطرلقضا	لطریقضا	۵۶	۳	[illegible]	[illegible]
۱۲	۹	که درکلام	که کلام	۳۴	۴	روایات دارد	روایات بارد	۵۷	۱۴	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۹	که ولی	که خداولی	ایضاً	۷	پدرمن	پدرومن	ایضاً	۱۰	[illegible]	[illegible]
ایضاً	ایضاً	پس عرض کردم که از روزیکه جانفزوی	پس عرض نمود که از زد رنگه تغیرت دعاف نموده برام من	ایضاً	۹	کتب پدر	کتب صحابه	۶۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳	۱۰	بلطیفه متحیر در اختلافات	بلطیفه متحیر در اختلاف	ایضاً	۱۵	متمسک	متمسک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۷	که مرادش	که اگر مرادش	ایضاً	۱۹	تغیر	تعبیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۶	۴	نانی بینهم	مامی بینیم	۳۵	۲	خوابود	خواهد بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۲۱	هرگاه وابین را	بدانکه ادله شرعیه	ایضاً	۱۰	ماورا باشند	ماوراء آنها باشد	ایضاً	[illegible]	[illegible]	ست انکه از
۱۵	۱۷	ابن	دبن	ایضاً	۲۱	فصل بن	فصل بن	ایضاً	۶	رنده	زنده

تصحیح نامه روضة الاحکام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۲	۳	کرده اند	کروه	ایضا	۱۷	ان قبل	ان کان قبل	ایضا	۹	دیگر گفت	دیگر کعت
۷۴	۱۴	وناقص فصل	وناقض فصل	۹۵	۱۵	معدوب	مندوب	ایضا	۱۲	ادراک بنجرکعت	ادراک مقدار تحریمه
ایضا	۱۶	می آید	ـ آید	۹۸	۱۶	باینها	باتنها	ایضا	۲۱	تمامها	بتمامها
۷۶	۱	مقام دوم	✗	ایضا	۱۸	مسئله	موقف سوم در بیان احکام فصل اول آنکه	۱۰۵	۱	کنا	کذا فی
ایضا	۱۶	تا بسجده	با به سجده	ایضا	۱۹	بتجز	بتمیز	ایضا	۲۰	آخر	اخیر
ایضا	۱۹	باشند	باشد	ایضا	۲۱	سروت ورزد	سرود ورزد است	۱۰۶	۲	یکمن سفی	یا کمن خلق الله
ایضا	۲۱	از من همیکه او اسم الله	عن بس دو هم علیها بسم خدا باشد	۹۹	۱	چندمقام	چند امر لاحق لغرض است	ایضا	۵	ثلث آخر	ثلث اخیر
۸۰	۵	والیه یحیل.	والیه یسیل	ایضا	۵	بتحقیق	بتحقق	ایضا	۱۵	عبابر	عبائر
۸۱	۲۰	قاعد	قاعد	ایضا	۷	ودار تضعیف	ودار توسف و خصوصیت	ایضا	۱۹	بدعای	بدعاوی
۸۲	۱۹	متصورست	متصور نیست	ایضا	۱۵	دردم آنکه	امر دوم آنکه	[illegible]	۲	انقضیه	یقتضیه
۸۳	۲۰	بسبب	مسبب	ایضا	۱۴	حقیقی نیست که	خودنیکه	ایضا	۳	مسامحه	مسامحه نیست
۸۴	۷	باوجود	وجود	ایضا	۱۷	بیشتر و	بیشتر حیض نیست و	ایضا	۲۰	بتمتع	بمنع
ایضا	۲۰	علی المنهی	عن المنهی	ایضا	۲۱	نشود	نشود	۱۰۹	۱۳	استوا فیست اگر دیده	باستوا فیه است
۸۵	۲	مبنی	می بینی	۱۰	۶	آنکه تمیز عادت	آنکه عادت	ایضا	۱۸	نشهبت	نشهبت
۸۶	۲	برسد	میرسد	ایضا	۱۲	وآن همین	وهمین	۱۱۰	۷	بجا آورد	بجا آرد
ایضا	۷	احتیاج	احتجاج	ایضا	۱۹	تعض	ببعض	۱۱۱	۹	ماسبیل له	مالا سبیل له
۸۷	۱	هست چنین	هست که چنین	۱۰۱	۱	بانها	باینها	ایضا	۱۴	غسل شب	غسل شب الجمعه
[illegible]		[illegible]	لکن	ایضا	۶	ذکر در	ذکر بسجود در	ایضا	۱۸	سته ظهار	استظهار
			یعمل	ایضا	۱۱	بعدم المراد	بعدم طراد	۱۱۳	۴	سینه روز	سیزده روز
			بتجانب	ایضا	۲۱	نائیه	رنائیه	ایضا	۷	جادت	جارت
			کاه	۱۰۲	۲	اشتهاره	واشتهاره	ایضا	۱۰	فطارش	وظایفش
			ه	ایضا	۷	بسوی عمل این	بسوی این	ایضا	۱۲	الیه الیابض	الیه فی الرابض
			که	ایضا	۱۱	میکند	میگشت	ایضا	۲۱	تمام العشره	الی تمام العشره
				ایضا	۱۶	اداتوا	ادا او را	۱۱۴	۱۶	روایت	روایات
					۲۱	نائی در بیان احکام حیض	در بیان احکام حائض	۱۱۵	۱	برد	براد
						واعضال	واغفال	ایضا	۴	یا النفراغ	یا الفراغ
				۱۰۴	۷	تابع	نافع	ایضا	۹	عدم	عدم
۹۴	۱۲	س	محل	ایضا	۹	اخر راحت	اخر رکعت	ایضا	۱۱	منعول	لحصول

صحیح نامہ روضة الاحکام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۶	۲	اتامم	اہتمام	۱۲۲	۸	مافیہن	ومافیہن	۱۳۳	۹	اگر	کہ
ایضاً	۵	ما اخرج	ما اخرجہ	ایضاً	۹	ولی	اولی	ایضاً	۱۴	اگر نیست	اگرچہ نیست
ایضاً	۱۲	بکفید	بکفند	ایضاً	۱۵	نزدیکستر	نزدیکتر	ایضاً	۱۷	لما یکفن	کما یکفن
۱۱۷	۴	ما تغسیل امو نیم نیدعو	لا تغسیل الیوم قد عوا	ایضاً	۲۱	کمات	کلمات	۱۳۵	۲	بستان ادر	بستان اُو را
ایضاً	۶	ودلیل قایم التشد	ودلیلی تحو تام [illegible]	۱۲۲	۳	وسیما	سیما	۱۳۶	۱۵	عودر	عود السدر
ایضاً	۱۳	یکی انکہ بعض	یکی بعض	ایضاً	۴	انہ	ان	۱۳۷	۲	وولدش	وو الدش
ایضاً	۱۴	نازدر دفن	نازودفن	۲۴	۶	کمال	کما	۱۳۸	۱۵	دخول بہا	بدخول بہا
۱۱۸	۱	شیخ ابوجعفر	شیخ مفید شیخ ابوجعفر	ایضاً	۱۳	لا یخبر	یعتبر	۱۴۰	۱	اگر برای	اگر از برای او
ایضاً	۸	آن حکم	حکم	۱۲۵	۲	ببشوید	بشوید	ایضاً	۱۹	نصر بہ	نصیر بہ
ایضاً	۱۱	خلعت	خلقت	ایضاً	۸	افتشالالامر	امتثالاً لامرہ	۱۴۳	۱	وفتیکہ	آری وقتیکہ
ایضاً	۱۴	برآید	برابد	ایضاً	۱۲	استقلال ار	استقلال اثر	ایضاً	۶	دراجال	در حال
ایضاً	۱۵	المطبیین	المتطببین	۱۲۶	۲	وبدلیت	چہ بدلیت	ایضاً	۱۹	قبلہ پس	قبلہ واما کراہت پس حال [illegible]
۱۱۹	۱	سقط اذ	السقط اذا	ایضاً	۳	انتحاد بدل	اتحاد حکم بدل	۱۴۵	۱۸	مجمدک ابن	واما ادعیہ پس
ایضاً	۳	بہ صحابہ	باصحابہ	ایضاً	۷	السائی	اتفاقی	۱۴۶	۱۲	باثہ	عبدک ابن عبدک ابن
ایضاً	۴	تحریہ	تجربہ	ایضاً	۱۳	جانب ہست	جانب نیست	ایضاً	۱۵	انخضرت	بآنحضرات
ایضاً	۷	بجث	بحسب	۱۲۷	۱۲	متصل	منفصل	۱۴۷	۱	سفیہ	سفہ
ایضاً	۹	متامل	تامل	ایضاً	۲۰	لاباسس	ولاباس	ایضاً	۱۴	واما نیاید	[illegible]
ایضاً	۱۸	نیل نسبب	نیل نشد نسبب	۱۲۹	۳	دبعضی بخوی	وبعضی بخوی	ایضاً	۹	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۲۱	علی الذفن	علی دفن	ایضاً	۷	لکنک	لکنگ ہست	ایضاً	۱۲	[illegible]	[illegible]
۱۲۰	۴	فضل	مقام	۱۳۰	۴	الواب	الواع نوبہ	ایضاً	۲۱	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۹	من بیت	من بیت	ایضاً	۶	برادو دارد	برادو دارد	ایضاً	۱۳	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۰	کافریا	کافر	ایضاً	۸	حضرات باتہ	حضرات بسم با	۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۲	شرح	شرع	ایضاً	۲۱	درصدد وضبط	درصدد وضبط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۵	عندہم	بنزدیہم	۱۳۱	۱	ارجح ان القول	ال[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۲۱	۳	برادرد	برادری	ایضاً	۴	ومعنی	و[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۵	وجناب	و آنانکہ جناب	ایضاً	۱۲	بیشکا بیکر	تا بیشکا بیکلہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۵	و آنانکہ فرمودہ است	فرمودہ است	ایضاً	۱۵	لیس بتفرقہ	الی بتفرقہ	۱۵۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۹۰	۱۹	جواہر الکاام	جواہر الکلام	۱۳۲	۱	سنلفاۃ	سنلفاہ	ایضاً	۹	الصحیحہ	الصحیح

صحیح نامه روضة الاحکام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۵	۱۷	ان	بیان	۱۷۱	۳	ساق	شاق	۱۷۹	۵	النفص	النقص
ایضا	۱۹	دورا میبرد	دوراه میبرد	ایضا	۲۰	بادیکران	با دیگران	ایضا	۶	وادا قبل	ولذا قیل
ایضا	۲۰	التقیه	لاتقیه	ایضا	۲۱	[illegible]	[illegible]	ایضا	۱۵	نموده ار	نموده اند
۱۵۶	۱۱	معنی رقول	معنی مراد قول	ایضا	ایضا	هرکاه	وهرکاه	۱۸۰	۴	مرحج است	مرجح است
ایضا	۱۴	اگر	واگر	۱۷۲	۲	ثانیه	ثانیه	۱۸۱	۲	[illegible]	[illegible]
۱۵۷	۱۰	فلاتقدحه	فلا تقدحه	ایضا	۸	ز قوت	از قوت	ایضا	۵	تمم باشد	[illegible]
۱۵۸	۲	برهنه	برهنه باشد	ایضا	۳۱	شنود زارد	شود زارد	ایضا	۴	ابن ریس	ابن ادریس
ایضا	۴	انام	امام	۱۷۳	۴	خبرها	جبرها	۱۸۲	۸	[illegible]	[illegible]
ایضا	۷	کرده اند حضرت	کرده اند که حضرت	ایضا	۸	بجمع	بالجمیع	ایضا	۱۰	[illegible]	[illegible]
۱۵۹	۴	کنجیه	کنجبر	۱۷۴	۱	بمنزله حدث	بمنزله تجدد حدث	ایضا	ایضا	واخد	واحد
ایضا	۱۰	ان جانب	زان از جانب	ایضا	۶	امقو با	اقم قو تما	ایضا	۱۹	وحدالماد	وجد الماء
ایضا	۱۲	یفعل	بفعل	ایضا	۱۱	وبعضی [illegible]	وبعضی [illegible]	۱۸۳	۶	الی العامه	الی العامة
ایضا	۱۸	کرده	کرده اند	ایضا	۱۷	ولالت	دلالتی	ایضا	۱۵	مونته واجب	مؤنته [illegible]
۱۶۰	۱	لعضی	بعض	ایضا	۲۰	اوصحیح است	اوضح است	ایضا	۱۶	[illegible]	[illegible]
ایضا	۱۰	تنعم	ترحم	۱۷۵	۹	معن التراب	من التراب	ایضا	۲۰	سنت	بسنت
[illegible]	۱۷	دران باب	درین باب	۱۷۶	۳	ن لازم	آن لازم	۱۸۴	۳	دورا	خود را
		[illegible]	[illegible]	ایضا	۱۸	دسهوا	واسهوا	ایضا	۸	کذشته	گذشته
			یوسف [illegible]	ایضا	۱۹	فرهرد	فرمود	ایضا	۱۱	جنابته	جنابة
			در مصیبت	۱۷۷	۲	[illegible]	[illegible]				
			آتش [illegible]	ایضا	۳	می باید کرد	می باید				
			[illegible]	ایضا	۴	کتفا	اکتفا				
			[illegible]	ایضا	۱۴	طوسی	طوسی				
			[illegible]	۱۷۸	۳	[illegible]	[illegible]				
				ایضا	۴	آن بعضی که	و بعضی که				
				ایضا	۹	در جمیع	واز جمیع				
[illegible]			[illegible]	ایضا	۱۷	[illegible]	[illegible]				
۱۷	۷	[illegible]	[illegible]	ایضا	۶	[illegible]	[illegible]				
[illegible]	۲	[illegible]	تجسس	ایضا	۱۹	احلال بان	احلال بان				